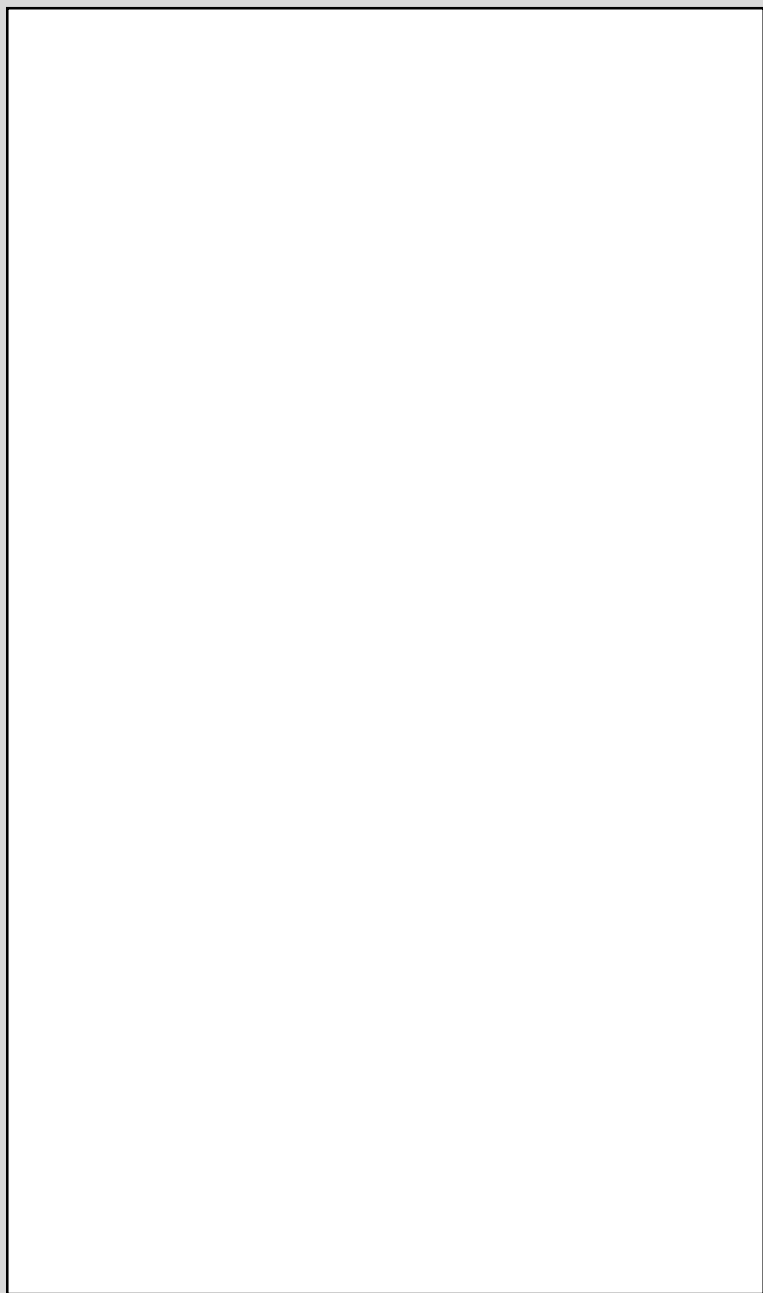


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ره‌توشه راهیان نور

محرم الحرام ۱۴۳۹ هـ.ق - ۱۳۹۶ هـ.ش

متون علمی - آموزشی مبلّغان

«ویژه مناطق مشترک»

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

گروه تأمین منابع

عنوان و نام پدیدآور: ره‌توشه راهیان نور: متون علمی - آموزشی مبلغان: محرم الحرام ۱۴۳۹ هـ. ق. - ۱۳۹۶ هـ. ش.
/ تهیه و تدوین معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی.
مشخصات نشر: قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۱۸۸ص
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: متون علمی - آموزشی مبلغان: محرم الحرام ۱۴۳۹ هـ. ق. - ۱۳۹۶ هـ. ش.
موضوع: اسلام -- تبلیغات -- راهنمای آموزشی
موضوع:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی و تبلیغی
شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

ره‌توشه راهیان نور

محرم ۱۴۳۹ هـ. ق. - ۱۳۹۶ هـ. ش

متون علمی - آموزشی مبلغان «ویژه مناطق مشترک»

- تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی
- نویسندگان: گروهی از پژوهشگران
- ناظران علمی: سعید روستاآزاد، علی اکبر مؤمنی و علی رضا انصاری
- ناشر: مؤسسه بوستان کتاب
- نوبت و تاریخ چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۶
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب

تلفن گروه تأمین منابع: ۰۳۹۷۴۰۳۷۷ - ۰۲۵ پست الکترونیکی: tabligh@dte.ir

با قدردانی از همکاری که در تولید و نشر این اثر نقش داشته‌اند:

- ویراستار: محمد مرادی حسین آباد • صفحه‌آرا: اکبر اسماعیل پور • کارشناسان
- تحریریه: علی رضا انصاری و محمدحسین فکور • کارشناس اجرایی ره‌توشه: محمد مهدی
- تقدیمی صابری • مسئول چاپ و نشر: سیدحسین موسوی مجاب.

تمام حقوق این اثر، برای معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی محفوظ است.

فهرست مطالب

سخن نخست.....	۷
نماز در فرق اسلامی / رضا اخوی.....	۱۱
جواز توسل از نگاه مذاهب اسلامی / عبدالله مؤمنی.....	۵۳
زیارت قبور از نگاه مذاهب اسلامی / رحمت‌الله ضیائی ارزگانی.....	۶۷
مؤلفه‌های فکری مقام معظم رهبری در هدایت امت اسلامی / محمدکاظم کریمی.....	۸۱
چگونگی شکل‌گیری جریان‌های تکفیری و دلایل قدرت‌یابی / دکتر مهدی فرمانیان.....	۹۹
سلفی‌گری و وهابیت؛ چیستی، باورها و گونه‌ها / دکتر سیدمهدی علیزاده موسوی.....	۱۱۹
بررسی عقاید و عملکرد داعش / دکتر مهدی فرمانیان.....	۱۴۱
نقد و بررسی دلیل قرآنی سلفیه بر تکفیر مسلمانان / عبدالمحمد شریفیات.....	۱۵۹
کتابنامه.....	۱۷۳

سخن نخست

جهان اسلام امروزه با مشکلات و چالش‌های عدیده‌ای روبه‌رو شده و مهم‌ترین دلیل آن را هم باید بیش از هر چیز، طرد و تکفیر و نبود همدلی و اتحاد در حرکت به سوی جامعه متحد اسلامی دانست. بدیهی است که برای دستیابی به اهداف بزرگ دینی و تحقق امت واحد اسلامی، نیازمند وحدت و یکپارچگی عمیق مسلمانان و پرهیز از هرگونه اختلاف و درگیری هستیم. از این‌رو، آنان که آگاهانه یا ناآگاهانه غیر از این عمل می‌کنند، رفتارشان معنایی جز آب در آسیاب دشمن ریختن و تیشه به ریشه خود زدن ندارد. متأسفانه، عملکرد برخی گروه‌های منحرف و تکفیری همچون داعش که هیچ‌گونه انتسابی با روح تعالیم اسلام و سنت سلف ندارند، قلب مسلمانان جهان را جریحه‌دار نموده و به موج اسلام‌هراسی در دنیا دامن زده‌اند.

وقتی قرآن کریم اهل کتاب را به توجه و اهتمام به کلمه واحد توحید فرامی‌خواند، دیگر تکلیف مذاهب اسلامی روشن است و بی‌شک، باید دانست که تأکید بر توحید و مشترکات دینی، یگانه‌رمز کامیابی مسلمانان در تحکیم روحیه برادری و از بین بردن نقشه شوم دشمنان است.

قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۱ بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس، اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوید: شاهد باشید که ما مسلمانیم.»

در همین راستا، معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، به منظور تأکید بر مشترکات دینی میان مذاهب اسلامی و اهتمام به وحدت و هم‌آوایی میان شیعیان و اهل سنت، ره‌توشه حاضر را آماده و در دسترس مبلغان عزیز قرار داد تا با اطلاع و آگاهی بیشتر در این وادی حساس و مهم قدم گذارند و همگی با حرکت صادقانه به سوی کلمه وحدت‌بخش توحید، توصیه قرآن را در این باره جامه عمل بپوشانیم.

گفتنی است که در کنار اختلافات میان مذاهب اسلامی، انبوهی از دستمایه‌های عقیدتی مشترک میان مسلمانان وجود دارد که شایسته گفت‌وگو و توجه روزافزون هستند. از این رو، مقالات پیش رو را جهت بهره‌مندی بیشتر مبلغان و فرهیختگان گرامی عرضه نموده‌ایم تا مسیر همدلی و وحدت میان امت اسلامی هموارتر گردد و ضمن پاسخگویی به برخی شبهات، راهکارهای لازم نیز در این باره تبیین گردد.

تحلیل مصادیق اختلافی میان مذاهب اسلامی، پیشینه و عقاید اختلاف‌آفرین وهابیت و نیز نقد و بررسی دلایل وهابیتون در تکفیر مسلمانان، از جمله مباحثی است که در این اثر ارائه شده است. امید است که این مجموعه مورد استفاده

خوانندگان محترم قرار گیرد و با ارائه پیشنهادهای سازنده خود نیز ما را در آماده‌سازی و انتشار ره‌توشه‌های بعدی یاری رسانند.

در پایان، ضمن تشکر از نویسندگان فاضل و فرهیخته این کتاب، از همه کسانی که در آماده‌سازی و سامان‌دهی آن صادقانه تلاش نمودند، به‌ویژه از زحمات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر مؤمنی، رئیس محترم گروه تأمین منابع تبلیغی، سپاسگزاری می‌نمایم.

سعید روستاآزاد

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

نماز در فرق اسلامی

حجت الاسلام والمسلمین رضا اخوی*

اشاره

بی تردید، شیوه عبادی آخرین فرستاده خدا ﷺ برای بشریت، روشی یکسان، مشخص، روشن و بی ابهام بوده است. از این رو، تا سال‌ها پس از رحلت ایشان نیز اختلاف فقهی چندانی مشاهده نشد. اگر هم ابهامی بوده، با مراجعه به صحابه و یاران حضرت برطرف شده است. در این میان، نماز به عنوان بارزترین جلوه عبادی با کارکردهای فراوان فردی، اجتماعی، خانوادگی و سیاسی، مورد توجه عمیق آن حضرت بود و با توجه به جایگاه معنوی ویژه ایشان، تمامی حرکات، رفتارها و گفتارهای ریز و درشت پیامبر در اذهان ثبت و ضبط گردیده، به عنوان روش عبادی برگزیده می‌شد. تاریخ، اوج این حساسیت و دقت مردم آن زمان را چنین به تصویر کشیده است: «وَإِذَا تَوَصَّأُكَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وُضُوئِهِ»^۱ هنگامی که پیامبر ﷺ وضو می‌گرفت، برای به دست آوردن آب وضوی ایشان، گویا با یکدیگر جنگ می‌کردند.» نیز می‌خوانیم: «هرگاه پیامبر وضو می‌گرفت، مردم همه آب وضوی ایشان را جمع می‌کردند.»^۲

روایات از آن دوران نیز گویای همین حقیقت است: «وقتی رسول خدا ﷺ می‌خواست نماز بخواند، دستان خود را تا شانه‌هایش بالا می‌برد؛ آنگاه تکبیر می‌گفت. سپس، قرائت را آغاز می‌کرد و پس از پایان قرائت، تکبیر می‌گفت و

* کارشناس ارشد مذاهب اسلامی.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۰؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳.

دستانش را تا شانه‌های خود بالا می‌برد، آن‌گاه رکوع می‌کرد و کف دستان خود را بر زانوانش قرار می‌داد و آرام می‌گرفت... آن‌گاه بلند می‌شد و می‌گفت: سمع الله لمن حمده. سپس، دستان خود را تا شانه‌هایش بالا می‌برد، تا اینکه هر عضوی از او در جایگاه خود آرام می‌گرفت و می‌گفت: الله اکبر. آن‌گاه فرود می‌آمد و دستانش را مقداری با فاصله از دو پهلوی بر زمین می‌گذاشت. بعد، سرش را از زمین برداشته، پای چپش را تا می‌کرد و روی آن می‌نشست و هنگامی که به سجده می‌رفت، انگشتان پاها را از یکدیگر باز می‌کرد و سپس بر می‌گشت و پس از آن، سر را از زمین بر می‌داشت و می‌گفت: الله اکبر.

آن‌گاه پایش را تا می‌کرد و روی آن آرام می‌نشست؛ به گونه‌ای که هر عضوی به آرامی در جایگاه خود قرار گیرد. سپس، همین روند را در رکعت دوم انجام می‌داد...^۱

با وجود این صراحت‌ها، متأسفانه پس از ایشان اختلاف‌هایی در این باره به وجود آمد. در این نوشتار، به طور مختصر، دیدگاه‌های مذاهب اسلامی در این خصوص بررسی می‌شود.

الف. مقدمات نماز (وضو)

برای اقامه نماز، یکسری مقدمات و بایدهایی ضرورت دارد که مورد اتفاق همه مذاهب است؛ هرچند در کیفیت آن، اختلاف‌هایی دیده می‌شود. در این بخش، به این مقدمات و موارد اختلافی آن اشاره می‌کنیم.

وضو

«طهارت»، از جمله احکامی است که همه مسلمانان در وجوب و شرطیت آن

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۳۱۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۳۷؛ اندلسی، المحلی بالآثار، ج ۴، ص ۹۱.

برای نمازهای یومیه اتفاق نظر دارند. به گفته تمامی فقها، این طهارت اگر به وسیله غسل جنابت باشد، کفایت از وضو می‌کند و جایگزین آن می‌شود؛ یعنی کسی که غسل جنابت انجام داده، لازم نیست وضو بگیرد؛ اما طهارت در مورد شخصی که غسل جنابت بر او واجب نباشد، به وسیله وضو محقق می‌شود.

وضو، اسم مصدر است. فعل آن، «تَوَضَّأَ» و مصدرش، «التَّوَضُّوءُ» است یا «وَضُوءٌ» و مصدرش، «وضائه» می‌باشد. پس، وضو در لغت، اسم است برای نظافت و حسن.^۱

بنا بر نقل کتب شیعه و اهل سنت، پس از تشریع نماز و اعلام مشروط بودن آن به طهارت «لَا صَلَوةَ إِلَّا بِطَهْوٍ»،^۲ تمامی مسلمانان با هر مذهب و عقیده‌ای، در لزوم طهارت اتفاق داشتند. در عصر نبوی، مسلمانان به یک شیوه وضو می‌گرفتند و با اقتدا به سیره آن حضرت، یکسان وضو می‌ساختند. پیامبر ﷺ نیز به عنوان قانون‌گذار برگزیده الهی در میان مردم، به آموزش و راهنمایی امت خویش که تازه با اسلام آشنا شده بودند، پرداخته، می‌فرمود: «نماز بگزارید؛ چونان که می‌بینید من نماز می‌گزارم».^۳

در عهد خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق) و خلافت خلیفه دوم (۱۳-۲۳ق)، اختلافی در خصوص وضو نقل نشده است.^۴ بر پایه گزارش‌های تاریخی، خلیفه سوم (عثمان بن عفان ۲۳-۳۵ق)، تنها کسی است که چگونگی وضوی پیامبر ﷺ

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۶.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۶۷؛ شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۲، ص ۳۴۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۷۹.

۴. تنها مسئله «مسح بر خُفَّین» بود که توسط عمر مطرح شد و برخی از صحابه به مخالفت با او برخاستند. (سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۶۳)

را با کیفیت جدیدی نقل کرده است و غَسَلِ رِجْلین (شستن پاها) را جزء وضو دانست و در بیش از بیست روایت، کیفیت وضوی پیامبر را برای مردم با نوعی تغییر حکایت کرد و از این زمان، اختلاف در وضو بین مذاهب پایه‌گذاری شده است.^۱

موارد اختلافی در وضو

۱. شستن صورت

امامیه: یک بار شستن صورت از رستگاه موی سر تا آخر چانه [در طول]، و به اندازه پهنای میان انگشت شست و میانه [در عرض]، واجب است.

حنبلیه: [در طول]، شستن صورت از رستگاه مو تا آخر چانه برای کسی که ریش ندارد و تمامی ریش، هرچند طولانی باشد برای کسی که ریش دارد، واجب است؛ ولی شستن زیر چانه لازم نیست و اما [در عرض]، پهنای صورت و حتی گوش‌ها و داخل دهان و بینی باید شسته شود.

حنفیه: [در طول]، شستن صورت از رستگاه مو تا آخر چانه برای کسی که ریش ندارد، واجب است؛ ولی کسی که ریش بلند دارد، لازم نیست ریش را بشوید. همچنین، شستن زیر چانه لازم نیست و اما [در عرض]، از گوش تا گوش باید شسته شود؛ ولی شستن خود گوش، لازم نیست.

شافعیه: [در طول]، شستن صورت از رستگاه مو تا زیر چانه واجب است. کسی هم که ریش بلند دارد، باید تمامی آن را بشوید و اما [در عرض]، شستن از گوش تا گوش، واجب است.

مالکیه: شستن صورت از رستگاه مو تا آخر چانه [در طول]، برای کسی که

۱. ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۷.

ریش ندارد و تمامی ریش برای کسی که ریش دارد، واجب است و [در عرض،] شستن از گوش تا گوش، واجب است.^۱

نکته: به فتوای علمای امامیه، شستن صورت از بالا به پایین واجب است و اگر به عکس بشوید، وضو باطل است؛ ولی مذاهب چهارگانه، شستن از بالا به پایین صورت را واجب نمی‌دانند و هرگونه شسته شود، کافی است.^۲

۲. شستن دست‌ها

از دیگر موارد اختلاف بحث وضو، کیفیت شستن دست‌هاست. شیعه امامیه می‌گوید: شستن دست‌ها از آرنج تا سرانگشتان، همراه با خودِ آرنج، واجب است و همچنین، تقدیم دست راست بر دست چپ در شستن، واجب است؛^۳ اما مذاهب چهارگانه می‌گویند: هرگونه شسته شود، صحیح است؛ ولی بهتر این است که از انگشتان شروع، و به آرنج ختم گردد. البته شستن خودِ آرنج، واجب است؛ ولی تقدیم دست راست بر دست چپ، واجب نیست؛ هرچند افضل است.^۴

اهل سنت برای جواز شستن دست از انگشتان و ختم به آرنج، به جمله «إِلَى

۱. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۴۹ - ۱۵۵؛ نیز، ر.ک: شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۶ - ۶۰؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۱؛ ابن قدامه، المصادر الفقهية، ج ۲، ص ۹۲۲ و ۹۲۱؛ به نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۱۱۶.

۲. المجموع، ج ۱، ص ۳۸۰؛ به نقل از: تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

۳. ر.ک: شیخ مفید، المقنعة، ص ۴۳؛ شیخ طوسی، النهاية، ج ۱، ص ۲۱۷؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶؛ الحاوی الکبیر، ج ۱، ص ۱۱۲؛ تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۵۹.

الْمَرَاقِی» در آیه ششم از سوره مائده^۱ تمسک کرده و می‌گویند: مقتضای اطلاق امر به غسل در آیه، جواز شستن دست از سرانگشتان تا آرنج است. به تعبیر ساده، وقتی به کسی می‌گویید دست خود را بشوی، او از آرنج نمی‌شوید، بلکه از انگشتان خواهد شست.

فخر رازی در ذیل تفسیر این آیه می‌نویسد: مستحب است که در هنگام شستن دست‌ها در وضو، آب را به روی کف دست بریزد و از پایین به بالا بشوید. اگر برعکس شسته شود، یعنی ریختن آب از آرنج به کف دست (از بالا به پایین)، برخی در این گونه شستن، اشکال کرده‌اند؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: «وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَاقِی» در این آیه، «مرافق» را غایت و پایان غسل قرار داده است. پس، قرار دادن «مرفق» به عنوان مبدأ و آغاز غسل، برخلاف آیه است؛ ولی جمهور فقها گفته‌اند: این گونه شستن، اشکالی ندارد؛ هرچند برخلاف استحباب عمل شده است.^۲

در نقطه مقابل، شیعه می‌گوید: این آیه، هیچ اشاره‌ای به آغاز و پایان شستن ندارد؛ بلکه فقط حد (محدوده) شستن را بیان کرده و تنها همین مقدار را افاده می‌کند که دست را با آرنج بشوید؛ ولی درباره اینکه آیا از طرف آرنج باید شروع کند یا از سرانگشتان، چیزی نمی‌فرماید و باید کیفیت آن را از سنت و سیره پیامبر ﷺ اخذ کرد؛ به بیان دیگر، واژه «ایدی» که جمع کلمه «ید» است، در زبان عربی برای چند قسمت از این عضو بدن به کار می‌رود، از جمله: - انگشتان؛

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ».

۲. فخرالدین الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۰.

- از نوک انگشتان تا مچ دست؛

- از نوک انگشتان تا مرفق (آرنج)؛

- از نوک انگشتان تا کتف.

این اشتراک در معنا، باعث شده که خدای تعالی در کلام خود قرینه‌ای بیاورد تا یکی از این سه معنا را در بین معانی مشخص کند و آن قرینه، کلمه «إِلَى الْمَرَافِقِ» است؛ تا بفهماند منظور از شستن دست‌ها در هنگام وضو، شستن از نوک انگشتان تا مرفق است؛ نه تا مچ دست و نه تا شانه.

با این توضیح، روشن می‌شود که کلمه «الی» در آیه فوق، تنها برای بیان «حدّ شستن» است نه کیفیت شستن؛ زیرا هنگامی که گفته شود دست را بشوید، ممکن است به ذهن چنین برسد که دست‌ها را تا مچ بشوید؛ زیرا غالباً این مقدار شسته می‌شود. برای رفع این توهم می‌فرماید: تا آرنج بشوید (إِلَى الْمَرَافِقِ).

بنابراین، از نظر قواعد عربی، جمله «إِلَى الْمَرَافِقِ»، قید برای موضوع، یعنی «أَيُّدِيكُمْ» است؛ نه برای حکم که جمله «فَاغْسِلُوا» باشد. به تعبیر فخر رازی، جمله «إِلَى الْمَرَافِقِ»، برای تحدید امر است؛^۱ برای روشن کردن مقدار شستن است و نه جهت شستن. حتی چنانچه فرض کنیم در اینجا کیفیت بیان شده است، جای این پرسش باقی می‌ماند که از کجا معلوم که منظور از «ید» در این آیه، کف دست باشد و کل اندام نباشد و این طور ترجمه نکنیم که از شانه تا آرنج خودتان را بشوید!^۲

مراجعه به احادیث اهل بیت پیامبر ﷺ نیز بیانگر همین مبنای فقهی شیعه

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. ر.ک: طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵۶.

است؛ همان‌گونه‌که امام باقر علیه السلام درباره شیوه وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَغَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى مِنَ الْمِرْفَقِ إِلَى الْأَصَابِعِ وَلَا يَرُدُّ الْمَاءَ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ»^۱ دست راست خود را از آرنج تا نوک انگشتان شست و آب را به سوی آرنج‌ها باز نمی‌گرداند.» ضمن اینکه به گفته فخر رازی،^۲ جمهور فقهای اهل سنت گفته‌اند که شستن از بالا به پایین، اشکالی ندارد.

۳. مسح سر

از دیگر موارد اختلافی بین مذاهب اسلامی در بحث وضو، مسئله مسح سر است. فقهای امامیه فتوا به وجوب مسح کردن قسمتی از جلوی سر داده و شستن و پاشیدن آب، به جای مسح را کافی نمی‌دانند؛^۳ ولی حنبلی‌ها معتقدند که مسح کردن تمام سر و گوش‌ها، واجب و فرض است و شستن به جای مسح کفایت می‌کند؛ به شرطی که دست را روی همه سر بکشد.^۴ شافعی‌ها هم می‌گویند: مسح مقدار کمی از سر کفایت می‌کند و مسح همه سر، سنت است و شستن یا پاشیدن آب هم کفایت می‌کند.^۵ حنفیان می‌گویند: مسح کردن یک چهارم سر، واجب، و مسح تمامی سر، سنت است. شستن یا پاشیدن آب بر سر نیز به جای مسح کفایت می‌کند.^۶

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۵۶؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۹۲.
۲. فخرالدین الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۰.
۳. شیخ مفید، المقنعة، ص ۴۴؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۸۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۶۱.
۴. ابن‌قدامة، المغنی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶.
۵. شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۴۱، باب مسح الرأس؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶.
۶. ابن‌رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، ص ۱۴، باب مسح الرأس؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶.

و مالکيه می‌گویند: مسح تمام سر، به جز گوش‌ها، فرض و واجب است.^۱

۴. مسح یا غسل پاها

مهم‌ترین مسئله اختلافی وضو، مسح یا شستن پاها هنگام وضوست که بر طبق نظر فقهای امامیه، پاها باید با رطوبت باقیمانده در دست‌ها مسح شود و شستن به جای مسح، باطل است؛ اما عموم فقهای مذاهب چهارگانه، به وجوب شستن پاها تا کعبین (قوزک پا) فتوا داده‌اند.

با نگاهی دقیق‌تر، در مسئله وجوب مسح یا غسل پاها در وضو، چهار نظر وجود دارد:

- وجوب غسل و شستن پاها (قول ائمه چهارگانه و جمهور فقها و مفسران اهل سنت)؛

- وجوب مسح (شیعه امامیه، ابن عباس، انس بن مالک، عکرمه و شعبی)؛

- وجوب جمع بین غسل و مسح (داود بن علی و ناصر حق از زیدیه)؛

- تخییر بین غسل و مسح (حسن بصری و محمد بن جریر طبری).^۲

اهل سنت معتقدند که بر اساس آیه ۶ سوره مائده، غسل پاها واجب است. آنان همچنین به دلایل دیگری نیز تمسک کرده‌اند؛ از جمله: روایات نبوی، دلیل احتیاط (مقتضای احتیاط، غسل پاهاست؛ زیرا غسل، مشتمل بر مسح بوده؛ ولی عکس آن، صحیح نیست)،^۳ استحسان (پاها بیشتر در معرض آلودگی‌ها و نجاسات هستند. پس، شستن، موجب تطهیر آنها می‌شود).^۴

۱. همان.

۲. ابن رشد، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، ج ۱، ص ۱۵؛ فخرالدین الرازی، *التفسير الكبير*، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

۳. رازی، *مفاتيح الغيب*، ج ۱۱، ص ۱۶۱؛ سید محمود آلوسی، *روح المعاني*، ج ۳، ص ۷۴.

۴. این قول از محمد رشید رضا، در کتاب *المنار* نقل شده است. ر.ک: ضمیری، *درسنامه فقه مقارن*، ص ۷۵.

اما علما و فقهای شیعه معتقدند که مسح پاها ضرورت دارد. آنان برای این فتوا استدلال کرده اند که مسح پاها پشتوانه قرآنی دارد که همان آیه ۶ سوره مائده است. ظاهر این آیه، حاکی از آن است که انسان نمازگزار به هنگام وضو دو وظیفه دارد: یکی شستن (در مورد صورت و دست) و دیگری مسح (در مورد سر و پاها). این مطلب، از تقارن و مقایسه دو جمله زیر روشن می شود:

اول: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ.»

دوم: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ.»

چنانچه این دو جمله را به فرد عرب‌زبانی که ذهن او مسبوق به اختلافات فقهی نباشد، ارائه کنیم، بی تردید، خواهد گفت که طبق این آیه، وظیفه ما در خصوص صورت و دست، شستن، و در خصوص سر و پاها، مسح است.

از نظر قواعد ادبی، لفظ «أَرْجُلَكُمْ» باید عطف بر کلمه «رُءُوسِكُمْ» باشد که نتیجه آن، همان مسح پاهاست و نمی توان آن را بر لفظ پیشین «وایدیکم» عطف کرد که نتیجه آن، شستن پاها می باشد؛ زیرا لازمه آن، این است که میان معطوف (وَأَرْجُلَكُمْ) و معطوف علیه (وایدیکم)، جمله معترضه «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» قرار گیرد که از نظر قواعد عربی، صحیح نیست و گذشته از این، موجب اشتباه در مقصود می باشد.

در ضمن، در این قسمت (مسح کردن پاها)، فرقی میان قرائت جرّ (کسره) و قرائت نصب (فتحه) وجود ندارد و بر مبنای هر دو قرائت، کلمه «أَرْجُلَكُمْ» عطف بر کلمه «رُءُوسِكُمْ» است؛ با این تفاوت که اگر بر ظاهر «رُءُوسِكُمْ» عطف شود، مجرور، و اگر بر محلّ آن عطف شود، منصوب خواهد بود.^۱ ناگفته نماند که بسیاری از صحابه و تابعین که اهل سنت نیز قول ایشان را حجت

می‌دانند، قائل به مسح پاها بوده‌اند که برخی از ایشان عبارت‌اند از: امام علی بن ابی طالب علیه السلام^۱، عثمان بن عفان^۲، ابن عباس^۳ و عکرمه^۴.

نواقض وضو

بجاست در تکمیل مباحث وضو، به عوامل بطلان وضو^۵ که در کتب فقها از آن به «نواقض وضو» تعبیر می‌شود، اشاره کنیم و موارد اتفاق و اختلاف آن را بررسی نماییم.

۱. بول و غائط

همه فقهای مذاهب اسلامی در ناقض بودن ادرار، مدفوع و باد معده اتفاق نظر دارند.^۶

۲. مزی و ودی

به گفته بزرگان امامیه، بیرون آمدن مزی و ودی^۷ ناقض وضو نیست؛ ولی مذاهب چهارگانه، مزی و ودی را باعث بطلان وضو می‌دانند.^۸

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. مسند ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸.

۳. تفسیر طبری، ج ۶، ص ۸۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵۶، ش ۴۵۸.

۴. تفسیر طبری، ج ۶، ص ۸۲.

۵. این نواقض، در کتب فقهی غالباً با عنوان «الاحداث الموجبة للوضوء» ذکر شده‌اند.

۶. ابن رشد، *بدایة المجتهد و نهاية المقتصد*، ج ۱، ص ۳۴؛ *المغنی*، ج ۱، ص ۹۵، به نقل از:

تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۹۹، مسئله ۲۷؛ *السید سابق*، *فقه السنة*، ج ۱، ص ۵۲.

۷. مزی، مایعی است که هنگام ملاعبه و لذت خارج می‌شود و ودی، مایعی است که بیشتر پس از ادرار بیرون می‌آید.

۸. شافعی، *کتاب الأم*، ج ۱، ص ۳۹؛ *المبسوط سرخسی*، ج ۱، ص ۶۷؛ *المدونة الكبرى*، ج

۱، ص ۱۰ - ۱۲؛ *عبدالله الشوکانی*، *نیل الأوطار*، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ابن رشد، *بدایة المجتهد و*

۳. خواب

به فتوای فقهای امامیه، خواب به گونه‌ای که چشم نبیند و گوش نشود، ناقض وضوست؛ کم باشد، یا زیاد، در حال ایستاده باشد، یا نشسته، به پهلو باشد، یا در حال راه رفتن. البته به شرط اینکه خواب به قلب و چشم و گوش او چیره شود. بنابراین، «چرت‌زدنی» که به این حد از خواب نرسد، وضو را باطل نمی‌کند.^۱ اما حنبلی‌ها در این زمینه گفته‌اند: خواب، ناقض وضوست؛ در هر حالتی که باشد؛ مگر اینکه از نظر عرف، خواب اندکی باشد که وضو را باطل نمی‌کند.^۲ شافعی‌ها نیز گفته‌اند: خود خواب، ناقض وضوست؛ هرچند یقین داشته باشد که حدی دیگر از او صادر نشده است.^۳

حنفی‌ها معتقدند: خواب، ناقض وضو نیست؛ مگر آنگاه که به پهلو یا به پشت خوابیده باشد؛ یا خواب نشسته‌ای که یک پا را از زیر بدن خارج نماید و بر یک پا تکیه کند (کنترل نداشته باشد).^۴

فقهای مالکی معتقدند: خواب سبک، کوتاه باشد یا بلند، موجب نقض و بطلان وضو نیست؛ ولی خواب سنگین، در هر حال، ناقض وضوست.^۵

۴. زوال عقل

به اتفاق مذاهب اسلامی، دیوانگی، بیهوشی و مستی که عقل را از بین می‌برند،

نهایة المقتصد، ج ۱، ص ۳۴؛ المعنی، ج ۱، ص ۱۳۴، به نقل از: علامه حلی، تذکرة الفقهاء،

ج ۱، ص ۱۰۵.

۱. عروة الوثقی، ص ۶۱.

۲. عبدالرحمن الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۸۰، «النوم ینقض الوضوء بنفسه».

۳. همان مدرک.

۴. همان.

۵. همان.

ناقض وضو هستند.^۱

۵. مسّ عورت

یکی از فتاوی مختصه اهل سنت در نواقض وضو، بطلان آن با دست زدن به عورت است. حنبلیه و شافعیه گفته‌اند: مسّ عورتین خود یا دیگری، زن یا مرد، اگر با باطن و کف دست باشد، ناقض وضوست؛ ولی حنفیه می‌گویند: مسّ عورت، هرچند از روی شهوت، ناقض وضو نیست.^۲

مالکیه نیز معتقدند: مسّ قُبُلِ خود، با کف دست، تنها برای مردان، ناقض وضوست؛ ولی مسّ دُبُرِ مطلقاً و مسّ فرج برای زنان، ناقض وضو نیست. از دیدگاه فقهای امامیه، دست زدن به عورتین (قُبُل یا دُبُر) موجب نقض وضو نیست.^۳

۶. تماس بدنی

اهل سنت، به جز حنفی‌ها، با تمسک به آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۴ گفته‌اند: لمس بدن زن توسط مرد و برعکس، محرم باشد یا اجنبی، اگر

۱. المجموع، ج ۲، ص ۲۱، به نقل از: تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. المجموع، ج ۲، ص ۴۲؛ المبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۶۶، به نقل از: تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۷۷-۷۹؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۵۳.

۴. «و اگر بیمارید یا مسافر، یا قضای حاجت کرده‌اید و یا آمیزش جنسی داشته‌اید و در این حال آب نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید.» (مائده، آیه ۶؛ نساء، آیه ۴۳)

بدون حایل باشد، ناقض وضوست؛^۱ درحالی‌که از نظر مفسران شیعه، منظور از لمس در این آیه، مباشرت جنسی است؛ نه تماس بدنی صرف.^۲ افزون بر موارد ذکرشده، اختلافاتی در برخی نواقض وضو وجود دارد که از جمله این مسائل می‌توان موارد زیر را بر شمرد: استفراغ، بیرون آمدن خون و چرک، قهقهه زدن، ارتداد، خوردن گوشت شتر، خون استحاضه قلیله در زنان.^۳

سه نکته درباره وضو

۱. نیت وضو

شیعه امامیه و سه مذهب از مذاهب چهارگانه اهل سنت، می‌گویند: در وضو، نیت (قصد فعل به انگیزه اطاعت و امتثال امر خداوند متعال) شرط است. تنها حنفی‌ها معتقدند: نیت، مانند ترتیب و موالات، شرط وضو نیست و وضو بدون نیت هم جایز و صحیح است. ابوحنیفه می‌گوید: در وضو، نیت واجب نیست. اگر آدمی به قصد خنک شدن یا نظافت تمامی اعضای وضورا بشوید و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است؛ چون مقصود از وضو، طهارت و پاکیزگی است و این با شستن (بدون نیت نیز) حاصل می‌شود.^۴ به گفته مؤلف کتاب *الفقه علی المذاهب الاربعه*، ابوحنیفه نیت در وضورا مستحب می‌دانسته است.^۵

۱. عبدالله الشوکانی، *نیل الأوطار*، ج ۱، ص ۲۴۵؛ علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، ج ۱، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ شیخ یاسر مازح، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، ج ۱، ص ۷۴ - ۷۶.
۲. طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ج ۵، ص ۲۲۷.
۳. ر.ک: محمدجواد مغنیه، *الفقه علی المذاهب الخمسة*، ص ۳۰ - ۳۲؛ السید سابق، *فقه السنة*، ج ۱، ص ۴۰؛ *تذکره الفقهاء*، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۱۱۵.
۴. محمدجواد مغنیه، *الفقه علی المذاهب الخمسة*، ج ۱، ص ۳۵.
۵. همان، ص ۶۳.

۲. ترتیب

امامیه، شافعیه و حنابله می‌گویند: در وضو، ترتیب لازم است؛ به همان صورتی که آیه بیان داشته است: اوّل صورت، بعد دست‌ها و بعد مسح سر و سپس مسح پاها. این ترتیب، واجب و شرط در صحت وضوست؛ اما حنفیه و مالکیه می‌گویند: ترتیب، لازم نیست و می‌توان ابتدا پاها را شست و سپس صورت را.^۱

۳. موالات

امامیه و حنابله می‌گویند: موالات در وضو، لازم است؛ یعنی بعد از شستن صورت، فوراً شستن دست‌ها و سپس مسح سر و پا لازم است؛ اما حنفیه و شافعیه می‌گویند: موالات در وضو، لازم نیست؛ ولی تفریق بین غسل اعضای وضو بدون عذر، کراهت دارد.

مالکیه نیز می‌گویند: در حالت طبیعی، رعایت موالات، لازم است؛ اما اگر اتفاق پیش‌بینی نشده بیفتد، مثل اینکه وقتی صورت خود را شست، آب وضو بریزد، می‌تواند دوباره آب تهیه کند و بقیه وضو را انجام دهد؛ هرچند فاصله طولانی شود.^۲

ب. شرایط نماز

در ادامه مباحث گذشته، اینک به نقل و بررسی مقدماتی می‌پردازیم که درباره آنها نظریات، آراء، برداشت‌ها و مستندات فقهی و روایی گوناگون ارائه شده است.

- قبله:

قبله، اسم نوع است به معنای جهت. از آن جمله است «قِبْلَةُ الْمُصَلِّي»؛ یعنی

۱. همان، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۳۸.

جهتی که نمازگزاران بدان سو نماز خوانند.^۱ در اصطلاح فقها نیز قبله به همین معناست؛ یعنی جهتی که نمازگزاران نماز می‌خوانند.

همه مذاهب اسلامی، رو به قبله بودن در حال نماز را از شرایط و مقدمات آن می‌دانند و حکم به وجوب آن می‌نمایند. مستند آنان نیز آیه شریفه «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۲ و روایات زیادی است که گویای این وجوب است.^۳

أسامه می‌گوید: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى قِبَلَ الْكَعْبَةِ وَقَالَ: هَذِهِ الْقِبْلَةُ»^۴ رسول خدا ﷺ رو به روی کعبه دو رکعت نماز خواند و فرمود: قبله، این است.»

امام باقر علیهما السلام نیز فرمود: آنچه در نماز واجب می‌شود، عبارت است از: ۱. وقت نماز؛ ۲. طهارت؛ ۳. قبله؛ ۴. توجه داشتن؛ ۵. رکوع؛ ۶. سجود؛ ۷. دعا.^۵ بر این باور، علمای امامیه می‌گویند: قبله، همان عین کعبه است که صرف محاذات عرفی در آن کافی است و نمازگزار هر چه دورتر باشد، محاذات گسترش می‌یابد. پس، قبله برای افراد دور، جهت و سمت کعبه است.

مذاهب چهارگانه معتقدند: کسی که مقیم مکه یا نزدیک به آن است، در صورت امکان باید به سمت عین کعبه نماز بخواند و عین کعبه، قبله اوست. استقبال فضای محاذی (مقابل، روبه‌رو) عین کعبه از بالای کعبه، برای کسی که در جای

۱. المنجد، ص ۶۰۷.

۲. بقره، آیه ۱۴۴.

۳. ر.ک: علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۴، ص ۱۷۰.

۴. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۶۸، ش ۱۳۳۰؛ سنن نسائی، ج

۵، ص ۲۲۰؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۹؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۱۰.

۵. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۸۰.

مرتفع است یا پایین کعبه، برای کسی که زیر زمین نماز می‌خواند، کافی است؛ ولی کسانی که دور از مکه می‌باشند، قبله آنها جهت کعبه است.^۱

- لباس نمازگزار:

یکی از مقدمات لازم برای نمازگزار، انتخاب پوشش مناسب است و نماز بدون آن، باطل است. از این رو، آگاهی به احکام، شرایط، کیفیت و مقدار لازم پوشش در نماز، ضروری است که در این مجال، بدان اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت. به اجماع مذاهب اسلامی، ستر عورت در نماز، واجب و یکی از شروط صحت نماز است؛^۲ اما افزون بر این حکم کلی، باید حدّ عورت و پوشش در نمازها نیز مورد اشاره قرار گیرد.

امامیه: عورتِ مرد، قُبُل و دُبُر است و عورت زن، جمیع بدن او است؛ به جز صورت و کفّین؛ ولی پوشاندن قدم برای زن در نماز، اگر نامحرم حضور ندارد، واجب نیست.^۳

حنبلیه: حدّ عورت برای مرد، بین ناف و زانو است، ولی خود ناف و زانورا شامل نمی‌شود و عورت زن، تمامی بدن او، به استثنای صورت می‌باشد. **حنفیه:** حدّ عورت مرد برای نماز، از ناف تا زانوست و حدّ عورت زن، تمام بدن او، به استثنای باطن کفّین و ظاهر قدمین است.

۱. ر.ک: شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۹۴؛ ابن‌رشد، بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، ص ۱۰۸؛ المجموع، ج ۳، ص ۲۰۸، به نقل از: شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۲۹۵؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۸۲.

۲. المجموع، ج ۳، ص ۱۶۶؛ ابن‌رشد، بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، ص ۱۱۴؛ المغنی، ج ۱، ص ۶۵۱، به نقل از: علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۴۴، مسئله ۱۰۶.

۳. شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۸۷؛ المعتمر، ص ۱۵۴؛ السرائر، ص ۵۵، به نقل از: علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۴۵.

شافعیه: حدّ عورت مرد، از ناف و زانوست؛ ولی خود زانو و ناف را شامل نمی‌شود و عورت زن، تمام بدن، به استثنای وجه و کفین است.

مالکیه: عورت و حدّ پوشش برای نماز، دو قسم است: مغلظه و مخفّفه. عورت مغلظه در مرد، تنها قُبُل و دُبُر است و مخفّفه، از ناف و زانوست. اما در زن، عورت مغلظه تمام بدن، به جز اطراف و سینه و محاذات سینه از پشت است و عورت مخفّفه سینه و محاذات آن است و ذراعین و گردن و رأس و زانو تا قدم است؛ ولی وجه و کفین، عورت محسوب نمی‌شود.^۱

یادآوری: کسی که رعایت ستر عورت مغلظه را نکند، بدون عذر و با توجه، بنا بر نظر مالکیه، نمازش باطل است؛ ولی عدم رعایت پوشش مخفّفه، مبطل نماز نیست؛ هرچند کشف آن، حرام و در نماز، مکروه است.^۲

شرایط لباس نمازگزار

به اتفاق مذاهب اسلامی، شرایط لباس نمازگزار عبارت‌اند از: ۱. پاک بودن؛ ۲. نازک نبودن؛ ۳. غصبی نبودن؛ ۴. حریر خالص نبودن (برای مردان). البته طبق مذهب امامیه، اگر لباس نمازگزار از حیوان غیر مأکول اللحم باشد، حکم به بطلان آن خواهد شد.^۳

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۸؛ سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵۵۰-۵۵۲؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۹۲-۹۴، به نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۱۹۰؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۸۵؛ تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۴۵-۴۴۸، مسئله ۱۰۷.

۲. المجموع، ج ۳، ص ۱۶۷؛ المغنی، ج ۱، ص ۶۵۱.

۳. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۵۸-۵۱۰؛ شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۶۸؛ سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۶۵؛ شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت (علیهم‌السلام)، ج ۱، ص ۲۸۸، به

- مکان نمازگزار:

به گفته فقهای امامیه، از شرایط اصلی مکان نمازگزار عبارت‌اند از: ۱. غصبی نبودن مکان؛ ۲. پاک بودن محل سجده از مطلق نجاست و پاک بودن محل سایر اعضا از نجاست متعدّی؛ ۳. بی حرکت بودن مکان.

بزرگان مذاهب چهارگانه می‌گویند: ۱. به نظر مذاهب اربعه اهل سنت، پاک بودن مکان از نجاست متعدّی (تر، مُسری) و غیر متعدّی (خشک) شرط است؛ هرچند حنفیه به طهارت محل جبهه و قدمین اکتفا کرده‌اند؛ ۲. به نظر اهل سنت، نماز در مکان غصبی، باطل نیست؛ هرچند گناه است؛ ۳. به نظر حنبلیه و شافعیه و مالکیه، نماز بر روی چهارپایان در حال غیر ضرورت نیز جایز است؛ به شرط آنکه تمامی شرایط را به جا آورد؛ ولی حنفیه مانند امامیه معتقدند: محل نمازگزار باید بی حرکت و آرام باشد.^۱

- اذان و اقامه:

اذان، دعوتی زنده است که انسان را به حیات معنوی از دریچه اتصال با پروردگار فرا می‌خواند. انسان مؤمن با شنیدن صدای اذان، احساس سرزندگی و حرارت معنوی می‌یابد و مشتاق دیدار محبوب می‌گردد. گویی ترنم ندای اذان زمین و آسمان را به هم پیوند داده، شور بندگی او را تحریک و شوق عبادت را بیدار

نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۲۰۳؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۹۲ - ۹۶.

۱. ر.ک: المغنی، ج ۱، ص ۷۵۸؛ المجموع، ج ۳، ص ۱۶۴؛ کشف القناع، ج ۱، ص ۲۹۵؛ الشرح الكبير، ج ۱، ص ۵۱۳، به نقل از: تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۰۵؛ محمدجواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۹۷. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۱، به نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۲۰۳.

ساخته است. پیامبر اعظم ﷺ نیز هم‌زمان با وقت نماز، با شنیدن صدای اذان نشاط و سرزندگی می‌یافت و به مؤذن پاک‌دل خویش می‌فرمود: «أَرْحَنَا يَا بِلَالُ!»

بر این اساس، اذان نیکوترین سخن و دعوت به سوی خداوند است؛ دعوتی که با تکبیر، شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام ﷺ، تشویق به نماز، فلاح و بهترین کردار انجام می‌شود. بنابراین، اذان، از جمله مسائل عبادی است که همه مذاهب اسلامی در اعتبار و مشروعیت آن اتفاق عقیده دارند و کسی در استحباب آن پیش از هر نماز واجبی تردید نکرده است.

گفتنی است که در آیه شریفه ۵۸ از سوره مائده (وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعَابًا) و آیه شریفه ۹ از سوره جمعه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ)، با لفظ ندا، اشاره به اذان شده است.

موارد اتفاق و اختلاف در اذان و اقامه

فصول مورد اتفاق همه مذاهب در الفاظ اذان عبارت‌اند از: ۱. «الله اکبر»: چهار بار، به جز مالکیه که آن را دو بار می‌دانند؛ ۲. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: دو بار؛ ۳. «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»: دو بار؛ ۴. «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»: دو بار؛ ۵. «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»: دو بار؛ ۶. «الله اکبر»: دو بار؛ ۷. «لا اله الا الله»: در مذاهب چهارگانه یک بار.^۱

حکم اقامه

حکم اقامه نیز همانند اذان است؛ با این تفاوت:

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۰۳؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۱۲.

- «الله اکبر»: دو بار، به جز حنفیه که آن را چهار بار می‌دانند.
- «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: شافعیه، مالکیه و حنابلّه، یک بار؛ امامیه و حنفیه دو بار.
- «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»: یک بار نزد شافعیه، مالکیه و حنابلّه، و دو بار نزد امامیه و حنفیه.
- «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»: شافعیه، مالکیه و حنابلّه، یک بار؛ امامیه و حنفیه دو بار.
- «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»: شافعیه، مالکیه و حنابلّه، یک بار؛ امامیه و حنفیه دو بار.
- «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»: دو بار فقط نزد امامیه.
- «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ»: همه دو بار، به جز مالکیه (یک بار).
- «الله اکبر»: دو بار.
- «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: در مذاهب چهارگانه یک بار.^۱

موارد اختلاف در اذان

در بسیاری از بندهای اذان، اتفاق نظر وجود دارد؛ ولی در چهار مسئله آن، اختلاف‌هایی میان فقیهان مذاهب اسلامی به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از:

۱. کیفیت تشریع اذان؛
۲. تثویب در اذان صبح؛
۳. «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛
۴. شهادت ثالثه.

۱. کیفیت تشریع اذان

شیعیان معتقدند که اذان، عملی عبادی به شمار می‌آید که منشأ پیدایش آن به

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۰۴.

وحی برمی‌گردد و نخستین بار، اصل اذان و کیفیت آن در شب معراج به پیامبر وحی شد و آنگاه حضرت آن را به مردم ابلاغ نمود و بلال را به همان شیوه آموزش داد. این امر از نظر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام مسلم است و روایات و سخنان آنها در این زمینه، فراوان است.^۱

برخلاف شیعیان، بیشتر اهل سنت بر این باورند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای آگاهی دادن مردم به حضور وقت نماز، دچار شگفتی و سردرگمی شد و هریک از اصحاب، راهی را پیشنهاد نمودند و در مجموع، چند روش پیشنهاد شد. دسته اول می‌گفتند: برای آگاهی مسلمانان به وقت نماز، از ناقوس کلیسا استفاده شود. دسته دوم گفتند: از بوق (شیپور) یهودی‌ها استفاده گردد. دسته سوم اظهار کردند: در هنگام فرا رسیدن وقت نماز، پرچمی نصب گردد تا مردم بدین وسیله، یکدیگر را برای نماز خبر دهند. دسته چهارم معتقد بودند تعدادی چوب فراهم گردد و به هنگام وقت نماز، آنها را به یکدیگر بزنند. دسته پنجم گفته بودند: برای این کار، آتشی روشن کنند. در همین حال بودند تا اینکه شخصی به نام عبدالله بن زید در خواب دید که منادی به او اذان را آموزش می‌داد و بعد جریان خواب خود را به پیامبر اطلاع داد و حضرت هم آن را پذیرفت و از آن پس، مسلمانان بر مبنای همان خواب در پنج وقت اذان می‌گویند. در برخی روایات وارد شده که خلیفه دوم گفته بود: من بیست روز قبل از عبدالله بن زید همان خواب را دیده بودم؛ ولی به جهت حیا و خجالت، آن را به پیامبر نگفتم!^۲

خلاصه دو نظریه، این خواهد بود که بر اساس نظریه اول، منشأ اذان بسان دیگر

۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، باب بدء الاذان، ص ۲۳۳؛ سنن ابوداود، ج ۱، باب بدء الاذان، ص ۱۲۰؛ النص والاجتهاد، شرف‌الدین، ص ۲۲۴.

امور عبادی، مستند به وحی می‌باشد؛ درحالی‌که طبق نظریه دوم، منشأ اذان امری بشری بوده و پیامبر، تنها به استناد همان خواب، اذان را تشریع نموده است. بر این مبنا، بزرگان شیعه در مقام نقد علمی به شیوه تشریع اذان اهل تسنن، به نکات فراوانی اشاره کرده و اشکالات سندی مانند مجهول بودن عبدالله بن زید و ضعف سندی روایت عبدالله بن زید و نیز نقدهای دلالتی بسیاری همانند ناسازگاری روایات با مقام نبوت نبی اکرم ﷺ و تعارض روایات با یکدیگر، بر آن وارد کرده‌اند که محققان محترم می‌توانند تفصیل آن را در کتاب‌های معرفی شده در پاورقی ببینند.^۱

۲. تثویب در اذان صبح

اهل سنت، با استناد به روایات فراوانی که در کتاب‌های روایی و سنن آنان نقل شده است، گفتن «الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را که از آن به تثویب تعبیر می‌شود، جزء اذان صبح دانسته، قرائت آن را در اذان صبح مستحب می‌دانند؛ به عنوان نمونه، می‌گویند: بلال نزد پیامبر ﷺ آمد تا نماز صبح را به او اطلاع دهد. گفتند: پیامبر، خواب است. بلال گفت: «الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» از آن پس، این عبارت در اذان صبح جای گرفت و بر همین منوال، تثبیت شد.^۲

همچنین، ابی‌محدوره می‌گوید: برای رسول خدا ﷺ اذان می‌گفتم و در اذان نماز صبح چنین می‌گفتم: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».^۳

۱. ر.ک: تشیع در تسنن، ص ۲۲۵ - ۲۳۰؛ ضمیری، درسنامه فقه مقارن، ص ۸۷ - ۹۱.

۲. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۲۳۷، ش ۷۱۶؛ السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۹۷.

۳. سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۳، باب «التثویب فی الاذان».

ولی شیعه امامیه، نه تنها آن را جزء اذان نمی‌داند، بلکه ذکرش را به عنوان جزئیت، مبطل نماز دانسته، آن را بدعت در دین به شمار می‌آورد. علما و بزرگان نامدار شیعه، مانند: سید مرتضی،^۱ شهید اول^۲ و علامه حلی،^۳ نیز بر حرمت آن تصریح نموده‌اند.

البته بزرگان تشیع مانند موارد مشابه، بر این گفته خود ادله و شواهدی بیان کرده‌اند و به توقیفی بودن عبادات و احکام،^۴ اجماع^۵ و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام استناد کرده‌اند؛ همان‌گونه‌که شیخ طوسی با سند صحیح از معاویه بن وهب چنین نقل کرده است: از امام صادق علیه‌السلام از تئیب سؤال کردم. فرمود: «ما آن را نمی‌شناسیم و قبول نداریم.»^۶

۳. «حیّ علی خیر العمل»

در اذان شیعه، پس از «حیّ علی الفلاح»، دوبار «حیّ علی خیر العمل» گفته می‌شود؛ ولی در اذان کنونی اهل سنت، چنین جمله‌ای نیست. شیعیان معتقدند که جمله «حیّ علی خیر العمل»، از فصول قطعی اذان بوده است و مؤذنان در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مدتی پس از آن حضرت، این جمله را در ضمن فصول دیگر می‌گفتند؛ همان‌گونه‌که متقی هندی در کنز العمال از معجم طبرانی نقل می‌کند: بلال، در اذان صبح «حیّ علی خیر العمل» می‌گفت.^۷

۱. مسائل الناصریات، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. البیان، ص ۱۴۱.

۳. قواعد الأحکام، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۴۷.

۴. محدث بحرانی، الحقائق الناظرة، ج ۷، ص ۴۲۰؛ شهید ثانی، المسالك، ج ۱، ص ۲۴.

۵. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۲۸۷.

۶. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۶۷؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۵۰.

۷. متقی هندی، کنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۲، ح ۲۳۱۷۴.

ابومحذوره، صحابی رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند: پیامبر ﷺ به وی اذان آموخت و یکی از فصول آن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» بود.^۱

ولی اهل سنت معتقدند که این جمله در اذان اصلی منقول از پیامبر اعظم ﷺ وجود داشته است؛ ولی بعدها این جمله نسخ شده و «الصلاة خَيْرٌ مِنَ النُّوم» جایگزین آن شده است.^۲ وقتی خلیفه دوم زمام خلافت را به دست گرفت، گفت: «دَعُوا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ لئَلَّا يَشْتَغِلَ النَّاسُ عَنِ الْجِهَادِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَرَكَهَا» گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را ترک کنید تا مردم به بهانه اینکه نماز بهترین عمل است، جهاد را ترک نکنند.^۳

به نظر می‌رسد که این تعلیل، نادرست است؛ زیرا ضرورت جهاد و دفاع در زمان رسول خدا ﷺ بیشتر احساس می‌شده است و آن حضرت در ۲۷ غزوه شرکت کرد و نزدیک به ۵۵ سربزه و گروه رزمی اعزام کرد؛ درحالی‌که اذان گفتن با این جمله در عصر او سبب سستی در جهاد و تخلف از جنگ نشد و از آن نهی نفرمود. ضمن اینکه بر فرض صحت این مصححت‌اندیشی که نوعی اجتهاد در مقابل نص به شمار می‌آید، تنها برای خلیفه حجت است؛ نه دیگران و آیندگان؛ زیرا در مقاطعی که جنگ وجود ندارد، این دلیل هم منتفی خواهد شد و باید به اصل اذان که جزئیت «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در آن اثبات شده، بازگشت؛ درحالی‌که پس از خلیفه دوم، این روش سنت شد و جالب‌تر آنکه به نام سنت پیامبر بر آن تأکید می‌شود. همچنین، خود خلیفه نیز به بدعت بودن آن

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الأذان بحی علی خیر العمل، ص ۲۶، ۲۷ و ۲۹.

۲. الانتصار، ص ۱۳۷، باب وجوب قول «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ».

۳. الأذان بحی علی خیر العمل، ص ۲۹.

تصریح و حقیقت ماجرا را آشکار می‌سازد. وی در بخشی از سخنرانی خود چنین گفت: سه چیز در عهد رسول خدا ﷺ رسمیت داشت و من از آنها باز می‌دارم و انجام‌دهنده آن را مؤاخذه می‌نمایم: ۱. متعه زنان؛ ۲. متعه حج؛ ۳. گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»^۱

۴. شهادت ثالثه

چهارمین مسئله اختلافی در اذان، بحث شهادت ثالثه است که شیعیان پس از شهادت به نبوت پیامبر خاتم ﷺ، به وصایت و ولایت امیرمؤمنان ﷺ نیز شهادت می‌دهند. به اعتقاد فقهای شیعه، شهادت ثالثه جزء اذان نیست و گفتن آن به قصد جزئیت، مبطل اذان و اقامه خواهد بود. پس، آنان هنگامی که فصول اذان را می‌شمارند، آن را هجده فصل بیشتر نمی‌دانند که عبارت‌اند از: ۴ تکبیر، ۲ بار شهادت بر وحدانیت خدا، ۲ بار شهادت بر رسالت پیامبر ﷺ، ۲ بار «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، ۲ بار «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، ۲ بار «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، ۲ تکبیر و ۲ بار تهلیل.

اما اهل سنت به این دلیل که چنین جمله‌ای در تشریع اذان و اذان منقول از پیامبر اعظم ﷺ نبوده است، گفتن آن را بدعت می‌شمارند.

شیعیان در پاسخ می‌گویند: گفتن شهادت ثالثه در اذان، نه تنها بدعت شمرده نخواهد شد؛ بلکه دلایل عقلی^۲ و روایی^۳ نیز با آن هماهنگ و همسو می‌باشند. ضمن اینکه به فرموده علامه شرف‌الدین، مؤذنان در اسلام، کلمه‌ای مقدم بر

۱. قوشجی، شرح تجرید، ص ۳۷۴.

۲. شعار شیعه برای احیا و زنده نگه داشتن ولایت امیر مؤمنان ﷺ. (ر.ک: القطف الدانیة، ج

۱، ص ۵۷-۵۸، به نقل از: فقه مقارن، ص ۱۴۷)

۳. طبرسی، احتجاج، ص ۸۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۸۵.

اذان ذکر نموده و به آن متصل می‌کردند؛ مثل: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَّا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا...»^۱ یا نظیر آن. همچنین، آنان سخنی را به اذان ملحق می‌کنند که به دنبال آن می‌آورند؛ مثل: «الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» و یا نظیر آن. این در حالی است که مثل اینها، قطعاً اذان مأثور از شارع نیست؛ ولی با این حال، اینها بدعت نیستند و افزودن اینها، قطعاً حرام نمی‌باشد؛ زیرا مؤذنان اینها را از فصول اذان نمی‌دانند و فقط آنها را بر اساس ادله عامه می‌آورند. شهادت برای علی عليه السلام در اذان نیز این چنین است؛ یعنی بر اساس دلیل عام آن می‌باشد. وانگهی، سخن کوتاه از کلام آدمی، موجب بطلان اذان و اقامه نمی‌شود. از این رو، گفتن آن در اثنای اذان و اقامه، حرام نیست.^۲

ج. ارکان و واجبات نماز

پس از بررسی مقدمات و بایدهای مورد نیاز برای اقامه نماز، اینک به مباحث اصلی نماز و برخی جزئیات مورد اختلاف آن می‌پردازیم. یکی از این موارد، بحث ارکان و واجبات است که در مذاهب مختلف اسلامی، مورد اختلاف قرار گرفته است.

واجبات نماز از نگاه مذاهب اسلامی

شیعه: ارکان و واجبات نماز در بین شیعیان، یازده چیز است که عبارت‌اند از: ۱. نیت؛ ۲. قیام؛ ۳. تکبیر الاحرام؛ ۴. رکوع؛ ۵. سجود؛ ۶. قرائت؛ ۷. ذکر؛ ۸. تشهد؛ ۹. سلام؛ ۱۰. ترتیب؛ ۱۱. موالات. از این یازده مورد، پنج مورد اول، رکن است؛ یعنی زیاده و نقیصه عمدی و سهوی آن، موجب بطلان نماز است؛ ولی

۱. جن، آیه ۳.

۲. النص و الاجتهاد، ص ۲۰۷-۲۰۸.

واجب غیررکنی، تنها زیاده و نقیصه عمدی آن، موجب بطلان است.^۱
 حنبلیه: حنبلی‌ها معتقدند که فرایض نماز، چهارده چیز است: ۱. قیام (در نماز فریضه)؛ ۲. تکبیرة الاحرام؛ ۳. قرائت فاتحه؛ ۴ و ۵. رکوع و بلند شدن از آن؛ ۶. اعتدال؛ ۷ و ۸. سجده و سر بلند کردن از آن؛ ۹. نشستن بین دو سجده؛ ۱۰. تشهد آخر؛ ۱۱. نشستن برای تشهد و سلام؛ ۱۲. طمأنینه؛ ۱۳. ترتیب فرایض؛ ۱۴. دو سلام.

حنفیه: بنا بر اعتقاد حنفی‌ها، رکن دو گونه است: اصلی و زاید. رکن اصلی، آن است که هنگام عجز ساقط می‌شود و رکن زاید، آن است که در بعضی از حالات ساقط می‌شود؛ مانند قرائت که از مأموم ساقط است.

آنها می‌گویند: نماز چهار رکن دارد: قیام، رکوع، سجده و قرائت. در این بین، فقط قرائت، رکن زاید است. کسی که این چهار رکن را ترک کند، به او نمازگزار نمی‌گویند. به علاوه، صحت نماز، مشروط به اموری خارج از حقیقت نماز است و آنها دو قسم است: ۱. اموری که خارج از ماهیت نماز است، مانند: طهارت از حدث و خبث، ستر عورت، قبله، دخول وقت، نیت و تحریمه؛ ۲. اموری که داخل نماز است، مانند: ایقاع قرائت در قیام، رکوع بعد از قیام، سجود بعد از رکوع. اینها، شرایط نماز است که از آن به «فرایض» هم تعبیر می‌کنند؛ اما نشستن آخر، به اندازه تشهد را فرض می‌دانند و برخی آن را رکن می‌شمرند و اما خروج از نماز با سلام و مانند آن، فرض نیست؛ بلکه واجب است.

شافعیه: بزرگان شافعی معتقدند که فرایض نماز، سیزده چیز است: پنج فریضه قولی و هشت فریضه فعلی:

۱. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۲، ص ۴۳۳.

۱. تکبیرة الإحرام؛ ۲. قرائت فاتحه؛ ۳. تشهد آخر؛ ۴. صلوات بر پیامبر ﷺ؛
۵. سلام اول؛ ۶. نیت؛ ۷. قیام؛ ۸. رکوع؛ ۹. اعتدال از رکوع؛ ۱۰. سجده اول و
دوم؛ ۱۱. نشستن میان دو سجده؛ ۱۲. نشستن آخر؛ ۱۳. ترتیب. اما طمأنینه،
شرط محقق رکوع و اعتدال و سجده و جلوس است.

مالکیه: در مذهب مالکیه، فرایض نماز پانزده تا است: ۱. نیت؛ ۲. تکبیرة
الإحرام؛ ۳. قیام برای تکبیرة الإحرام؛ ۴. قرائت فاتحه؛ ۵. قیام برای قرائت؛ ۶ و
۷. رکوع و بلند شدن از آن؛ ۸ و ۹. سجده و سر بلند کردن از آن؛ ۱۰. سلام؛ ۱۱.
جلوس به اندازه سلام؛ ۱۲. طمأنینه؛ ۱۳. اعتدال در رکوع و سجده و سر برداشتن
از آنها؛ ۱۴. ترتیب ادا؛ ۱۵. نیت اقتدای مأوموم.

یادآوری: به نظر عامه، فرض و رکن، یک معنا دارد و منظور از آن، اجزایی است
که عبادت بدون آنها محقق نمی شود. به نظر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، فرض و
واجب مترادف است؛ ولی واجب و رکن، عام و خاص مطلق می باشند.^۱

موارد اختلافی

۱. جزئیت بسمله در فاتحة الكتاب

امامیه: بسمله جزئی از هر سوره است و ترک عمدی آن در نافله یا فریضه،
موجب بطلان نماز می شود و در نماز جهریه باید جهراً خوانده شود و در اخفاتیه
مستحب است جهراً بخوانند.

حنبلیه: تسمیه، سنت است و در هر رکعتی آن را سرّی می خوانند؛ ولی آیه ای از

۱. محمدجواد مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۱۰۵ - ۱۱۵؛ علامه حلی، تذکرة
الفقهاء، ج ۳، ص ۸۹ - ۲۴۹؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۴۱؛ شیخ یاسر مازح،
الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

فاتحه نیست و اگر تسمیه را ترک و شروع به فاتحه کرد، ساقط می‌شود. حنفیه: بسمله (تسمیه)، از فاتحه یا هر سوره‌ای نیست؛ اگرچه از قرآن است و برای امام و منفرد به صورت سرّی سنت است؛ اما بین فاتحه و سوره مکروه نیست؛ هرچند اولی، ترک آن است.

شافعیه: بسمله، آیه‌ای از فاتحه است و خواندن آن، فرض است؛ نه سنت و در نماز جهریه باید جهرأ خوانده شود و نخواندن آن، موجب بطلان نماز می‌شود. مالکیه: تسمیه، در صلات مفروضه مکروه است؛ مگر اینکه مصلّی نیت خروج از خلاف داشته باشد که در این صورت، به شکل سرّی مندوب است؛ ولی در نماز نافله، خواندن بسمله هنگام فاتحه، جایز است.^۱

۲. تکفیر یا تکتّف (دست‌بسته نماز خواندن)

یکی از مسائل مورد اختلاف بین مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) و مذاهب اسلامی، تکتّف است. این مسئله در بین فقها با تعبیر گوناگون مطرح شده است. گاه از آن به «تکفیر»، یعنی پوشاندن دست و گاه «قبض»، یعنی بستن دست‌ها یاد شده است که همگی حکایتگر یکی از حالات نمازگزاران اهل سنت است که در حال قیام دست راست خود را بر روی دست چپ، بالا یا پایین ناف قرار می‌دهند. شایان ذکر است که در میان مسلمانان، کسی قائل به وجوب تکتّف در نماز نیست؛ بلکه اختلاف در حرمت، استحباب در نماز نافله و کراهت در نماز واجب، استحباب مطلق یا تأخیر در این مسئله است که میان بزرگان اهل سنت نیز در این مسئله اختلاف واقع شده که بدان اشاره خواهیم کرد.

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰؛ شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه و مذاهب اهل البيت (علیهم‌السلام)، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۵.

دیدگاه‌ها

امامیه: به گفته علمای امامیه، تکتّف، حرام و مبطل نماز است.^۱ شیخ مفید می‌نویسد: «اتَّفَقَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى إِرْسَالِ الْيَدَيْنِ فِي الصَّلَاةِ وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ وَضْعُ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى؛^۲ امامیه اتفاق کرده‌اند بر اینکه در حال نماز باید دست‌ها رها باشد و گزاردن یکی از آن دو بر دیگری، جایز نیست.» و علامه حلی می‌نویسد: «التَّكْفِيرُ مُبْطِلٌ لِلصَّلَاةِ؛^۳ تکفیر، مبطل نماز است.»

مذاهب چهارگانه، به جز مالکیه: قرار دادن دست راست بر چپ، بالا یا پایین ناف، سنت است. مذاهب یادشده در چگونگی تکفیر، با هم اختلافاتی دارند.^۴ مالکیه: از مالک اقوال مختلفی نقل شده است. در کتاب المدونة الكبرى آمده: «از مالک درباره قرار دادن دست راست بر چپ در حال نماز سؤال شد، او گفت: من در نماز فریضه وجهی بر آن نمی‌بینم. از این رو، او از این عمل کراهت داشت؛ ولی در نمازهای نافله هرگاه قیام طول می‌کشید، در این عمل اشکالی نمی‌دید تا به واسطه آن، رفع خستگی کند.»^۵ نیز نقل شده که طبق مذهب مالکی، قرار دادن دست راست بر چپ، بالای ناف یا زیر آن، مندوب است؛ نه

۱. جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۵؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب قواطع الصلاة، باب ۱۵، ص ۲۶۴؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۰۶؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۲۹۵ - ۲۹۷.

۲. الاعلام، ص ۲۲.

۳. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۲۹۵.

۴. زحیلی، الفقه الاسلامی وأدلته، ج ۲، ص ۸۷۴؛ شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۲۱۷؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۵. المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ر.ک: ابن رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، ص ۱۳۷، به نقل از: ابن رشد قرطبی.

سنت؛ به شرط آنکه قصد، تسنن به پیامبر ﷺ باشد؛ وگرنه مکروه است.^۱ بر این اساس، شیعیان معتقدند که نقد کلی به روایات علمای اهل سنت درباره قبض، بر فرض صحت سند، این است که نهایت دلالت روایات، اصل قبض است؛ ولی کیفیت آن به شکل مرسوم نزد اهل سنت، از روایات استفاده نمی‌شود. افزون بر اینکه مفاد آن روایات، اعتبار قبض در تمام نماز است؛ نه در خصوص قرائت، و اختصاص قبض به خصوص قرائت نیز شاهی ندارد.^۲ ضمن اینکه در روایات منقول از اهل سنت در باب صفت نماز پیامبر ﷺ نیز، سخنی از تکتف نیست^۳ و افزودن و کاستن چیزی از نماز، مخالفت با اصل توقیفی بودن عبادات به شمار می‌آید.

۳. تأمین (آمین گفتن پس از حمد)

تأمین، به معنای گفتن آمین بعد از قرائت سوره حمد است که به اجماع مسلمانان، جزء نماز نیست؛^۴ ولی تمام مذاهب اسلامی گفتن آن راست شمرده‌اند و تنها بزرگان شیعه، فتوا داده‌اند که چنین سخنی، حرام و موجب بطلان نماز می‌گردد.

دیدگاه‌ها

امامیه: جایز نیست و مبطل نماز است؛^۵ زیرا نماز از عبادات و توقیفی است و

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۲۱۷.
۲. برای آشنایی بیشتر با روایات و بررسی ادله آن، ر.ک: ضمیری، درسمانه فقه مقارن (پاسخ به شبهات فقهی)، ص ۱۸۵ - ۱۹۴؛ رضوانی، فقه مقارن، ص ۲۷۰ - ۲۸۱.
۳. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۹۸، باب ما جاء فی وصف الصلاة، ح ۳۰۴؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۷۲، ۷۳، ۱۰۱ و ۱۰۲؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۹۴، باب افتتاح الصلاة، ح ۷۳۰ - ۷۳۶.
۴. محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، ج ۱، ص ۳۹.
۵. ر.ک: شیخ مفید، المقنن، ص ۱۴؛ سید مرتضی، الانتصار، ص ۱۴۴؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۳۳۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۱۸.

آمین، جزء نماز نیست. از این رو، به فتوای علمای امامیه، گفتن آمین بعد از حمد، حرام است و نماز نیز باطل می‌شود.

حنبلیه: بعد از قرائت فاتحه، گفتن آمین برای امام و مأوم و منفرد سنت است و در نماز جهریه، جهراً و در نماز سرّیه، سرّاً گفته می‌شود.

حنفیه: گفتن آمین پس از قرائت، سنت است و به صورت سرّی گفته می‌شود؛ در جهریه و سرّیه.

شافعیه: مانند حنبلیه نظر داده‌اند.^۱

مالکیه: تأمین، برای منفرد و امام، مطلقاً مندوب است.^۲

۴. قرائت سوره، بعد از فاتحه

امامیه: قرائت یک سوره کامل، پس از حمد، در دو رکعت اول نمازهای فریضه واجب است؛ جز در موارد ضرورت، مانند تنگی وقت. سوره‌های فیل، قریش، ضحی و انشراح نیز در حکم یک سوره هستند.

حنبلیه: باید آیه‌ای که معنای مستقل دارد و مرتبط به قبل و بعد نیست، خوانده شود و مانند «مُدْهَامَتَانِ» کافی نیست.

حنفیه: باید سوره‌ای کوتاه یا آیه‌ای طولانی یا حداقل سه آیه کوتاه خوانده شود.

شافعیه و مالکیه: اکتفا به قرائت مقداری از قرآن، مانند سوره‌ای کوتاه یا یک آیه یا مقداری از یک آیه، بعد از فاتحه، مانعی ندارد و اصل سنت، با آن حاصل

۱. شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۳۱۱؛ نوووی، المجموع، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۲۰.

می‌شود.^۱

۵. قنوت

«قنوت» در لغت، به معنای «طاعت» است و در اصطلاح فقها، عبارت است از «دعا» در اثنای نمازهای یومیه بعد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم. فقهای شیعه فتوا داده‌اند که قنوت در همه نمازهای واجب، مستحب است^۲ و ترک عمدی یا سهوی آن، خللی به نماز وارد نمی‌کند.

قنوت از نظر اهل سنت

هیچ کدام از فقهای اهل سنت، قنوت را واجب ندانسته‌اند؛ اما در مورد جایز و مستحب بودن آن، اختلاف نظر دارند که خلاصه فتاوی آنان را در قالب سه مورد اشاره می‌کنیم:

۱. قنوت در نماز صبح: «ابوحنیفه» قنوت را نه تنها در نماز صبح، بلکه در هیچ یک از نمازها، جز نماز وتر، جایز نمی‌داند. «حنبله» قنوت در صبح را مکروه می‌داند^۳ و فرقه «مالکی» و «شافعی» آن را در نماز صبح مستحب می‌دانند؛^۴ ولی استحباب قنوت از نظر «شافعی»، استحباب مؤکد است؛^۵ به

۱. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۲۷؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۴۳؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۶۱.

۲. المقنع، ص ۱۱۵؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۳۷۹؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۶۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۰۸.

۳. وزارة الأوقاف و الشئون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۴، ص ۵۸.

۴. ابن رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۵. نووی، الأذکار النووية، ص ۵۹.

طوری که طبق فتوای وی ترک قنوت، نماز را باطل نمی‌کند؛ اما برای ترک آن، چه سهواً و چه عمداً، باید سجده سهو به جا آورد^۱ که اگر برخی از اهل سنت در نماز صبح قنوت می‌گیرند، بر اساس این فتوای فقهی است.

۲. در هیچ‌یک از نمازهای یومیه، چه بلایی نازل شده باشد و چه نشده باشد، قنوت جایز نیست.^۲

۳. قنوت عندالنازله: فتوای مشهور از شافعی، این است که در صورت نزول بلا یا بروز هر مشکلی برای مسلمانان، قنوت در غیر نماز صبح جایز است؛^۳ ولی گروهی از فقها فتوا داده‌اند که: قنوت در موقع نزول بلا، فقط در نماز صبح جایز است؛^۴ اما در مقابل آنان، دسته‌ای دیگر از فقها گفته‌اند: قنوت هنگام نزول بلا، در همه نمازها جایز است و اختصاص به نماز معینی ندارد.^۵

این فتوا از این نظر به قنوت «عندالنازله» معروف شده است که طبق نقل مورخان، پیامبر اسلام ﷺ گروهی از مسلمانان را برای دعوت قبیله «بنی سلیم» به اسلام، نزد آنان فرستاد؛ ولی آنان مبلغان اسلام را ناجوانمردانه کشتند.^۶ از این رو، پیامبر اکرم ﷺ به مدت یک ماه در نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا قنوت می‌گرفت و آنان را لعن و نفرین می‌کرد.^۷

بعد از آن، مسلمانان از این روش پیامبر ﷺ پیروی می‌کردند و هنگام نزول بلا

۱. همان.

۲. عبدالله الشوکانی، نیل الأوطار، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳. نوووی، الأذکار النوویة، ص ۵۹.

۴. وزارة الأوقاف و الشئون الإسلامیة، الموسوعة الفقهیة الكويتیة، ج ۳۴، ص ۶۶.

۵. عبدالله الشوکانی، نیل الأوطار، ج ۲، ص ۳۹۵.

۶. در میان مورخان، این حادثه به نام فاجعه «بئر معونه» معروف است.

۷. عبدالله الشوکانی، نیل الأوطار، ج ۲، ص ۳۹۷.

یا بروز گرفتاری و مشکل بزرگ برای مسلمانان، در نماز قنوت می‌گرفتند و طمی آن، برای پیروزی و رفع گرفتاری مسلمانان دعا می‌نمودند و بر دشمنان اسلام لعن و نفرین می‌کردند.^۱

شایان توجه است که در روایات متعددی از کتب اهل سنت، به قنوت نماز پیامبر اعظم ﷺ اشاره شده است؛ به عنوان مثال، بیهقی به نقل از براء بن عازب می‌گوید: پیامبر هیچ نماز واجبی را بدون قنوت در آن به جا نمی‌آورد.^۲

۶. سجده (ما یصح السجود علیه)

به فتوای بزرگان شیعه امامیه، سجده بر زمین و آنچه از زمین می‌روید و مأکول و ملبوس نیست، صحیح است و سجده بر: ذهب، فضه، معدن، حنطه، شعر، شیشه، قیر، ذغال و مواد شیمیایی صحیح نیست.

شیعیان معتقدند برخلاف نظر برخی از مخالفان که آنها را به سبب سجده بر مهر و تربت، بت پرست می‌نامند، این شیوه، برگرفته از سیره پیامبر ﷺ است که ایشان بر خاک و رویدنی‌ها مانند حصیر سجده می‌کرده‌اند^۳ و از سجده بر لباس و پارچه و امثال آن، نهی نموده است.^۴ ضمن اینکه باید توجه داشت که بین مسجودله و مسجود علیه تفاوت روشنی وجود دارد. شیعه که بر تربت سجده

۱. اقتباس از پایگاه مؤسسه مذاهب اسلامی، پرسش و پاسخ فقه، چهارم تیر ۱۳۹۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۳۷۹؛ رضوانی، فقه مقارن، ص ۳۳۰-۳۴۰.

۲. بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۴۲۱، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی الخمرة؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۰؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۳۰۹؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۹؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۰۴، باب السجود علی الأنف والجبهة؛ همان، ص ۲۰۷، باب السجود علی الأنف.

۴. بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۰۵، باب الكشف عن الجبهة فی السجود.

می‌کند، آن را مسجودّه قرار نمی‌دهد؛ بلکه آن را مسجودّ علیه قرار می‌دهد؛ یعنی شیعه برای تربت سجده نمی‌کند؛ بلکه بر روی تربت و برای خداوند متعال سجده می‌کند؛ به تعبیر دیگر، شیعیان با سجده بر زمین، به خدا سجده می‌کنند و اصولاً تمامی مسلمانان جهان بر چیزی سجده می‌کنند؛ درحالی‌که سجده آنان برای خداست. تمام زائران خانه خدا بر سنگ‌های مسجدالحرام سجده می‌کنند؛ در صورتی که هدف از سجده آنان، خداست.

بنابراین، سجده کردن بر خاک و گیاه، به معنای پرستش آنان نیست؛ بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است.

ولی مذاهب چهارگانه می‌گویند: در صحت سجود شرط است چیزی که پیشانی بر آن استقرار می‌یابد، خشک باشد و اگر پیشانی را بر کف خود بگذارد، باطل است و تنها حنفیه آن را مکروه می‌شمارند. همچنین، سجده بر چیزی که پوشیده یا با خود، شیء حمل می‌کند، به نظر شافعیه باطل است و به نظر بقیه، مکروه است. سجده بر دور عمامه که بخشی از پیشانی را پوشانیده، صحیح است؛ جز نزد شافعیه که می‌گویند باید پیشانی مکشوف باشد.^۱

۷. تشهد

در مورد وجوب یا عدم وجوب تشهد در نماز، نظریات متفاوت و گاه موافقی بین مذاهب خمسّه وجود دارد. تشهد در نماز در دو جا خوانده می‌شود: اول، تشهدی که بعد از رکعت دوم در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی خوانده

۱. السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة و مذهب اهل البيت (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ابواب مایسجد علیه، باب ۱۶، به نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۲۳۴.

می‌شود که به همراه سلام نیست.

دوم، تشهدی که به دنبال آن سلام نماز خوانده می‌شود؛ خواه در نماز صبح باشد یا در رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای ظهر و عصر و عشا. از نظر امامیه و حنبله، تشهد دسته اول در نماز، واجب است و جزء واجبات نماز شمرده می‌شود؛ اما سایر مذاهب، آن را مستحب دانسته‌اند. اما در مورد تشهد دوم، امامیه، شافعیه و حنبله قائل به وجوب آن هستند؛ اما مالکیه و حنفیه، آن را مستحب دانسته‌اند.^۱

۸ ذکر تشهد

امامیه: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

حنبلیه: «التحيات لله والصلوات والطيبات السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ.»

حنفیه: «التحيات لله والصلوات والطيبات، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.»

شافعیه: «التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.»

مالکیه: «التحيات لله، الزاکیات لله الطيبات الصلوات لله السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا

۱. محمدجواد مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۱۱۲.

التَّبٰى وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِينَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ.^۱

۹. صلوات

- در تشهد اول:

امامیه: در تشهد اول، صلوات بر محمد و آل محمد، واجب است.
مذاهب چهارگانه: در تشهد اول، صلوات شرط نیست؛ هر چند ظاهراً آن را مشروع می‌شمرند.^۲

- در تشهد آخر:

امامیه: در تشهد دوم، صلوات بر محمد و آل محمد، مانند تشهد اول، واجب است.^۳

شافعیه: صلوات بر محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تشهد آخر نماز، فرض و واجب است.^۴
شافعی می‌گوید: بر هر مسلمانی که فرایض بر او واجب شده، لازم است که تشهد و صلوات را یاد بگیرد. بنابراین، کسی که نماز به پا دارد، ولی در آن صلوات بر نبی نداشته باشد، هر چند تشهد را به نیکوترین وجه انجام دهد و یا تشهد نداشته باشد و یا صلوات بر محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیاورد، نمازش باطل است و باید آن را دوباره بخواند.^۵

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۲؛ محمدجواد مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة، ج ۱، ص ۱۸۷ - ۱۸۹، به نقل از: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، ص ۲۴۱.

۳. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۲۳۲.

۴. الحاوی الكبير فی فقه مذهب الامام شافعی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵. شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۴۴؛ المجموع، ج ۳، ص ۳۰۹.

اشعار زیر از امام شافعی که در وصف پیامبر و خاندان او نقل شده، گویای باور اوست:

«يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَّاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يَصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ.»^۱

حنبلیه: صلوات در تشهد دوم، فرض است و افضل، آن است که بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»^۲

نکته: صیغه افضل صلوات در تشهد آخر شافعی‌ها، مانند حنبلیه است؛ ولی برخی از شافعیه کلمه «سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ» و «سَيِّدُنَا إِبْرَاهِيمَ» را افزوده‌اند.^۳

حنفیه: صلوات در تشهد آخر، سنت است و افضل، این است که بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»^۴

مالکیه: صلوات در تشهد آخر، سنت است و لفظش مانند حنفیه است.^۵

۱. ر.ک: زرنندی حنفی، نظم درالسمطین، ص ۱۸؛ النص والاجتهاد، ص ۸۱.

۲. الفقه علی المذهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۱؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. ر.ک: شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴. ر.ک: کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۶۹، کتاب الصلاة؛ شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۱؛ المحلّی بالآثار، ج ۳، ص ۵۰، مسئله ۴۵۸؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. شیخ یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۱؛ المحلّی بالآثار، ج ۳، ص ۵۰، مسئله ۴۵۸؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۲۵.

۱۰. سلام

به گفته مذاهب اسلامی، جز حنفیه،^۱ سلام، از فرایض نماز است و خروج از نماز با لفظ سلام باید انجام شود؛ وگرنه نماز باطل است؛ ولی حنفیه معتقدند: با هر عمل منافی، هرچند با نقض وضو می‌توان از نماز خارج شد و لفظ سلام واجب است؛ نه فرض.

صیغه سلام

به گفته فقهای امامیه، سلام، دو صیغه دارد که به هر کدام اکتفا شود، کافی است:

۱. «الْسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»؛ ۲. «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

ولی حنبلیه می‌گوید: فرض است دو بار بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

و حنفیه معتقد است: لفظ خاصی شرط نیست و لفظ سلام، به‌تنهایی نیز کافی است.

بزرگان شافعیه نیز بر این باورند که در الفاظ سلام، ترتیب شرط نیست و اگر بگوید: «عَلَيْكُمْ السَّلَام»، صحیح است؛ ولی کراهت دارد.

فقهای مالکیه می‌گویند: باید برای خروج از نماز، یک بار بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

نکته: به نظر امامیه: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»، مستحب است و جزء سلام نیست.^۲

۱. ابن‌رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، ص ۱۲۶، به نقل از: محمدجواد مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۱۱۴.

۲. محمدجواد مغنیه، الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۱۱۵؛ شیخ یاسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۲۸؛ السید سابق، فقه السنة، ج ۱، ص ۱۴۰؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۲۴۷-۲۴۸.

جواز توسل از نگاه مذاهب اسلامی

حجت الاسلام والمسلمین عبداللّه مؤمنی*

اشاره

خداوند رحمان بر اساس رحمت بی انتها و لطف بی کرانش، راههای هدایت را پیش روی مردم نهاده و پیامبران و کتابهای آسمانی را برای راهنمایی انسان فرستاده است. خدای متعال قادر است بدون واسطه، فیض خود را به موجودات برساند؛ اما سنت الهی بر این امر تعلق گرفته که جهان هستی را بر اساس نظام اسباب و عوامل قرار دهد و فیض خود را تنها از راه علل و اسباب به مخلوقات خویش اعطا نماید؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»^۱ خداوند ابا دارد از اینکه کارها را جز از راه اسباب طبیعی آن عملی سازد. پس، برای هرچیز سببی قرار داد.» بنابراین، انسان در همه کارهای زندگی باید به اسباب و وسایل مناسب توسل جوید تا به هدف خویش نایل گردد.

توسل، در حوزه مباحث دینی، دارای پیشینه روشنی است که از زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا کنون، از صحابه و تابعین گرفته و نیز علما و فرقه‌های

* کارشناس ارشد مذاهب اسلامی.

۱. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

مسلمان، برای نیل به رستگاری به آن تمسک جست‌ه‌اند. در این مقاله، ضمن بحث درباره مفهوم و اقسام توسل، به معرفی آن از منظر قرآن و روایت پرداخته‌ایم و در ادامه نیز آرای فقهای مذاهب اسلامی درباره توسل ارائه شده است.

مفهوم‌شناسی توسل

«توسل»، واژه‌ای عربی و از ریشه «وسل» است؛ به معنای تقرب‌جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود.^۱ کهن‌ترین واژه شناخته‌شده از این ریشه، کلمه «وسیله» است که در قرآن کریم نیز به کار رفته است.^۲

اما توسل در اصطلاح، ناظر به جستن وسیله‌ای برای جلب رضای خداوند می‌باشد؛^۳ به این معنا که انسان در هنگام دعا و استغاثه، به درگاه الهی چیزی عرضه کند که واسطه پذیرش توبه و اجابت دعای او و برآورده‌شدن درخواستش باشد؛ مانند امور خیر و افراد صالح و مقرب؛ یعنی، هر چیزی که صلاحیت نزدیک‌ساختن انسان به پیشگاه خدا را دارد.^۴

اقسام توسل

از دیدگاه اسلام، توسل به یک چیز برای به‌دست‌آوردن رضایت پروردگار و بخشش گناهان و استجاب دعا و برآورده‌شدن خواست‌ها، هنگامی مطلوب است که شارع آن چیز را وسیله‌ای مناسب برای این کار معرفی کرده باشد. در

۱. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۱۸، ذیل ماده «وسل».

۲. مانده، آیه ۳۵.

۳. محمدکاظم موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۳۶۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

سیره یاران پیامبر و مسلمانان متشرع نیز می‌بینیم که آنان تنها به وسایل مشروع متوسل می‌شده‌اند. بنابراین، می‌توان توسل را به دو نوع کلی تقسیم کرد:

توسل مشروع

یعنی توسل به دعای پیامبر اسلام،^۱ توسل به دعای برادر مؤمن،^۲ توسل به کارهای نیک،^۳ توسل به اسما و صفات الهی^۴ و توسل به قرآن کریم.^۵

توسل غیر مشروع

توسل به طاغوت، بت‌ها^۶ و نیز توسل به انبیا و اوصیا علیهم‌السلام با این اعتقاد که آنها مستقل در اعطا و بخشش به دیگران‌اند.

توسل در قرآن کریم

واژه «توسل»، در قرآن کریم موجود نیست؛ اما در متون تفسیری، به برخی از آیات قرآنی بر جواز توسل استدلال شده است؛ از جمله:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»^۷ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید و در راه او جهاد کنید. باشد که رستگار شوید.»

این آیه، از مؤمنان می‌خواهد تا برای پذیرش دعا، وسیله‌ای به سوی خداوند ببرند

۱. نساء، آیه ۶۴.

۲. حشر، آیه ۱۰.

۳. بقره، آیه ۱۲۷-۱۲۸؛ آل عمران، آیه ۱۶۹.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۰.

۵. احمدبن حنبل، مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۵؛ سیدبن طاوس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۶۸.

۶. زمر، آیه ۳.

۷. مائده، آیه ۳۵.

و واژه «وسیله» نیز به طور مطلق، یعنی بدون هیچ‌گونه قید و شرطی آمده است. پس، هر چیزی که مورد رضایت و توجه خدا باشد، می‌تواند وسیله تقرب به او قرار گیرد؛ چه این وسیله از نوع افعال، مانند: نماز، روزه، حج یا جهاد باشد، چه از نوع اشخاص صالح، مانند انبیا و اولیای الهی باشد و چه از نوع اشیا باشد؛ مانند: کعبه، حجرالاسود، مقام ابراهیم و قرآن کریم. بنابراین، وسیله، شامل هر چیزی است که ما را به خدا نزدیک کند و به یاد حق تعالی بیندازد.^۱

۲. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۲؛ و اگر آنها هنگامی که به نفس خود ظلم کرده‌اند، پیش تو آیند و از خدا درخواست مغفرت کنند و رسول هم برای آنان درخواست آمرزش کند، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.»

در تفسیر نمونه آمده است: «این آیه، صریحاً می‌گوید که روی آوردن به پیامبر و او را در پیشگاه خدا شفیع قرار دادن و وساطت و استغفار او، برای گنهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است. اگر وساطت و دعا و استغفار خواستن از سوی خدا شرک بود، چگونه ممکن بود در قرآن چنین دستوری به گنهکاران داده شود؛ البته افراد خطاکار باید نخست توبه کنند و از راه خطا برگردند و سپس، برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر استفاده نمایند. پس، پیامبر خدا آمرزنده گناه نیست؛ او تنها می‌تواند از خدا درخواست آمرزش کند. این آیه نیز پاسخ دندان‌شکنی است به آنها که این‌گونه وساطت را انکار می‌کنند.»^۳

۱. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۳۲۸؛ ابوحیان اندلسی، البحر المحیط،

ج ۴، ص ۲۴۲.

۲. نساء، آیه ۶۴.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۹۹.

۳. آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.

۴. آیات ۵۶ و ۵۷ سوره اسراء: که شرح آنها مجال دیگر می طلبد.

توسل در روایات

رفاعی، نویسنده کتاب التوصل إلى حقيقة التوسل، در موضوع توسل بسیار سخت گیر است. وی ۲۶ حدیث از کتب و منابع مختلف در این باره نقل کرده است. وی سعی نموده در اسناد این احادیث خدشه وارد کند؛ اما واضح است هنگامی که روایات فراوان باشند و به حدّ تواتر برسند، دیگر جایی برای خدشه در سند حدیث باقی نمی ماند؛ به خصوص روایات باب توسل که بیشتر از حدّ تواتر است.^۱ توسل از منظر روایات را می توان طی سه محور مورد بررسی قرار داد:

الف. توسل به پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان

نقل شده است که مرد نابینایی برای شفای بیماری اش از پیامبر ﷺ تقاضای دعا کرد. آن حضرت به او این دعا را توصیه نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتَقْضِيَ لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِيَّ»^۲ خداوند! من از تو به سبب پیامبرت، پیامبر رحمت، تقاضا می کنم و به توری می آورم. ای محمد! به وسیله توبه سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می شوم. خداوند! او را شفیع من ساز.»

ب. توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان

نقل شده که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر ﷺ آمد، نماز خواند

۱. همان، ج ۴، ص ۴۶۷.

۲. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۹۴؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹؛ نسایی، سنن الکبری، ج ۶، ص ۱۶۹.

و چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي؛ خداوندا! من از تو تقاضا می‌کنم و به وسیله پیامبر ما، محمد ﷺ، پیغمبر رحمت، به سوی تو متوجه می‌شوم. ای محمد! من به وسیله تو متوجه پروردگارت می‌شوم تا حاجتم برآورده شود.» بعداً اضافه می‌کند، چیزی نگذشت که مشکل او حل شد.^۱

اهل بیت علیهم‌السلام نیز در موارد بسیاری، خود به پیامبر اسلام ﷺ توسل داشته، دیگران را نیز به این مهم ترغیب نموده‌اند که ذیل بحث توسل در دیدگاه شیعه، برخی از روایات مرتبط نقل خواهد شد.

ج. توسل در سیره مسلمانان

پیشینه توسل را باید در رفتارهایی که مصداق توسل بوده، پی‌گیری کرد. داده‌های تاریخی و احادیث نبوی و معصومین علیهم‌السلام، حکایت از آن دارد که توسل مشروع، به پیش از اسلام بازمی‌گردد و در زمان پیامبر ﷺ و پس از ایشان، این رفتارها پسندیده و مورد توجه مسلمانان و سفارش معصومان علیهم‌السلام بوده است.

در این راستا، روایات بسیاری یافت می‌شود که نمونه‌های عملی توسل را در میان مردم مسلمان از سده‌های نخست نشان می‌دهد و توسل را یکی از روش‌های مرسوم ارتباط با خداوند بین مسلمانان و مذاهب مختلف اسلامی بیان می‌کند.

در برخی روایات عصر پیامبر اسلام ﷺ، چنین آمده که مردم برای حاجت‌ها و خواسته‌های خود، به‌خصوص هنگام درخواست باران، پیامبر اسلام ﷺ را در درگاه خداوند به عنوان وسیله قرار داده، با توسل جستن به ایشان، از خداوند مدد

۱. رفاعی، التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۲۳۶؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳؛ قندوزی، ینابیع المودة، ج ۲، ص ۴۶۸.

و یاری می طلبیدند.^۱ پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز مسلمانان نزد مزار آن حضرت می رفتند و به ایشان توسل می جستند؛^۲ حتی روایاتی درباره توسل رسول اکرم ﷺ به پیامبران پیشین (هنگام دعا برای فاطمه بنت اسد پس از مرگ) و نیز توسل پیامبران به رسول اکرم ﷺ (در جریان پذیرش توبه حضرت آدم علیها السلام) رسیده است.^۳

دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی

بیشتر فقها، از جمله فقهای: مالکیه، شافعیه و متأخرین حنفیه، بر جواز توسل به پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان معتقد هستند.^۴ در ادامه، به بررسی دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی درباره توسل می پردازیم.

۱. فقهای حنبلی

درباره جواز و مشروعیت انواع توسل، مذاهب اسلامی کمتر اختلاف نظر دارند؛ ولی محدودی از حنبلیان به پیروی از ابن تیمیه، دامنه توسل های مشروع را بسیار محدود کرده، آن را تنها شامل سه نوع توسل دانسته اند: توسل به خدا و اسما و صفات او، توسل هر انسانی به کارهای نیک خود و توسل به دعای برادر مؤمن در حال حیات.^۵ در این میان، برخی از علمای حنبلی، به استحباب توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان نیز فتوا داده اند.

وقتی ابن تیمیه درباره چگونگی زیارت قبر رسول خدا ﷺ از احمد بن حنبل

۱. بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. دارمی، السنن، ج ۱، ص ۴۳؛ سمهودی، وفاء الوفاء باخبار دار مصطفی، ج ۳، ص ۱۳۷۱.

۳. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱؛ هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۵۵.

۴. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

۵. رفاعی، التوصل الى حقيقة التوسل، ص ۱۴.

پرسید، او در پاسخ گفت:

«وَلَا تَسْتَقْبِلِ الْحَائِطَ... وَحَوِّلْ وَجْهَكَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَسَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ مُتَوَسِّلًا إِلَيْهِ بِنَبِيِّهِ ﷺ تَقْصُصْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...^۱ زمانی که خواستید سلام دهید، رو به دیوار نایستید... به ابوبکر و عمر سلام دهید و سپس، صورت خود را به سوی قبله برگردان و به رسول خدا ﷺ متوسل شو و ایشان را واسطه درگاه الهی قرار ده. آنگاه حاجت خود را از خداوند بخواه و خداوند حاجت تو را خواهد داد.»

ابن قدامة مقدسی و ابن مفلح حنبلی، از فقهای حنبلی، در کتاب المغنی^۲ ضمن نقل یک داستان می‌گویند:

«مستحب است برای کسی که به مسجد داخل می‌شود، پای راست خود را جلو انداخته... سپس نزد قبر پیامبر بیاید و بگوید: اکنون من نزد شما آمده‌ام و از گناه خود درخواست مغفرت می‌کنم و تو را نزد خداوند شفیع قرار می‌دهم.»^۳

ابوعلی خلال که از دیگر بزرگان حنابله است، می‌گوید:

«هیچ مشکلی برایم پیش نیامد که در آن مشکل، به قبر موسی بن جعفر عاشق توسل کردم؛ مگر اینکه خدا آن چیزی که دوست داشتم، برای من آسان نمود.»^۴

این سخن خلال، حکایت از آن دارد که وی نه تنها بر استحباب توسل اعتقاد داشته، بلکه خود مکرر توسل جسته و حاجت‌روا گشته است.

۲. دیدگاه فقهای مالکیه

قسطلانی می‌گوید:

۱. ابن تیمیه حرانی، الاختائیه أو الردّ علی الاختائی، ص ۴۰۷.
۲. ابن مفلح حنبلی، المبدع فی شرح المقنع، ج ۳، ص ۲۳۶.
۳. بهوتی، کشاف القناع، ج ۲، ص ۵۹۹؛ مقدسی، مغنی لابن قدامة، ج ۳، ص ۵۸۹.
۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۴۲.

«روایت شده است که ابوجعفر منصور عباسی، دومین خلیفه عباسی، از امام مالک پرسید: ای ابو عبدالله! آیا هنگام دعا کردن، به سوی قبر پیامبر رو کنم یا به قبله؟ مالک گفت: چرا از پیامبر روی گردان شوی؛ درحالی که ایشان وسیله تو و پدرت آدم تا روز قیامت نزد پروردگار می باشد. پس، به ایشان روی کن و درخواست شفاعت نما. آنگاه خداوند ایشان را شفیع تو می نماید.»

ابن فرحون، از بزرگان مالکیه، ضمن مستحب دانستن توسل می گوید:
«از مالک نقل شده که ده هزار صحابی از افراد زیادی از تابعین در بقیع مدفون هستند که شایسته است به آنها سلام داده و برای آنان دعا کنیم و به ایشان توسل داشته باشیم.»^۱

عبدی قیروانی، از بزرگان مالکیه (متوفای ۷۳۱ق) گفته است:
«توسل به پیامبر، موجب ریش و آمرزش گناهان می شود. هرکس در آستان آن حضرت بایستد و به او متوسل شود، خداوند را بخشنده و مهربان خواهد یافت.»^۲

قرطبی نقل می کند:
«بعد از سه روز که از دفن رسول خدا ﷺ گذشته بود، شخصی اعرابی آمد و خود را روی قبر ایشان انداخت و خاک بر سرش می ریخت و می گفت: "... من به خودم ظلم کردم و نزد شما آمده ام تا برای من طلب استغفار کنی." در اینجا بود که از قبر آن حضرت صدایی آمد که تو بخشیده شدی.»^۳

۱. ابن فرحون، ارشاد السالك إلى افعال المناسك، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. عبدی قیروانی، المدخل، ج ۱، ص ۲۵.

۳. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵.

برخی علمای مالکی نیز درباره توسل تألیفاتی داشته‌اند؛ مانند محمد بن نعمان مالکی که کتاب مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام را در باب استحباب توسل نوشته است و یا ابن داود مالکی در کتاب البیان والإختصار حکایات بسیاری از کسانی نقل می‌کند که با توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایشان گشایش و فرج حاصل شده است.

۳. دیدگاه فقهای شافعی

ابن ادریس شافعی، اعتقادش را در باب توسل ضمن شعری بیان نموده است:

أَلِ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي وَهُمْ إِلَيَّ وَسِيلَتِي

أَزْجُو بِهِمْ أُعْطِيَ عَدَايَ يَمْنَى صَحِيفَتِي^۱

«آل پیامبر، واسطه من بین خدا و وسیله من در نزد خدا هستند. امیدوارم فردای قیامت به برکت آل محمد پرونده من در دست راستم قرار گیرد.»

دیگر آنکه جمع کثیری از بزرگان اهل سنت مانند: ابن عابدین، صیمری، خطیب بغدادی و هیثمی، از امام شافعی نقل کرده‌اند که وی به قبر ابوحنیفه توسل می‌جسته است.^۲

نووی شافعی، در بیان آداب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«زائر به مکانی که روبه‌روی وجه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، برگردد و به ایشان توسل کند و ایشان را نزد خداوند شفیع گرداند و شایسته است این آیه را تلاوت کند:

۱. دیوان امام الشافعی، ص ۳۸.

۲. ابن عابدین، حاشیه ابن عابدین علی الذّر المختار، ج ۱، ص ۱۴۹؛ صیمری، اخبار ابی حنیفه، ص ۹۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ هیثمی، خیرات الحسان، ص ۱۲۹، فصل ۳۵.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.» و آنگاه بگوید: اکنون من نزد شما آمده‌ام و از گناه خویش درخواست بخشش می‌کنم و شما را نزد خداوند شفیع قرار می‌دهم.^۱ سبکی شافعی نیز توسل، استغاثه و درخواست شفاعت از پیامبر ﷺ را امری نیکو شمرده است. وی ضمن نقد دیدگاه ابن تیمیه می‌گوید: «بدان که جایز و خوب است توسل و استغاثه، و رسول خدا ﷺ را شفیع قرار دادن.»^۲

زینی دحلان، فقیه شافعی، مفتی وقت شهر مکه و امام الحرمین، ضمن تألیف کتاب فتنه الوهابیه والدّرر السنیة فی الردّ علی الوهابیة به اندیشه مخالفان جواز توسل حمله کرده و روش آنان را نقد نموده است. وی بر این باور است که مسئله توسل، مانند یک سنت و اصل در دین اسلام، مورد توجه بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ، خلفا و پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت بوده و همگان خود را ملزم به رعایت این سنت برای تقرب و جلب رضایت خدا می‌دانستند.^۳

۴. دیدگاه فقه‌های حنفی

بعضی از متأخران حنفیه نیز به‌صراحت توسل به پیامبر ﷺ بعد از حیات ایشان را جایز می‌دانند. ابن عابدین، از شخصیت‌های برجسته حنفی است که می‌گوید:

«من حاجتم را از خداوند می‌خواهم و رسول خدا ﷺ را وسیله قرار می‌دهم و نیز به هرکسی که اهل طاعت باشد و مقامی نزد خداوند داشته باشد و به امام

۱. نوری، المجموع شرح المذهب، ج ۸، ص ۲۷۴.

۲. سبکی شافعی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، ص ۳۵۷.

۳. احمد بن زینی دحلان، فتنه الوهابیة، ج ۱، ص ۶۵.

اعظم (ابوحنیفه) هم توسل می‌کنم.^۱

ابن‌همام می‌گوید:

«شخص در موقف خود ایستاده و بگوید: "السلام علیک یا رسول‌الله..." و

حاجت خود را از خداوند با توسل نمودن به پیامبر ﷺ درخواست نماید.»^۲

ابن‌مودود موصلی می‌گوید:

«ضمن بیان دعایی که هنگام زیارت قبر پیامبر ﷺ خوانده می‌شود، بگوید: ای

رسول خدا! ما میهمان و زائران تو هستیم و از سرزمینی دور نزد شما آمده‌ایم و تو

را نزد پروردگارمان شفیع قرار می‌دهیم.»^۳

شربناللی حنفی نیز سخنی شبیه به کلام موصلی دارد.^۴ طحطاوی حنفی

می‌گوید:

«بعضی از عارفان ذکر کرده‌اند که ادب در توسل، این است که توسل بجویم به

ابوبکر و عمر به سوی پیامبر اکرم ﷺ.»^۵

علامه شوکانی که در فقه بر مذهب زیدیه بوده و در عقیده سلفی و از ابن‌تیمیه و

شاگردش ابن‌قیم، بسیار متأثر است، پس از نقل حدیثی در بیان کیفیت نماز

حاجت می‌گوید:

«این حدیث، دلیل بر این است که توسل به پیامبر ﷺ جایز است؛ به شرط

آنکه اعتقاد داشته باشیم کسی که حاجت را می‌دهد، خداوند است و کسی هم

که حاجت را نمی‌دهد، باز هم خداوند است [و رسول خدا ﷺ، فقط واسطه

۱. ابن‌عابدین، حاشیه ابن‌عابدین علی الذّر المختار، ج ۱، ص ۷۱.

۲. ابن‌الهمام، فتح القدیر، ج ۳، ص ۱۸۱.

۳. ابن‌مودود موصلی، الاختیار لتعلیل المختار، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. شربناللی، مراقی الفلاح، ص ۲۸۳.

۵. طحطاوی، حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۵۵۱.

است».^۱

۵. دیدگاه شیعه

نزد شیعه، توسل به انبیا، ائمه علیهم السلام و به طور کلی، ۱۴ معصوم علیهم السلام، اولیای الهی و صالحان، در منابع کهن نمونه‌های روشنی دارد؛ همچون حسن بن ابراهیم خلیل که به امام صادق علیه السلام توسل می‌جسته است.^۲ جامع‌ترین نمونه از توسل به معصومین علیهم السلام را می‌توان در دعای توسل مشاهده کرد؛ البته توسل به اهل بیت علیهم السلام صرفاً به شیعیان مختص نبوده، در میان اهل سنت نیز رواجی گسترده داشته است.^۳

افزون بر روایات توسل پیامبران به یکدیگر، در روایات شیعه، از توسل امامان به پیامبر صلی الله علیه و آله و به یکدیگر نیز سخن به میان آمده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام بعد از اتمام نماز ظهر این دعا را می‌خواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ... ؛ خداوندا! به تو تقرب می‌جویم به وسیله جود و کرم، تقرب می‌جویم به سوی تو به حق محمد که بنده و رسول تو است، و تقرب می‌جویم به وسیله فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل».^۴

امام صادق علیه السلام در روایت صحیح، به معاویه بن عمار کیفیت زیارت قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را تعلیم داد و در قسمتی از آن، چگونگی توسل به آن حضرت را

۱. شوکانی، تحفة الذاکرین، ص ۱۸۰.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. ابن جبیر، رحلة، ج ۱، ص ۱۹.

۴. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۴۵.

نیز بیان نمود.^۱

روایت شده که امام حسین علیه السلام وقتی می‌خواست از مدینه به سوی مکه خارج شود، نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به قبر حضرت توسل کرد و گفت: «یا ذا الجلال والاکرام بحق القبر...؛ ای صاحب جلال و اکرام! به حق این قبر و آن کسی که در آن مدفون است، از تو آنچه را می‌خواهم که مورد رضایت توست.»^۲ امام سجاد علیه السلام، چنان‌که در صحیفه سجادیه آمده، در موارد متعددی به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام متوسل شده است.^۳

۶. دیدگاه سلفیه و وهابیت

در مقابل اهل سنت و شیعه، سلفیه و وهابیت قرار دارند که توسل را شرک و حرام می‌دانند. ابن تیمیه، توسل را سه قسم کرده است:

– اگر کسی غیر خدا را بخواند، خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر، زنده باشد یا از دار دنیا رفته باشد، مشرک است.

– چنانچه شخص به کسی که غائب باشد یا از دار دنیا رفته باشد، بگوید: از خدایت بخواه مثلاً فلان چیز را به من عطا کند، جایز نیست.

– اینکه خدا را به جان کسی بخواند؛ که این مورد هم جایز نیست. بنابراین، ابن تیمیه با شرک شمردن یک قسم، و غیر جایز شمردن دو قسم دیگر، عملاً هیچ نوعی از توسل را جایز نمی‌داند.^۴

۱. همان، ج ۴، ص ۵۵۰، ح ۱.

۲. احمد بن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۹.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۸۷.

۴. تمیمی حنبلی، مجموعه الرسائل والمسائل والفتاوی، ج ۱، ص ۱۶۳.

زیارت قبور از نگاه مذاهب اسلامی

حجت الاسلام والمسلمین رحمت الله ضیائی ارزگانی *

اشاره

از جمله مباحث مطرح در حوزه معارف اسلامی، موضوع زیارت قبور است که بررسی تاریخی و دینی آن، به‌ویژه در عصر حاضر که برداشت‌های افراطی گوناگونی از سوی عده‌ای خاص درباره آن می‌شود، امری لازم و ضروری است. گفتنی است که در منابع روایی متعدد از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که آن حضرت فرموده: «مَنْ زَارَ قَبْرِی وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی»^۱ هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب می‌شود.» بر این اساس، همه فرق و مذاهب مسلمان، به جز وهابیت، بر مشروعیت زیارت انبیا و اولیای الهی اتفاق نظر دارند و سیره عملی پیروان مذاهب اسلامی نیز در طول تاریخ، گواه روشنی بر ریشه‌دار بودن این موضوع در منابعی دینی است.

در مقاله پیش رو، به بحث و بررسی درباره مشروعیت زیارت از دیدگاه مذاهب فقهی اهل سنت می‌پردازیم و نگرش بزرگان و اندیشمندان هر مذهب را در این

* دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم.

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۱.

باره واکاوی می‌نماییم.

معنای زیارت

«زیارت»، از ریشه «زَور» است و اصل آن در لغت، به معنای میل [به چیزی] و عدول از چیزی [دیگر] می‌باشد^۱ که با انگیزه بزرگداشت کسی و انس گرفتن با او به وی روی آورده شود.^۲ برخی «زَور» را به معنای بالای سینه گفته‌اند.^۳ در اصطلاح دینی، زیارت، تمایلی است که افزون بر حرکت حسی، قلب شخص هم گرایش جدی پیدا کرده و به زیارت‌شونده اکرام و تعظیم قلبی و انس روحی ابراز می‌دارد.^۴

زیارت در سیره پیامبر ﷺ

از داده‌های تاریخی استفاده می‌شود که رسول اکرم ﷺ به زیارت قبور بقیع می‌رفت و به آنها سلام می‌داد و دیگران را نیز به این عمل سفارش می‌نمود. متن زیارت رسول خدا ﷺ، در منابع معتبر آمده است. در کتاب صحیح مسلم حدیثی از عایشه نقل شده که وی می‌گوید: هر موقع آخر شب فرا می‌رسید، پیامبر به سوی بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَأَتَاكُمْ مَا تَوْعَدُونَ عَدَا، مُؤَجِّلُونَ، وَإِنَّا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، بِكُمْ لَاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرْقَدِ»^۵ درود بر شما ای ساکنان خانه افراد باایمان! خداوند آنچه را به شما وعده داده، فردا به شما عطا نماید. شما میان مرگ و رستاخیز به سر می‌برید و ما نیز به

۱. ابن فارس، مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۳۶.

۲. فیومی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۷، ص ۳۷۹.

۴. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۲۰.

۵. مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

شما خواهیم پیوست. پروردگارا، اهل بقیع غرقَد^۱ را بیامرزا!»
 رسول خدا ﷺ هر سال به زیارت شهدای اُحُد می‌رفت و بر آنان درود می‌فرستاد؛ «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْتِي قُبُورَ الشَّهَدَاءِ بِأُحْدٍ عَلَى رَأْسِ كُلِّ حَوْلٍ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۲ رسول خدا ﷺ هر سال به زیارت قبور شهدای اُحُد می‌آمد و چنین می‌فرمود: سلام و درود بر شما به واسطه صبر و تحملی که از خود نشان دادید! سرای آخرت، چه سرای نیکویی است!»

در روز فتح مکه با هزار سوار پوشیده از سلاح، قبر مادرش را زیارت کرد و هیچ‌گاه دیده نشده بود که مانند آن روز، آن قدر زیاد گریه کند؛ «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ زَارَ قَبْرَ أُمِّهِ فِي أَلْفِ مَقْتَعٍ يَوْمَ الْفَتْحِ فَمَا زَنَى بَاكِيًا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.»^۳

زیارت در سیره حضرت زهرا (ع) و امام حسین (ع)

فاطمه زهرا (ع) با تاسی به رسول اکرم ﷺ به زیارت شهدا می‌رفت. آنگاه نزد قبر حمزه می‌شتافت؛ «أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ عَمِّهَا حَمْزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَتَبْكِي عِنْدَهُ»^۴ همانا فاطمه، دختر پیامبر ﷺ، قبر عمویش حمزه را هر جمعه زیارت می‌نمود و برای او درخواست رحمت و استغفار می‌کرد و نزد قبرش گریه می‌کرد.»

۱. بقیع الغرقَد، گورستانی است در مدینه. در قدیم، چون در آنجا درختانی به نام «غرقَد» می‌روید، به این اسم معروف شد؛ اما امروزه دیگر اثری از این نوع درخت وجود ندارد؛ ولی نام این گورستان، به همان اسم باقی مانده است. (علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «غرقَد»)

۲. ابن عابدین، ردّ المختار، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. بیهقی، شعب الإیمان، ج ۱۱، ص ۴۶۹.

۴. حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۵۳۳.

امام حسین علیه السلام پس از آنکه ولید بن عقبه، حاکم مدینه، از ایشان خواست تا با یزید بیعت کند، به زیارت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و به ایشان متوسل شد.^۱ عبدالله بن عمر هر وقت عازم سفر می‌گردید، به مسجد می‌رفت و نماز می‌خواند و سپس، به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و به حضرت سلام می‌نمود.^۲

زیارت در روایات

روایات مربوط به زیارت، در منابع اهل سنت به چند دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، روایاتی است که از آنها به دست می‌آید در یک مقطع زمانی خاص، اصل زیارت قبور ممنوع اعلام شده بود؛ اما پس از مدتی، این منع توسط پیامبر برداشته شد. حاکم در المستدرک روایتی را از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آورده است که فرموده: «قَدْ كُنْتُ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا فَرُوزُوهَا؛^۳ شما را از زیارت قبور نهی کردم؛ آگاه باشید که از این پس، زیارت کنید.»

دسته دوم، روایاتی است که از زیارت قبور برای زنان نهی می‌کند؛ «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَوَارَاتِ الْقُبُورِ»^۴ مستمسک اصلی برای قائلان به حرمت رفتن زنان به زیارت قبر در بین اهل سنت، این دسته از روایات است؛ در عین حال، برخی مانند البانی سند این‌گونه روایات را ضعیف دانسته، برخی راویان را نیز متهم می‌داند: «قُلْتُ: وَهُوَ ضَعِيفٌ بَلْ اَتَهَمَهُ بَعْضُهُمْ»^۵ افزون بر این، احادیث متعدد دیگر وجود دارد که بر جواز زیارت زنان دلالت دارد.^۶

۱. احمد بن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۸.

۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۳، ص ۵۷۶.

۳. حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۵۳۰.

۴. ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۵۰۲.

۵. البانی، موسوعة ال بانی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۶. حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۵۳۳.

دسته سوم، روایاتی است که امر به زیارت قبور کرده است و اشاره به نهی گذشته ندارد؛ به عنوان مثال، ابوذر از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «زُرِ الْقُبُورَ تَذَكُّرُ بِهَا الْآخِرَةِ»^۱ قبرها را زیارت کن که تو را به یاد آخرت می‌اندازد.

دسته چهارم، روایاتی است که می‌گوید سنت و سیره همیشگی پیامبر ﷺ، بر زیارت قبور بوده است. این روایات، از عایشه نقل شده است. پیامبر ﷺ هر شبی که ایشان نزد او بود، در آخر شب به بقیع می‌رفت و آنان را مورد خطاب قرار می‌داد: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كُلَّمَا كَانَتْ لَيْلَتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَنَا وَإِيَّاكُمْ مَا تُوَعَّدُونَ»^۲ حضرت رسول، شب‌هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفت و می‌فرمود: درود بر شما که در خانه مؤمنان آرمیده‌اید و به شما آنچه در باره فردا وعده داده شده بود، عنایت گردید.

زیارت در سیره مسلمانان

سرخرسی روایتی را نقل می‌کند که در آن آمده است عایشه مرتب به زیارت قبر نبی ﷺ می‌رفت: «فَقَدْ رَوَى أَنَّ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي كُلِّ وَقْتٍ»^۳

سمهودی در کتاب وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى از شخصی به نام «یحیی» و او از کسی دیگری به نام «عطاف» نقل می‌کند که وی می‌گوید: «خاله‌ام از زنان پارسا و پرهیزکار بود. او برایم تعریف می‌کرد که سوار مرکب شدم و بر سر قبر

۱. المنای، فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲. ابن حبان بستی، صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۴۴.

۳. سرخرسی، المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

حمزه رفتیم. غلام من نیز همراهم بود. در آنجا تا می‌توانستم نماز خواندم و به جز من و آن غلام، هیچ‌کس دیگری بر سر قبر نبود. او ایستاده بود و افسار مرکب را به دست داشت. پس از نماز، ایستادم و با دستم به قبر حمزه اشاره کردم و گفتم: سلام بر شما! صدای جواب سلام خود را از زیر زمین شنیدم. آری! به همان وضوح که می‌دانم خدا مرا آفریده، صدا را نیز به همان وضوح شنیدم. موهای تم سیخ شد و همان لحظه، غلام را صدا زدم و او مرکب را آورد و سوار شدم.^۱

زیارت از دیدگاه مذاهب اسلامی

۱. مذهب حنفی

بنا به تصریح سرخسی که خود از فقیهان صاحب‌نام مذهب حنفی است، دیدگاه حنفی‌ها جواز زیارت قبور برای مردان و زنان است و آنچه در زیارت ممنوع است، بیهوده سخن گفتن است؛ «... أَنَّ الْمُنْعَى هُوَ التَّكَلُّمُ بِاللَّغْوِ».^۲ شَرَنْبَلانی در کتاب مراقی الفلاح که آن را بر اساس نظریات امام ابوحنیفه جمع‌آوری کرده، می‌گوید: «وَقِيلَ تَحْرَمُ عَلَى النِّسَاءِ، وَالْأَصَحُّ أَنَّ الرُّخْصَةَ ثَابِتَةٌ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَتَنْدَبَ لَهُنَّ أَيْضاً، عَلَى الْأَصَحِّ»^۳ بعضی گفته‌اند زیارت برای زنان، حرام است؛ ولی اصح این است که رخصت زیارت قبور، هم برای مردان و هم برای زنان است. پس، به قول صحیح، برای زنان هم مستحب است. «علاء الدین الحَصَكْفی می‌گوید: «وَزِيَارَةُ قَبْرِهِ مُنْدُوبَةٌ، بَلْ قِيلَ وَاجِبَةٌ لِمَنْ لَهُ سَعَةٌ»^۴ زیارت قبر پیامبر ﷺ، مستحب است و بعضی از علما گفته‌اند: برای

۱. سمهودی، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، ج ۳، ص ۱۱۱.

۲. سرخسی، المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

۳. شرنبلانی، مراقی الفلاح، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴. ابن عابدین، ردّ المختار، ج ۲، ص ۶۲۶.

کسی که استطاعت دارد، واجب است.»

ملاعلی قاری حنفی در شرح روایت نهی زن‌ها از رفتن به زیارت قبور می‌گوید: «ظاهر روایت «نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا؛ شما را از زیارت قبور نهی کردم. از این پس، به زیارت قبور بروید»، عموم را می‌رساند و خطاب در «نَهَيْتُكُمْ» و «زُورُوا»، از باب تغلیب (غلبه‌داشتن) است و یا اینکه اصل در خطاب، مردان هستند. گرچه فعل آن برای مذکر آمده، ولی در واقع، هم مردان و هم زنان را شامل می‌شود. پس، زنان نیز با رعایت شرایط می‌توانند به زیارت قبور بروند.»^۱

ابن عابدین حنفی درباره زیارت قبور می‌گوید:

«آیا زیارت قبر پیامبر ﷺ برای زنان مستحب است؟ بنا بر قول صحیح، مستحب است و کراهتی هم ندارد. البته در صورتی کراهت ندارد که شرایطی را که برخی علما برای زیارت برشمرده‌اند، رعایت شود؛ ولی به نظر ما، قول درست‌تر، همان نظر گرخی و دیگران است. بنا بر نظر گرخی، زیارت برای مردان و زنان جایز است و هیچ اشکالی هم ندارد. بنا بر نظر غیر گرخی، به دلیل اینکه اصحاب، بدون هیچ قید و شرطی گفته‌اند که زیارت مستحب است، پس، زیارت برای زنان نیز استحباب دارد؛ حتی نویسنده کتاب نثر اللبّات اعتقاد دارد که زیارت قبور، واجب است.»^۲

محمدعلی تهانوی، یکی از علمای برجسته و صاحب‌نام حنفی، درباره فلسفه زیارت قبور چنین تفسیری دارد:

وقتی کسی از دنیا می‌رود، نفس او مجرد می‌گردد و به جهان فراخ‌تر می‌رود و

۱. قاری، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۴، ص ۱۲۵۵.

۲. ابن عابدین، ردّ المختار، ج ۲، ص ۶۲۶.

نفس مجرد مراحل کمال را همچنان در جهان دیگر می‌پیماید. هنگام زیارت، چون زائر نزد زیارت‌شونده می‌رود، از گستردگی او بهره می‌گیرد و بر کمالش افزوده می‌شود؛ «... کانت زیارة مراقدهم مُعدّة لقیضان أنوار کثیرة منهم علی الزائرین کما یشاهده أصحاب البصائر ویشهدون به؛^۱ زیارت قبور اولیا و انبیا، باعث بخشش انوار فراوان از سوی آن بزرگواران بر زائر می‌گردد؛ چنان‌که صاحبان بصیرت آن را مشاهده نموده، بر آن شهادت داده‌اند.»

۲. مذهب شافعی

محمدمبن‌ادریس شافعی، از ائمه بزرگ اهل سنت، با استناد به حدیثی از رسول خدا ﷺ به صراحت تمام به جواز زیارت قبور فتوا داده و گفته است: «وَلَا بَأْسَ بِزِيَارَةِ الْقُبُورِ؛^۲ هیچ اشکالی در زیارت قبور نیست.»

ابن حجر عسقلانی شافعی که یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت است، گفته که حرام‌شمردن زیارت آقایمان، رسول اکرم ﷺ، یکی از زشت‌ترین مسائل ذکرشده از ابن تیمیه است؛ زیرا غیر از ابن تیمیه، بر جایز بودن زیارت قبور به اجماع استدلال کرده‌اند؛ «وَهِيَ مِنْ أَبْشَعِ الْمَسَائِلِ الْمَنْقُولَةِ عَنْ ابْنِ تَيْمِيَّةَ وَمِنْ جُمْلَةِ مَا اسْتَدَلَّ بِهِ عَلَى دَفْعِ مَا ادَّعَاهُ غَيْرُهُ مِنَ الْإِجْمَاعِ عَلَى مَشْرُوعِيَّةِ زِيَارَةِ قَبْرِ النَّبِيِّ.»^۳

حافظ ذهبی، از بزرگان شافعی که هم‌عصر ابن تیمیه است، می‌گوید: «خوشا به حال کسی که در کنار مرقد پیامبر با فروتنی درود بر ایشان می‌فرستد. این، بهترین زیارت است. به خدا سوگند! فریادزدن و شیون مسلمانان و بوسیدن

۱. تهانوی، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج ۲، ص ۱۰۸۲.

۲. شافعی، کتاب الأم، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۶۶.

دیوارها، چیزی غیر محبت به خدا و رسولش نیست و محبت به پیامبر، جداکننده اهل بهشت و جهنم است. از این رو، زیارت قبر پیامبر، ما را به خدا نزدیک‌تر می‌کند.^۱

۳. مذهب مالکی

مذهب مالکی پیروان زیادی ندارد؛ ولی در عین حال، نظریه‌پرداز آن، مالک بن انس، از محدثان و فقهای بزرگ جهان اسلام است. کتاب *موطأ* وی که از اهمیت والایی در بین اهل سنت برخوردار است و حاوی نظریات این رهبر سنتی مذهب می‌باشد، بر مبنای روایات منسوب به رسول خدا ﷺ ذکر شده است. در این کتاب، روایاتی از پیامبر ﷺ نقل شده که مشروعیت زیارت قبور را می‌رساند.^۲

ابن حاج مالکی در کتاب *المدخل* خود با نقل کلامی از عبدالله بن نعمان قائل به جواز زیارت اهل قبور به جهت تبرک گردیده است. ایشان در این باره چنین نقل می‌کند:

«تحقق لذوی البصائر والاعتبار، أن زيارة قبور الصالحين محبوبة لأجل التبرك مع الاعتبار، فإن بركة الصالحين جارية بعد مماتهم كما كانت في حياتهم والدعاء عند قبور الصالحين والتشفع بهم، معمول به عند علمائنا المحققين من أئمة الدين؛^۳ برای اهل بصیرت و موعظه، یقینی است که زیارت قبور صالحان به جهت تبرک و موعظه، محبوب (مستحب) است؛ چون برکت صالحان بعد از وفاتشان هم مثل زمان حیاتشان ادامه دارد و دعا نزد قبور ایشان و شفیع قراردادن

۱. ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۴، ص ۴۸۴.

۲. مالک بن انس، *موطأ*، ج ۲، ص ۴۸۵.

۳. ابن الحاج، *المدخل*، ج ۱، ص ۲۵۵.

آنها، عملی است که علمای محقق ما از امامان دین انجام می‌دادند.»

۴. مذهب حنبلی

ابن تیمیه حنبلی، زیارت قبور اهل بقیع و شهدای اُحد را برای دعا کردن و طلب استغفار از برای آنها، مستحب دانسته است و بر این باور است که زیارت قبور پیامبران و صالحان برای طلب حاجت یا دعا از ایشان، گمراهی، شرک و بدعت است؛^۱ ولی در میان علمای این مذهب هستند کسانی که برخلاف دیدگاه ابن تیمیه، بر جواز زیارت قبور تأکید دارند. ابن‌قُدّامه مقدسی که دانشوری بسیار مشهور است و به گفته ذهبی کتابی در فقه اهل سنت به جامعیت المغنی وی نگارش نیافته، در مورد زیارت می‌گوید:

«زیارت قبور برای مردان بنا بر نصّ صحیح «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا»، مباح است و مخالفی هم برای آن دیده نشده است و نیز اهدای ثواب به ارواح مردگان که نصوص فراوانی دلالت بر جواز آن دارد، بدون اشکال است.»^۲

وی درباره جواز زیارت قبرها برای زنان نیز می‌نویسد:

«از احمد بن حنبل در این باره فتاوی گوناگونی نقل شده است؛ ولی مسلماً می‌توان گفت که ابتدائاً با توجه به روایت «لَعَنَ اللَّهُ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ»، زنان از آن نهی شده‌اند؛ اما بعداً با صدور روایت نبوی با کلام «فزوروها» که عام است و بر زن و مرد شمول دارد، باید گفت که آن نهی قبلی، نسخ شده است.»^۳

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۱۷.

۲. ابن‌قُدّامه مقدسی، المغنی، ج ۲، ص ۵۶۵-۵۷۰.

۳. همان.

برخی از قبرهای زیارتی مسلمانان

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان از گذشته دور تا به امروز، به زیارت قبر اصحاب و مؤمنان می‌رفتند و به قبور آنها توسل و تبرک می‌جستند. اینک، به معرفی برخی از این قبور می‌پردازیم:

۱. سلمان فارسی

خطیب بغدادی می‌گوید:

«وَقَبْرُهُ الْآنَ ظَاهِرٌ مَعْرُوفٌ بِقُرْبِ إِيوَانَ كَسْرَى عَلَيْهِ بَنَاءٌ، وَهَنَّاكَ خَادِمٌ مُقِيمٌ لِحِفْظِ الْمَوْضِعِ وَعِمَارَتِهِ وَالنَّظَرِ فِي أَمْرِ مَصَالِحِهِ، وَقَدْ رَأَيْتُ الْمَوْضِعَ وَزُرْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ؛^۱ قبر آن جناب، در نزدیکی ایوان کسری قرار دارد و هم‌اکنون مشخص و معروف است. برای آن، بنایی ساخته‌اند و خادمی هم دارد که از آن مراقبت و نگهداری می‌کند. من آن مکان را دیده‌ام و بارها به زیارت آن رفته‌ام.»

ابن جوزی هم می‌گوید: «قَلَانِسَى وَسَمْنُونُ گفته‌اند که قبر سلمان را زیارت کرده‌اند.»^۲

۲. ابویوب انصاری

وی در سال ۵۲ ه‍.ق در روم درگذشت. حاکم نیشابوری می‌گوید:

«وَقَبْرُهُ بِأَصْلِ حِصْنِ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ بِأَرْضِ الرُّومِ فِيمَا ذَكَرَ يَتَعَاهَدُونَ قَبْرَهُ، وَيُزُورُونَهُ وَيَسْتَسْقُونَ بِهِ إِذَا قَحَطُوا؛^۳ قبر ابویوب در کنار دیوار قسطنطنیه در سرزمین روم است. مردم از قبرش مراقبت می‌کنند و به زیارتش می‌روند و به هنگام خشک‌سالی، در کنار قبر وی از خداوند باران می‌طلبند.»

۱. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۵۰۸.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

۳. حاکم، المستدرک، ج ۳، ص ۵۱۸.

۳. محمدبن ادریس شافعی

شافعی، پیشوای شافعیان در سال ۲۰۴ ق درگذشت. وی را در «قرافه» صغری نزدیکی مکانی به نام «مقطم» به خاک سپردند و قبرش زیارتگاه مردم است؛ «وقبره یزار بها بالقرب من المقطم»^۱

۴. احمدبن حنبل

پیشوای حنبلیان، در سال ۲۴۱ ق درگذشت. ذهبی می‌گوید: «مردم به زیارت ضریح او در بغداد می‌روند»^۲

در کتاب طبقات الحنابلة وارد شده: «زیارت قبر احمدبن حنبل و تبرک‌جستن به آن، جایز است»^۳

ابوفرج هندبائی می‌گوید: «یکی از زائران دائمی قبر احمدبن حنبل بودم. مدتی زیارت قبر احمد را ترک کردم؛ شخصی در خواب مرا سرزنش نمود و گفت: چرا زیارت امام سنت را ترک کردی؟»^۴

۵. ابوحنیفه

پیشوای حنفی‌ها، در سال ۱۵۰ ق درگذشت. ابن جوزی در این باره می‌نویسد: «وفی هذه الأيام بنی أبوسعید المستوفی الملقب شرف الملک مشهد الإمام أبي حنيفة رضي الله عنه؛^۵ در این ایام، ابوسعید مستوفی، ملقب به شرف‌الملک، بارگاهی برای ابوحنیفه درست کرد و آنجا را زیارتگاه ابوحنیفه نامید.»

۱. ابن‌خلکان، وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. ابن‌ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۸۸.

۴. ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵، ص ۳۳۸.

۵. ابن‌جوزی، المنتظم، ج ۱۶، ص ۱۰۰.

وی در ادامه می‌گوید:

«وَعَمَلٌ لِّقَبْرِهِ مُلْبِنًا، وَعَقْدَ الْقَبَةِ، وَعَمَلَ الْمَدْرَسَةِ بِأَزَانِهِ، وَأَنْزَلَهَا الْفُقَهَاءَ، وَرَتَّبَ لَهُمْ مَدْرَسًا؛ بِرَأْيِ قَبْرِ أَوْ، ضَرِيحٍ وَقَبَةِ أَوْ دَرَسْتِ كَرْدٍ وَدَرِ كَنَارِ أَوْ، مَدْرَسَةِ أَوْ سَاخَتْ وَدَسْتُور دَاد فُقَهَا بِهَ أَنْجَا بِيَايَنْدِ وَ مَدْرَسِ هَايِ بِرِ پَا نَمُودَنْد.»^۱

ستیز وهابیت با قبور انبیا و اولیا علیهم‌السلام

آنچه تا کنون ذکر شد، دیدگاه مذاهب اسلامی اهل سنت درباره زیارت قبور انبیا و اولیای الهی بود؛ ولی وهابیت بر اساس نگرش تقابل با مسلمانان، پس از تسلط بر مکه و مدینه و به بهانه واهی آثار شرک،^۲ اقدام به تخریب قبرستان بقیع و بسیاری از آثار تاریخی دیگر نمود؛ در جریان این واقعه، بارگاه امام حسن مجتبی علیه‌السلام، امام سجاد علیه‌السلام، امام محمدباقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام ویران شد.^۳ آنان اضافه بر قبور مطهر ائمه معصومین علیهم‌السلام، دیگر قبور را هم تخریب کردند که عبارت‌اند از: قبر منسوب به فاطمه زهرا علیه‌السلام؛ عبدالله بن عبدالمطلب و آمنه، پدر و مادر پیامبر اسلام؛ قبر مطهر فاطمه بنت اسد علیه‌السلام، مادر امیر مؤمنان علیه‌السلام؛ قبر مطهر حضرت ام البنین علیه‌السلام؛ قبر عباس، عموی پیامبر؛ ابراهیم، پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ قبر اسماعیل، فرزند حضرت صادق علیه‌السلام؛ قبر دخترخواندگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ قبر حلیمه سعدیه، مرضعه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ قبور شهدای زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.^۴

وقتی به کربلای معلی حمله کردند، ضریح مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام را کردند و جواهرات و اشیای نفیس حرم مطهر را که بیشتر آن از هدایای سلاطین

۱. همان.

۲. امینی، بقیع الغرقد، ص ۴۹.

۳. ایوب صبری، تاریخ وهابیان، ص ۱۰.

۴. ر.ک: ناصر سعید، تاریخ آل سعود، ص ۱۷۶.

و بسیار ارزشمند و گران‌بها بود، غارت کردند. برخی عدد کشتگان را یکصد و پنجاه هزار تن نوشته‌اند و می‌گویند جوی خون در کوچه‌های کربلا به راه افتاد.^۱

۱. ر.ک: محسن امین، کشف الارتیاب فی أتباع محمد بن عبد الوهاب، ص ۱۶؛ ناصر مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی، ص ۳۴.

مؤلفه‌های فکری مقام معظم رهبری در هدایت امت اسلامی

محمدکاظم کریمی*

اشاره

دغدغه مبتنی‌بودن احکام و قوانین جامعه بر مبانی و منابع دینی، از ویژگی‌های منحصر به فرد نظام اسلامی است که آن را از دیگر نظام‌ها متمایز می‌سازد و به این دلیل، موضوع رهبری در جامعه برای تضمین انطباق قوانین و آموزه‌های آن با مبانی دینی، اهمیت و ضرورت پیدا می‌کند.

رهبری جامعه اسلامی، در طول رسالت پیامبران الهی و امامت اولیایش موضوعیت دارد و به منظور حفظ و مراقبت از موارث و دستاوردهای انبیا و اولیای الهی و پاسداری از دین خدا، وجود رهبری عالم، عادل و زمان‌شناس که از قوه تشخیص احکام الهی برخوردار بوده، بر توصیه و تشویق اعضای جامعه به عمل طبق قوانین و احکام الهی همت گمارد، ضرورت دارد. بدین سبب، رهبری جامعه در نظام اسلامی، مهم‌ترین و حساس‌ترین جایگاه به شمار می‌رود و باید

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

شایسته‌ترین و عادل‌ترین فرد در این منصب قرار گیرد. آنچه در این نوشتار، مورد بررسی قرار گرفته، مهم‌ترین مؤلفه‌های اعتقادی و فکری رهبر معظم انقلاب در هدایت امت اسلامی می‌باشد.

مفهوم‌شناسی «امت»

«امت»، اسم جمع از ماده «أَمَّ» به معنای قصد، بنیان و هدف است^۱ و در اصطلاح، به معنای جماعتی از انسان‌هاست که دارای هدف، مقصد و آرمان‌های مشترک هستند.^۲ کلمه «امت»، واژه‌ای قرآنی و دارای معانی مختلف است و دست‌کم ۶۲ بار در قرآن کریم تکرار شده است. از جمله معانی آن در قرآن کریم می‌توان به سه مورد ذیل اشاره کرد:

- «پیروان انبیا»، مانند آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»^۳ برای هر امتی، رسولی است.
- «فرد جانشین جماعت»، مانند آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»^۴ به‌درستی که ابراهیم، پیشوای مطیع امر خدا بوده است.
- «گروه انسان‌ها»، مانند آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۵ شما مسلمانان را [به واسطه اسلام،] گروهی میانه قرار دادیم.

در اسلام، از جامعه به امت یاد شده است و امت، تبلور ذهنیت و نماد حیات جمعی بخشی از انسان‌هاست که در نتیجه زندگی مشترک عینیت می‌یابد. بین امت و ملت، این تفاوت وجود دارد که «ملت» محدود به جغرافیا و محدوده

۱. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. یونس، آیه ۴۷.

۴. نحل، آیه ۱۲۰.

۵. بقره، آیه ۱۴۳.

فیزیکی مشخص است؛ اما «امت» مرز و جغرافیا ندارد و محدوده آن، میزان باورها و عقاید است.

«هدایت»، یکی از عناصر اصلی مدیریت است و مقصود از آن، پیش‌بردن جامعه انسانی به سوی کمال و ارزش‌های والای انسانی است. دیگر عناصر مدیریت، شامل: برنامه‌ریزی، به‌کارگیری منابع انسانی، سازمان‌دهی و نظارت است. هدایت و رهبری جامعه اسلامی برای رسیدن به سعادت و کمال واقعی، از وظایف اصلی رهبر انقلاب، به عنوان مدیر جامعه اسلامی است. از دیدگاه رهبر انقلاب، هدایت، به عنوان یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان، عبارت است از شناخت هدف و دانستن راه سعادت.^۱

امت واحد اسلامی

یکی از تأکیدهای ویژه قرآن کریم برای شناسایی اجتماع‌های انسانی، استفاده از واژه «امت» است. توجه به روحیه جمعی و اجتماع ملت‌ها و تأکید بر باورها و اشتراکات اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی، از اطلاقات مهم واژه «امت» در قرآن کریم است که وجه تمایز آنها را از دیگر اقوام و ملل مشخص می‌سازد؛ چنان‌که فرمود: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ باید از میان شما طایفه‌ای باشند که مردم را به سوی خیر دعوت کرده، امر به معروف و نهی از منکر کنند.

واژه «امت» در قرآن کریم، برای پیروان همه ادیان به‌کار رفته است؛ اما به طور خاص، خداوند امت اسلامی را در مقایسه با دیگر اقوام و ملت‌ها، امتیاز و

۱. سید علی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۲۵.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴.

برتری بخشیده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ»^۱ شما [از ازل] بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید؛ چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.» از این‌رو، تأکید بر عناصر وحدت‌بخش امت اسلامی و حفظ مرزبندی‌های‌شان با ملت‌های غیرمسلمان برای نشان‌دادن اقتدار اسلامی، از امور مهم به شمار می‌رود: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ»^۲ این است آیین شما؛ آیینی واحد، و من پروردگار شمایم. پس، تنها مرا پرستید.»

به دلیل اهمیت و ضرورت یکپارچگی و یگانگی امت اسلامی و نقش آن در حفظ اقتدار مسلمانان، تمسک به ریسمان محکم الهی و پرهیز از اختلاف، دودستگی و تفرقه، به عنوان میثاق‌نامه امت اسلامی با خدای یکتا، مورد توجه و تأکید قرآن کریم قرار گرفته است: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا»^۳ همگان به ریسمان محکم الهی چنگ زنید و از تفرقه پرهیزید.»

مردی یهودی برای اینکه امیر مؤمنان، علی علیه السلام را در خصوص حوادث نامطلوب صدر اسلام درباره خلافت سرزنش کند، گفت: «مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ»؛ هنوز پیامبران را دفن نکرده بودید که درباره‌اش اختلاف کردید.» امام علی علیه السلام در پاسخش به‌زیبایی فرمود: «إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَوْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۴ ما درباره خود پیامبران اختلاف نکردیم؛ [بلکه] اختلاف ما

۱. آل‌عمران، آیه ۱۱۰.

۲. انبیاء، آیه ۹۲.

۳. آل‌عمران، آیه ۱۰۳.

۴. صبح صالح، نهج البلاغه، حکمت ۳۱۷.

درباره دستوری بود که از پیامبر ما رسیده است؛ اما شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبر خود گفتید: برای ما بسان این بت پرستان بتی بساز، و پیامبرتان گفت: همانا شما قوم نادانی هستید.»

با وقوع انقلاب اسلامی و استقرار نظام اسلامی به رهبری حضرت امام (ره)، ایشان بالاترین دغدغه را برای حفظ وحدت ملی و یکپارچگی امت اسلام داشتند و بر موضوع وحدت کلمه بیشترین تأکید را می نمودند؛^۱ چنان که رهبر انقلاب نیز به عنوان پرچم دار و طلایه دار امروز نهضت اسلامی، با «شیعه انگلیسی» و «سنّی آمریکایی» نامیدن صدهایی که با توسل به تفاوت های ذاتی مذاهب، در صدد اختلاف افکنی میان جامعه اسلامی و برهم زدن انسجام امت اسلامی هستند، به این مسئله اهتمام ویژه نشان داده است.^۲

از نظر رهبر انقلاب، دنیای اسلام امروز، دچار رنج های فراوانی است که اتحاد، هم افزایی، تعاون و عبور از اختلاف های مذهبی و فکری در زیر سایه مشترکات فراوان اسلامی، راه حلّ این مشکلات و مصائب است.^۳

مهم ترین مؤلفه های رهبری امت اسلامی

در ادامه، مهم ترین مؤلفه های رهبری و مدیریت رهبر معظم انقلاب در هدایت امت اسلامی به اختصار اشاره می شود:

۱. اتکا بر اصول و مبانی اسلامی

ایمان به خدا و پایداری در تحقق اهداف و آموزه های دین الهی، پیام اصلی قرآن

۱. امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۱۶.

۲. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای، بخش بیانات، ۱۳۹۵/۹/۲۷.

۳. همان.

کریم است؛ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱ به‌راستی آنان که گفتند: پروردگار ما الله است، و در پای این گفته خود، استقامت ورزیدند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.» کلمه «استقامت»، طبق بیان راغب در مفردات، در اصل برای طریقی به کار می‌رفته که به خط مستقیم کشیده شده باشد و در آیه شریفه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، حق را به چنین راهی تشبیه کرده است و استقامت انسان، به این معناست که همواره ملازم طریقه مستقیم باشد.^۲

صاحب تفسیر شریف المیزان می‌فرماید: مراد از «رَبُّنَا اللَّهُ»، اقرار و شهادت به انحصار ربوبیت در خدای سبحان و یگانگی او در آن است. و مراد از استقامت در مقابل شهادت خود، این است که از آنچه شهادت به حقانیتش می‌دهند، منحرف نمی‌شوند و رفتاری برخلاف آن و لوازمش از خود نشان نمی‌دهند.^۳

تمسک به اسلام و اصول و ارزش‌های آن، به عنوان یگانه راه نجات‌بخش و مسیر حرکت جامعه اسلامی، از ابزارهای تأثیرگذار رهبری نظام جمهوری اسلامی برای هدایت امت اسلامی بوده است. امام خمینی رحمته‌الله تمسک به اسلام و توحید ناب را عامل وحدت مسلمانان و زمینه‌ساز غلبه بر مستکبران و دشمنان دین اسلام معرفی کرده است.^۴ رهبر معظم انقلاب نیز با تأکید بر ضرورت معرفی اسلام واقعی برای مقابله با تبلیغات منفی دشمنان، می‌فرماید: «یک وظیفه‌ای که به عهده همه است، [این است] که اسلام وارد در متن زندگی را معرفی کنیم؛

۱. احقاف، آیه ۱۳.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۹۲.

۳. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۴. امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۳۲.

اسلام رحمت به ضعفا، اسلام جهاد و مبارزه با مستکبران.^۱ ازاین‌رو، معظم‌له مسلمانان را متوجه عمق آموزه‌های اسلام ساخته، دو عامل «ایمان» و «صبر» را شرط تحقق موفقیت مسلمانان می‌داند.^۲

ایشان استقرار حاکمیت اسلامی را تنها راه نجات امت اسلام دانسته، شرط اصلی آن را پابندی نظری و عملی به احکام و قوانین شریعت اسلام بیان کرده و معتقد است که اسلام به معنای واقعی، موجب تهدید منافع بیگانگان می‌باشد. به همین دلیل، با استناد به گفته برخی از سیاست‌مداران غربی، می‌فرماید: «با یک سیاست‌مدار آمریکایی مصاحبه کردند؛ مصاحبه‌گر از او می‌پرسد که دشمن آمریکا کیست؟ او در جواب می‌گوید: دشمن آمریکا، تروریسم نیست؛ دشمن آمریکا، مسلمان‌ها هم نیستند؛ دشمن آمریکا، اسلام‌گرایی است.»^۳ از نگاه ایشان، همه رفتاری‌های ملت‌های مسلمان، مانند: نداشتن استقلال، نداشتن آزادی، نداشتن حیثیت انسانی، عقب‌ماندگی علمی و عقب‌ماندگی در شئون زندگی، ناشی از فشار قدرت‌های مستکبر است و معتقدند همه این رفتاری‌ها، به برکت بازگشت به اسلام، عمل به آن و حاکمیت اسلامی برطرف می‌شود.^۴

۲. دشمن‌شناسی و استکبارستیزی

تقابل حق و باطل، قدمتی به تاریخ حیات بشر در کره زمین دارد و به دلیل ویژگی‌های ذاتی و وجودی انسان‌ها، مبارزه میان این دو، پایان‌ناپذیر است. تکرار

۱. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۳/۱۲/۲۱.

۲. سید علی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۸۴.

۳. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۴/۱۰/۸.

۴. همان، ۱۳۷۸/۳/۱۲.

۱۰۶ بار واژه «عدو» و مشتقات آن در قرآن کریم و هشدار به مؤمنان در شناخت دشمن و دوستی نکردن با دشمنان خدا و غفلت‌نمودن از توطئه‌های آنان، نشان از اهمیت موضوع دشمن‌شناسی و توجه به رعایت مرزها با آنهاست؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن مرا و دشمن خودتان را دوستان خود مگیرید. آیا مراتب دوستی خویش را به ایشان تقدیم می‌کنید؛ با اینکه به شریعتی که برای شما آمده و حق است، کفر می‌ورزند؟»

از آیات استفاده می‌شود که بعضی از مؤمنان مهاجر در خفا با مشرکان مکه رابطه دوستی داشته‌اند و انگیزه‌شان در این دوستی، جلب حمایت آنان از ارحام و فرزندان خود بوده که هنوز در مکه مانده بودند. این آیات، نازل شد و ایشان را از این عمل نهی کرد. در برخی روایات آمده که حاطب بن ابی‌بلتعہ نامه‌ای سَرّی به مشرکان مکه فرستاد و در آن از اینکه رسول خدا ﷺ تصمیم دارد مکه را فتح کند، به ایشان گزارش داد و منظورش این بود که منّتی بر آنان گذاشته و بدین وسیله، ارحام و اولادی را که در مکه داشت، از خطر مشرکان حفظ کرده باشد. خدای تعالی این جریان را به پیامبر گرامی‌اش خبر داد و آیات مذکور را فرستاد.^۲ در آیه بعد نیز به نقشه دشمن در فریب مسلمانان و خطر دین‌زدایی از آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اگر کفار به شما دست پیدا کنند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به آزار شما دراز خواهند کرد و آرزومند آن‌اند که شما هم کافر شوید.»^۳

۱. ممتحنه، آیه ۱.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۳. ممتحنه، آیه ۲.

شناخت دشمن و مراقبت از رفتار و حرکات آنان، از توصیه‌های اصلی امام خمینی علیه السلام به ملت‌های مسلمان است و با معرفی ماهیت دشمنان ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان، معتقد است آنان دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند؛ درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی‌کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود، تفاوتی میان دوست و دشمن نمی‌گذارند.^۱

یکی از ویژگی‌های رهبر معظم انقلاب برای هدایت امت اسلامی، یادآوری عداوت دشمنان اسلام و رصد شگردهای تبلیغی و نفوذ آنان در جامعه اسلامی است؛ چنان‌که در معرفی ماهیت این دشمن می‌فرماید: «...دشمن کیست؟ استکبار؛ البته مظهر استکبار، امروز، آمریکاست؛ یک روزی انگلیس بود. این دشمن، بیکار نیست، مشغول است؛ دائم مشغول است.»^۲

از جمله ترفندهای دشمنان از نظر رهبر انقلاب که در راستای اهداف استعماری آنان اعمال می‌گردد، ایجاد اختلاف میان امت اسلامی است؛ تا بدین طریق، سلطه خود بر کشورهای مسلمان را دوام بخشند: «امروز، هم در بین اهل سنت، هم در بین شیعه، دست‌هایی در کار است برای اینکه اینها را از هم جدا کند؛ همه این دست‌ها [را] هم اگر جست‌وجو کردید، می‌رسد به مراکز جاسوسی و اطلاعاتی دشمنان اسلام.»^۳

به همین سبب، ایشان تکلیف عالمان و نخبگان امت اسلامی را سنگین توصیف می‌کند و معتقد است که آنان باید بر محور تعالیم اسلام، در خصوص شناخت

۱. امام خمینی علیه السلام، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۹۸.

۲. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۴/۹/۴.

۳. همان، ۱۳۹۳/۱۰/۱۹.

دشمن و آگاهی‌بخشی توده‌ها، به وظیفه خود به‌خوبی عمل کنند. شاعر عرب در این زمینه گفته است:

الذَّهْرُ يَقْظَانُ وَ الْأَحْدَاثُ لَمْ يَنْتَمْ
فَمَا زُقَادُكُمْ يَا أَفْضَلَ الْأُمَمِ^۱

«وقتی که دنیای قدرت، دنیای زر و زور، با همه امکانات خود متوجه شماست، شما حق ندارید چُرت بزنید، حق ندارید خواب بروید.»^۲

حسن‌بن‌علی خِزّاز می‌گوید: «از امام رضا (علیه‌السلام) شنیدم که فرمود: بعضی از کسانی که ادعای محبت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دَجّال بیشتر است. عرض کردم: به چه علت ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: به جهت دوستی‌شان با دشمنان ما، و دشمنی‌شان با دوستان ما. هرگاه چنین شود، حقّ و باطل به هم درآمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق بازشناخته نشود.»^۳

از نگاه رهبر فرزانه انقلاب، معادلات قدرت در جهان امروز تغییر یافته و همه توجه و برنامه‌های دشمنان، متوجه اسلام و آرمان‌های آن شده است: «دو قطبی سرمایه‌داری و کمونیسم که [در بین آنها] جنگ بر سر قدرت و ثروت بود، پایان یافت و امروز دو قطبی، میان مستضعفین جهان به رهبری جنبش مسلمین، با مستکبران به رهبری آمریکا و ناتو و صهیونیسم است.»^۴

معظم‌له در تعریف و بیان مقصود از استکبارستیزی می‌گوید: «استکبارستیزی، یعنی یک ملتی زیر بار مداخله‌جویی و تحمیل قدرت استکبارگر یا انسان

۱. شعر از: احمد شوقی.

۲. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۴/۱۰/۸.

۳. شیخ صدوق، صفات الشیعة، ص ۸.

۴. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۰/۱۱/۱۴.

مستکبر یا دولت مستکبر نرود.»^۱ ایشان مبارزه با استکبار را دستور قرآن کریم و مصداق اصلی آن را آمریکا می‌داند و می‌فرماید: «مبارزه با استکبار و نظام سلطه، تعطیل‌پذیر نیست. اگر مبارزه با استکبار نباشد، ما اصلاً تابع قرآن نیستیم. مبارزه با استکبار که تمام نمی‌شود. در مورد مصداق استکبار، آمریکا اتم مصداق استکبار است... استکبار، یک واژه قرآنی است که در قرآن درباره امثال فرعون و گروه‌های بدخواه و معارضِ حق و حقیقت به کار رفته است.»^۲

بنابراین، هدایت جهان اسلام از طریق آگاهی‌بخشی به گروه‌های مختلف کشورهای اسلامی به منظور مقابله با سیاست‌های دولت آمریکا، از رئوس تلاش‌های رهبر معظم انقلاب برای ناکام‌گذاشتن عملیات استعماری این دولت و معرفی طرح‌ها و فعالیت‌های او برای به زیر سلطه کشیدن ملل مظلوم، به‌ویژه کشورهای اسلامی است.

نشانه‌گرفتن اهداف و توطئه‌های شوم استکباری برای به ستم کشیدن ملل مسلمان و غارت ثروت و دارایی‌های‌شان و آگاهی‌بخشیدن به جوامع اسلامی، به‌خصوص جوانان آنها، از مهم‌ترین تلاش‌های رهبر انقلاب به شمار می‌رود که موجب کینه‌توزی و مقابله دول استعماری با آرمان‌های انقلاب اسلامی گردیده است. قرارداد نظام اسلامی در تنگناهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فناوری، هسته‌ای و ممانعت از تعامل آسان کشورها با او را باید از پیامدهای این دشمنی‌ها به شمار آورد. معظّم‌له در این باره می‌فرماید: «برای دشمنان ملت ایران اینکه یک ملتی صریحاً بایستد و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای، نظرات قاطع خود را علیه استکبار بیان بکند و به دیگر ملت‌ها جرئت بدهد، قابل تحمل

۱. همان، ۱۳۹۲/۸/۱۲.

۲. همان، ۱۳۹۲/۹/۲۸ و ۱۳۹۴/۴/۲۰.

نیست؛ لذا هرچه می‌توانند، تلاش می‌کنند.^۱

ایشان بی‌ارزش بودن جان انسان‌ها را از جمله شاخص‌های فکری استکبار برمی‌شمارد و ضمن اشاره به نمونه‌های مختلف جنایت‌های دستگاه‌های استکباری در کشورها طی سالیان گذشته، مانند: برخورد با بومیان آمریکا، آدم‌کشی در ویتنام، بمباران اتمی دو شهر ژاپن، جنایت هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان، بمباران مردم بی‌دفاع در افغانستان، شکنجه‌های وحشتناک زندان ابوغریب در عراق و نظیر آن، معتقد است: «یکی از شاخص‌های استعمار و استکبار، این است که جنایت را نسبت به ملت‌ها و نسبت به آحاد بشر مجاز می‌شمرند... و هر جایی که دستشان برسد و منافعشان اقتضا کند، از جنایت‌ها ندارند.»^۲

۳. دفاع از حقوق مسلمانان و مظلومان عالم

انقلاب اسلامی در مسیر تحقق آموزه‌ها و معارف ناب اسلامی و ابلاغ ارزش‌های اسلامی و انسانی آن به جهانیان، تاکنون هزینه‌های بسیاری را متحمل شده است. رعایت عدالت و احسان به خلق به عنوان یک آموزه دینی، سفارش خاص قرآن کریم است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»^۳ به‌راستی که خداوند به عدالت و نیکی به مردم امر کرده است. «امیر مؤمنان، علی علیه السلام در آخرین وصیت‌ها به امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از ضربت ابن‌ملجم می‌فرماید: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِمَظْلُومٍ عَوْنًا»^۴ دشمن ستمکار، و یاور

۱. همان، ۱۳۹۴/۱۱/۲۸.

۲. همان، ۱۳۹۲/۸/۲۹.

۳. نحل، آیه ۹۰.

۴. صبحی صالح، نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ستم‌دیده باشید.» سرور و سالار شهیدان نیز در تبیین هدف قیام الهی خویش فرموده: «کسی که فرمانروای ستمکاری را ببیند که حلال خدا را حرام، عهد الهی را شکسته، مخالف سنت رسول خدا عمل کرده و میان بندگان به ستم رفتار نموده، ولی در عمل و گفتار با او مخالفت نکند، بر خداوند است که او را در جایش قرار دهد.»^۱

حمایت از ستم‌دیدگان عالم، به‌ویژه ملت‌های مسلمان، از آرمان‌های بزرگ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود و با وجود مشکلاتی که از ناحیه استکبار جهانی متوجه نظام اسلامی گردیده، در تمام دوره‌های گذشته از این آرمان خود کوتاه نیامده است. به همین جهت، امام خمینی رحمه‌الله با اشاره به تکلیف شرعی برای دفاع و حمایت از همه ملت‌های مظلوم می‌فرماید: «ما مسلمانیم و شرق و غرب برایمان مطرح نیست. ما از مظلوم دفاع می‌کنیم و بر ظالم می‌تازیم. این، یک وظیفه اسلامی است.»^۲

رهبر انقلاب، هدف حمایت از ملت‌های مظلوم و مسلمان را جامه عمل پوشاندن به آرمان‌های بزرگ انبیا و اولیای الهی می‌داند تا از این طریق، زمینه برای تحقق امت واحد اسلامی فراهم گردد: «ما دنبال آرمان‌های بلند هستیم، دنبال تشکیل جامعه اسلامی، نظام اسلامی، کشور اسلامی، امت اسلامی و تحقق‌بخشیدن به آرزوهای بزرگ پیامبران و صدیقان و شهیدان [هستیم]؛ و دستگاه‌های شیطانی زمان، یک جبهه‌اند و طبعاً با یک‌چنین حرکتی، مخالف‌اند.»^۳

۱. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۱۱، ص ۶۱۰.

۲. امام خمینی رحمه‌الله، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

۳. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳۹۳/۴/۱۶.

ایشان رسالت نظام اسلامی را همسویی و همگامی با ملت‌های مسلمان و شریک‌بودن در مصائب و مشکلات آنان بیان می‌کند و با تمسک به متن قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی، خدمت به انسان‌ها را محصول درسی می‌داند که نظام اسلامی از اولیای دین گرفته است.^۱

۴. حمایت از فلسطین و مقاومت اسلامی

یکی از پیامدهای شکل‌گیری نظام اسلامی در ایران، رشد آگاهی ملت‌های مسلمان و تلاش برای عینیت‌بخشیدن به خواسته‌ها و مطالبات واقعی‌شان بوده است. کشور فلسطین در میان امت اسلامی، همواره دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای بوده و به همین سبب، تلاش‌های گروه‌های مختلف اسلامی برای رهایی مردم مظلوم این کشور از ستم رژیم غاصب صهیونیستی و حامیان آن با عنوان «مقاومت اسلامی»، برگ زرینی از تبلور اراده و اتحاد ملت‌های مسلمان برای نمایش قدرت و مبارزه با دشمنان اسلام به شمار می‌رود. با وجود شیعه‌بودن نظام جمهوری اسلامی و رهبری معظم آن، و سنی‌بودن مسلمانان فلسطین، امروزه حامی حقیقی مردم مظلوم فلسطین، نظام جمهوری اسلامی و رهبری آن است. این، در حالی است که حاکمان کشورهای عربی به اسرائیل دست دوستی داده و در کنار این کشور، علیه نظام اسلامی و اهداف بلند آن توطئه‌چینی می‌کنند. بدیهی است که حمایت از مسلمانان، برگرفته از آموزه‌های اسلامی و شعار محوری انقلاب اسلامی است؛ چنان‌که رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^۲؛ کسی که صبح کند و به

۱. همان، ۱۳۹۲/۸/۲۹.

۲. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۵.

مسائل مسلمانان اهتمام نداشته باشد، از آنان به شمار نمی‌آید.»
دفاع قاطع حضرت امام علیه السلام از آرمان‌های ملت فلسطین از ابتدای شروع نهضت اسلامی،^۱ و حمایت رهبر انقلاب از این آرمان، نشان از اهمیت این مسئله برای نظام جمهوری اسلامی دارد؛ آنجا که فرموده است: «اُمّت اسلامی، یک جراحت بزرگی را در وجود خود دارد و آن، مسئله ملت و سرزمین تاریخی و مقدس فلسطین است.»^۲

ایشان دولت اسرائیل را دشمن شماره یک اُمّت اسلامی دانسته و در دفاع از ملت‌های فلسطین، لبنان و سوریه که در خط مبارزه با این دولت هستند، سعی وافری داشته و به دلیل تهدیدآمیز بودن آن برای منطقه و جهان، به معرفی چهره واقعی و خطرات آن همت گمارده و تأکید می‌کند: «تهدید همه جهان، آن نیروهای شر و شرآفرینی هستند که جز شرارت از خودشان نشان نداده‌اند؛ از جمله، همین رژیم جعلی اسرائیل و بعضی از پشتیبانان او.»^۳

معظم‌له آگاهی و بیداری مسلمانان را در برابر مسائل فلسطین و ستمی که بر آنها وارد می‌شود، یک ضرورت برای اُمّت اسلام می‌داند که باید در مسائل حج بدان توجه نشان داد: «الآن بیش از شصت سال است که دنیای اسلام با این بلیه (مسئله فلسطین) مبتلاست... امروز که دنیای اسلام را به کمک می‌طلبند، چرا دنیای اسلام در مقابل اینها ساکت است؟ مگر پیغمبر نفرمود: کسی که صبح کند و اهمیتی به کارهای مسلمانان ندهد، از آنان نیست.»^۴

۱. امام خمینی علیه السلام، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۲. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش بیانات، ۱۳/۱۲/۱۳۸۸.

۳. همان، ۱۳۹۲/۸/۲۹.

۴. همان، ۱۳۸۹/۷/۱۷.

ایشان با اهتمام به مسئله فلسطین، معتقد است که دنیای اسلام باید از انگیزه خود در این موضوع لحظه‌ای کوتاه نیاید و عمل غاصبانه گرگ‌های درنده صهیونیست و حامیان بین‌المللی آنها را محکوم کند: «همه سعی دشمن بر آن بود که با وعده‌های پوچ و فریب‌آمیز، ملت و گروه‌های فلسطینی را از گزینه «مقاومت» منصرف کند و به بازی ناشیانه در میدان سیاست سرگرم سازد... پادزهر همه این بازی‌های خیانت‌آمیز تاکنون، روحیه مقاومت در گروه‌های اسلامی و ملت فلسطین بوده است.»^۱

۵. به چالش کشاندن فرهنگ غرب

یکی از راهبردهای تبلیغی رهبر انقلاب برای هویت‌بخشیدن به امت اسلامی، نشان‌دادن قوت‌های درونی فرهنگ اسلامی از طریق به چالش کشیدن ضعف‌های درونی فرهنگ غربی است؛ چراکه فرهنگ اسلامی به دلیل قوت‌های ذاتی‌اش که منبعث از تعالیم الهی است، دارای چنان ظرفیتی است که می‌تواند فرهنگ‌های غیراسلامی را به زانو درآورد و رهبر انقلاب به دلیل اشراف و آگاهی به درون‌مایه‌های این فرهنگ از یک سو، و نیز وقوف کامل به عمق ضعف‌های فرهنگ غربی و آسیب‌های واقعی آن از سوی دیگر، در برشمردن توانایی‌ها و استعداد‌های فرهنگ خودی و نشان‌دادن ضعف‌های فرهنگ بیگانه، سعی وافری داشته است؛ چنان‌که می‌فرماید: «امروز، جهان غرب است که باید به لحاظ نظری و عملی در خصوص حقوق بشر، آزادی، حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، حق ملت‌ها در بهره‌گیری از ثروت‌های خود و حقوق زن و حفظ کرامت او، به چالش کشیده شود و پاسخگو باشد.»^۲ به طور خاص، ایشان درباره نوع

۱. همان، ۱۳۹۰/۷/۹.

۲. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخش پیام‌ها، ۱۳۸۲/۱۱/۸.

نگاه به حجاب در کشورهای غربی می‌فرماید: «آیا ممنوعیت حجاب در برخی کشورهای اروپایی، نشانه دروغ‌بودن اعتقاد به آزادی نیست؟»^۱ در نهایت، واقعیت فرهنگ فاسد غرب که به عنوان تمدن غربی به کشورهای دیگر، به‌خصوص کشورهای اسلامی عرضه گردیده، از زبان معظم‌له این‌چنین توصیف شده است:

«این تمدنی که آنها به دنیا عرضه کردند، جلوه‌های زیبایی از فناوری و سرعت و سهولت و ابزارهای زندگی را در اختیار مردم گذاشت؛ اما خوشبختی انسان‌ها را تأمین نکرد، عدالت را برقرار نکرد. به‌عکس، بر فرق عدالت کوبید، ملت‌هایی را اسیر کرد، ملت‌هایی را فقیر کرد، ملت‌هایی را تحقیر کرد؛ در درون خود هم دچار تضادها شد، از لحاظ اخلاقی فاسد شدند، از لحاظ معنوی پوک و پوچ شدند. امروز، خود غربی‌ها به این معنا گواهی می‌دهند. یک سیاست‌مدار برجسته غربی به من گفت: دنیای ما، دنیای پوچ و پوکی است و این را حس می‌کنیم.»^۲

سخن پایانی

در پایان، باید یادآور شد رهبر انقلاب، داعیه اقتدار کشورهای اسلامی و تحقق‌بخشیدن به جامعه تراز اسلامی را در اندیشه دارد و به عنوان یک آرمان به آن می‌نگرد؛ اما قطعاً شرط تحقق چنین آرمانی، همراهی و همگامی امت اسلامی با ایشان است و چنان‌که این هدف تأمین نشود، چشم‌انداز شکوه و عظمت اسلامی دور از دسترس خواهد بود؛ چنان‌که امام علی علیه السلام به ضرورت

۱. همان.

۲. همان، ۱۳۹۴/۱۰/۸.

رعایت حقوق متقابل رهبری و مردم اشاره نموده و مخاطره‌های بی‌توجهی جامعه به حق رهبری یا فاصله میان جامعه اسلامی و رهبری را به‌زیبایی یادآور شده است:

«و آنگاه که مردم حق رهبری را ادا کنند و زمامدار نیز حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد و راه‌های دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر ﷺ پایدار گردد. پس، روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد؛ اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ‌بازی در دین فراوان می‌گردد و راه گسترده سنت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری‌های دل فراوان می‌شود.»^۱

چگونگی شکل‌گیری جریان‌های تکفیری و دلایل قدرت‌یابی آن‌ها در دهه اخیر

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مهدی فرمانیان*

اشاره

ورود فرهنگ غرب به جهان اسلام و فروپاشی امپراتوری عثمانی، بازتاب فراوانی در جامعه اسلامی داشت. خلافت از اساسی‌ترین مسائلی است که در یک‌صد سال گذشته، ذهن و فکر مسلمانان اهل سنت را به خود مشغول کرد. در همین زمینه، متفکران اسلامی صدها کتاب نگاشتند و ده‌ها حزب و گروه سیاسی تشکیل شد. خلافت اسلامی از دست رفته بود؛ جهان اسلام گرفتار فرهنگ غرب شده بود و هیچ بارقه‌امیدی دیده نمی‌شد.

تعدادی از متفکران اهل سنت مصری، راهکار اصلی برای برون‌رفت از این وضعیت اسفناک را، بازگشت به سلف می‌دانستند. عده‌ای که دغدغه دین داشتند و نمی‌خواستند فرهنگ غرب بر تار و پود مسلمین سایه افکند خود را سلفی نامیدند. بازگشت به سلف نخستین بار در مصر طنین‌انداز شد و محمد عبده، عبدالرحمان کواکبی، محب‌الدین خطیب و سید محمد رشید رضا نخستین

* دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

افرادی بودند که شعار بازگشت به سلف را مطرح کردند، اما وهابیان از این شعار سوء استفاده کردند و خود را سلفی نامیدند و افکار ابن تیمیه را به عنوان افکار سلف ترویج کردند؛ و این چنین عده‌ای از دردمندان مسلمان به دام افکار ابن تیمیه افتادند.^۱

این گروه‌ها برای احیای خلافت اسلامی یا دست‌کم، تأسیس حکومت اسلامی به فتوای ابن تیمیه تمسک کرده،^۲ گاه با حکم جهاد، تکفیر را در جهان اسلام نهادینه می‌کردند.^۳ بنابراین، می‌توان با قاطعیت گفت که همه جریان‌های تکفیری از دل گرایش‌های فکری سلفیه بیرون آمده‌اند و همه سلفیان تحت تأثیر ابن تیمیه‌اند. به عبارتی، امروزه جهان اسلام با پدیده‌ای به نام ابن تیمیه روبه‌روست که به اسم سلف و سلفی‌گری، خشونت را ترویج می‌کند و به کفر دیگر مسلمانان فتوا می‌دهد.

بنابراین، در این نوشته در پی آنیم تا با بیانی کوتاه درباره جریان‌های تکفیری، به بحث پردازیم.

تاریخچه سلفی‌گری

سلف‌گرایی به مثابه یک روش: تا قبل از ظهور ابن تیمیه در قرن هشتم، توجه به آرای سلف، به مثابه یکی از روش‌های فکری اصحاب حدیث، در میان محدثان اهل سنت مطرح بود و طیفی از بزرگان اصحاب حدیث مقید بودند تا از افکار سلف خود عدول نکنند. فقهای اثرگرای مدینه در دو قرن اول هجری را می‌توان پیش‌قراولان رویکرد سلفی‌گرایی در سده‌های پیش از احمد بن حنبل

۱. نک: محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه: بدعت یا مذهب، ص ۲۴۸ به بعد.

۲. نک: سید محمد رشید رضا، الخلافة و الامامة العظمی، تمام کتاب.

۳. نک: محمد عبدالسلام فرج، الفریضة الغائبة، تمام کتاب.

دانست. خود احمد بن حنبل بسیار مقید بود عقاید خود را بر اساس فکر اصحاب اثر مدینه تنظیم کند و حتی الامکان از آن عدول نکند. در زمان محدثان قرون سوم تا هشتم، سلفی‌گرایی معنایی به غیر از معنای لغوی نداشت؛ یعنی توجه به افکار گذشتگان و این توجه، مقید به زمانی نبود و هیچ کس از محدثان به حدیث خیرالقرون تمسک نمی‌کرد. بنابراین، با توجه به معنای لغوی کلمه «سلف»، هر روز به تعداد افرادی که تحت پوشش مفهوم «سلف» قرار می‌گرفتند، افزوده می‌شد.^۱

سلف‌گرایی به عنوان یک مکتب: با ظهور ابن تیمیه و استدلال به حدیث خیرالقرون، محدوده زمانی سلف مقید به قرون فاضله (قرن اول تا سوم) شد و مفهوم سلف از معنای لغوی به معنای اصطلاحی تغییر معناشناختی یافت. در این نگاه، فهم ظاهرگرای سلف (صحابه، تابعین و تابعین تابعین و ائمه اربعه) از فهم تأویل‌گرای خلف (اشاعره و ماتریدیه) برتر شد. در این زمان، دیگر سلف‌گرایی یک رویکرد نبود، بلکه کم‌کم خود را به عنوان یک مکتب در مقابل اشاعره، اصحاب حدیث و ماتریدیه معرفی می‌کرد. تمام این تحولات به دست ابن تیمیه در حال انجام بود. وی در کتاب الفتوی الحمویه الکبری برای نخستین بار از مکتبی به نام سلفیه نام برد و این چنین مکتبی با عنوان سلفیه در جهان اسلام تأسیس شد.^۲ با بررسی تمام آثار ملل و نحل، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ یک از نویسندگان این اثر از مکتبی به نام سلفیه یاد نکرده‌اند. جالب است بدانیم که یوسف قرضاوی - که خود یک سلفی تمام‌عیار است - در

۱. مهدی فرمانیان، آشنایی با فرق تسنن، درس سلفیه؛ همو، «گرایش‌های فکری سلفیه در جهان معاصر»، مجله مشکات، ش ۱۰۴.

۲. ابن تیمیه، فتوی الحمویه الکبری، ص ۳۴-۴۰.

کتاب الصحوة الاسلامية من المراهقة الى الرشد تصریح دارد که کلمه سلفیه، لفظی جدید است و به تازگی در ادبیات جهان اسلام وارد شده است. وی می‌گوید:

تعبیر سلفیون (سلفی‌ها) تعبیر جدیدی است. نمی‌دانم از چه زمانی در جهان اسلام شایع شده است. قبلاً به سلفی‌ها، اهل حدیث، اهل اثربیا حنبله می‌گفتند که در مقابل اهل کلام در عقاید و اهل رأی در فقه به کار می‌رفت. دعواها و مشاجرات علمی و عملی زیادی میان حنبله و اشاعره و ماتریدیه در طول تاریخ اتفاق افتاده است.^۱

دیدگاه یوسف قرضاوی بسیار دقیق و منطبق با واقع است، زیرا با به محاق رفتن فکر ابن تیمیه از قرن هشتم تا عصر حاضر، هیچ کس از مکتب سلفیه خبری نداشت و نخستین بار لفظ «سلفیه» را در شمال آفریقا، محب‌الدین خطیب و سید محمد رشید رضا مطرح کردند. وهابیت در این هشتاد سال گذشته از این اسم به نفع خود استفاده کرد و خود را به عنوان سلفی و مکتب خود را مکتب سلفیه نام نهاد. شاید به همین علت است که نویسنده مدخل «سلفیه» دائرة المعارف اسلام (encyclopedia of Islam) چاپ لیدن، سلفیه را نه به وهابیت بلکه به جریان‌های سلفی شمال آفریقا اطلاق کرده است.^۲

جریان‌های تکفیری در عصر حاضر

در سی سال اخیر، گروه‌های متعدد و متنوعی از جریان‌های تکفیری در کشورهای اسلامی به وجود آمده‌اند که دکمچیان در کتاب جنبش‌های اسلامی

۱. یوسف قرضاوی، الصحوة الاسلامية من المراهقة الى الرشد، ص ۲۰۱.

۲. دائرة المعارف اسلام، ج ۹، ص ۹۷۶-۹۸۷.

در جهان عرب، به صورت گسترده، به صدها گروه از این جریان‌ها اشاره کرده است که غالباً به یکی از سه جریان اصلی تکفیری وهابیت، سپاه صحابه و طالبان، و سلفیه جهادی (القاعده) وابسته‌اند. اکثر این گروه‌ها تابع شرایط و مقتضیات زمان به سلفیه جهادی پیوسته، اگرچه قبلاً از طیف‌های دیگر بوده‌اند و گاه اصلاً سلفی نبوده‌اند. بنابراین، مهم‌ترین گروه سلفیه جهادی است که جهاد را واجب دانسته، صدها گروه به آن متعلق است.

وهابیت و تکفیر مسلمانان

وهابیت تحت تأثیر آرا و افکار ابن تیمیه، تمام مسلمانان را به خاطر توسل به ارواح بزرگان و احترام به قبور اولیای الهی، مشرک به شرک جلی و کافر به کفر اکبر می‌داند و معتقد است شرک مسلمانان در عصر حاضر از شرک مشرکان زمان رسول خدا ﷺ بیشتر و بزرگ‌تر است. بنابراین، مسلمانان باید دوباره اسلام بیاورند، شاهدین را به زبان جاری کنند و از آبا و اجداد خود تبرّی بجویند. در غیر این صورت، مهدورالدم بوده، جان و مالشان احترام ندارد و کشتن آنها در صورت امتناع از پذیرش دوباره اسلام واجب است و اموال و زنان و فرزندان‌شان به عنوان غنیمت جنگی اخذ می‌شود.^۱ در نگاه وهابیت، یک میلیارد و پانصد میلیون مسلمان - به غیر از هم‌مسلمانان ایشان - همگی کافر و مشرک و مهدورالدم هستند و حتی سلفیانی مثل اخوان المسلمین و طالبان اگرچه مشرک نیستند، بدعت‌گذارند و باید از بدعت دست بردارند.^۲

۱. بنگرید به آثار متعددی که در نقد وهابیت نوشته شده است: سید محسن امین، کشف الارتیاب؛ جعفر سبحانی، آیین وهابیت؛ نجم‌الدین طبسی، رویکرد عقلانی به باورهای وهابیت؛ علی اصغر فقیهی.

۲. نک: نوره بنت حسن غاوی، *اضواء السلفية على الجماعة الاخوانية*، تمام کتاب و مقدمه ربیع مدخلی بر آن. در این زمینه می‌توان به آثار ربیع مدخلی، از بزرگان وهابیت، مراجعه کرد که همه را مشرک و کافر یا دست‌کم بدعت‌گذار می‌داند.

با مراجعه به تاریخ وهابیت به این نتیجه می‌رسیم که این فرقه حتی به هم‌کیشان فقهی و هم‌مسلمانان اعتقادی خود هم رحم نکرده و بیشتر مقتولان دوره اول وهابیت، که با فتاوی محمد بن عبدالوهاب به قتل رسیده‌اند، اهل سنت حنبلی مذهب با رویکرد اصحاب حدیث بوده‌اند.^۱ تکفیر مسلمانان، هم در آثار محمد بن عبدالوهاب به وضوح دیده می‌شود و هم در رفتار وهابیان در دوره پیدایش و دوره ظهور مجدد دیده می‌شود که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

محمد بن عبدالوهاب در رساله نواقض الاسلام، ده چیز را ناقض اسلام دانسته، به کفر مرتکب آن فتوا داده است: یکم؛ شرک در عبادت خدا، مانند ذبح کردن برای غیر خداوند که به عقیده او بسیاری از مسلمانان مشمول آن هستند! و حال آنکه تمام مسلمانان نذر را مخصوص خدا می‌دانند. دوم؛ کسی که میان خود و خداوند واسطه‌ای قرار دهد و آن واسطه را بخواند و از وی طلب شفاعت کند، به اجماع علما کافر است! البته معلوم نیست مراد محمد بن عبدالوهاب از اجماع یادشده، اتفاق نظر فقهای اسلامی است یا فقط خودش منظور است! چراکه تکفیر مسلمانان به خاطر شفاعت از اولیای الهی، به هیچ وجه مورد اتفاق و اجماع فقهای اسلام نیست، بلکه قول به عدم تکفیر شهرت دارد. سوم؛ کسی که مشرکان را تکفیر نکند یا در کفرشان تردید کند یا عقیده آنها را درست بپندارد، کافر است! هشتم؛ کمک به مشرکان و یاری رساندن به آنها علیه مسلمانان، کفر است. البته ظاهراً منظور محمد بن عبدالوهاب از مشرکان، مسلمانان غیروهابی، به ویژه صوفیان و شیعیان است که به پیامبر توسل می‌کنند! ... او در همه این

۱. نک: حسین ابن غنام، تاریخ نجد؛ عثمان نجدی، المجد فی تاریخ النجد؛ که هر دو را وهابیان طرفدار محمد بن عبدالوهاب و هم‌عصر او نوشته‌اند.

موارد تنها به مسلمانان نظر داشته است!^۱

ابن بشر، یکی از نویسندگان وهابی درباره حمله وهابیت به کربلا می‌نویسد: وقتی سال ۱۲۱۶ هجری آغاز شد، عبدالعزیز لشکری گران از تمام اطراف نجد و جنوب حجاز به قصد تصرف سرزمین کربلا حرکت داد. این سپاه بر اهالی شهر کربلا وارد شد و بیشتر آنها را در بازارها و خانه‌ها کشت و گنبدی را که بر روی قبر حسین بود، خراب کرد و آنچه را در ضریح و حوالی آن بود، غارت کرد و اشیائی را که با زمرد و یاقوت و جواهرات، زینت شده بود و دیگر چیزهایی را که قابل شمارش نیست، همه را برداشتند. آنها در آنجا زیاد درنگ نکردند و حدود ظهر با تمام اموالی که برداشته بودند گریختند، در حالی که حدود دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشتند.^۲

جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف می‌نویسد: از قبیح‌ترین کارهای وهابیان این بود که هنگام وارد شدن به شهر طائف، مردم را به صورت دسته‌جمعی کشتند و به کوچک و بزرگ رحم نکردند و همگی را به یکسان از دم تیغ شمشیر و نیزه گذراندند و حتی طفل‌های شیرخوار را بر سینه‌های مادرانشان سر بریدند. همچنین عده‌ای را که مشغول فراگیری قرآن بودند نیز به قتل رساندند و وقتی همه افرادی را که درون خانه بودند به بیرون و به کاروان‌سراها و مساجد بردند، همه را به قتل رساندند. حتی کسانی را که در مساجد در حال رکوع و سجود بودند نیز کشتند، به حدی که به جز بیست و چند نفر از اهالی آن شهر، دیگر کسی باقی نماند... و نحوه کشتن این‌طور بود که در روز اول عده‌ای را به قتل رساندند و در روز دوم و سوم از راه مکر و خدعه به مردم

۱. محمد بن عبدالوهاب، مجموعه الرسائل، رساله نواقض الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۴۳.

۲. عثمان نجدی، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

امان دادند و چون بر آن‌ها وارد شدند اسلحه‌ها را از آنها گرفتند و همگی را به قتل رساندند، و عده‌ای دیگر را تا وادی «وَجَّ» امان دادند و آن‌گاه در سرما برهنه و عریان و بدون هیچ لباسی آنها را رها کردند و اموال و پول‌های نقد و اثاث منزلشان را به غارت بردند. حتی کتاب‌ها را روی زمین و کوچه و بازار ریختند که باده‌ها آنها را ورق ورق می‌کرد؛ کتاب‌هایی که در بینشان قرآن‌ها و نسخه‌های بخاری و مسلم و بقیه کتاب‌های حدیث و فقه و دیگر علوم وجود داشت که به هزاران تألیف می‌رسید. این عمل فجیع در ۱۲۱۷ قمری به وقوع پیوست.^۱

آن فتاوی محمد بن عبدالوهاب با کمک سیاسی آل سعود در دوره اول ظهور وهابیت عینیت یافت و قتل بسیاری از مسلمانان را رقم زد. همین روش و سیره، شیوه و روش وهابیت در عصر حاضر است که در آثار بن‌باز و ابن‌عثیمین و بن‌جبرین از علمای بزرگ وهابیت در دهه اخیر دیده می‌شود.

سپاه صحابه و تکفیر شیعه

پیشینه فکری سپاه صحابه به جریان فکری دیوبندیه^۲ باز می‌گردد. در قرن دوازده هجری در هند فردی ظهور کرد که حامل برخی از افکار ابن تیمیه بود. شاه‌ولی‌الله دهلوی با تلفیق تصوف و ماتریدیه با سلفیت، مکتبی ایجاد کرد که بعدها با عنوان مکتب «دیوبندیه» شناخته شد. دیوبندیه را به هیچ وجه نمی‌توان سلفی یا یکی از جریان‌های سلفی دانست، زیرا این فرقه هیچ‌گاه به برتر بودن فهم سلف بر فهم خلف معتقد نیست، اما از آن جهت که برخی از افکار

۱. جمیل صدقی زهاوی، الفجر الصادق فی الرد علی الفرقة الوهابية المارقة، ص ۱۹-۲۰.

۲. درباره دیوبندیه نک: مهدی فرمانیان، «دیوبندیه»، طلوع، ش ۱۳؛ سید مهدی علیزاده موسوی، مکتب دیوبند؛ محمد طاهر رفیعی، نقد و بررسی اندیشه‌های کلامی دیوبندیه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مؤسسه امام خمینی.

تکفیری ابن تیمیه را قبول دارد، از روی تسامح از دیوبندیه به عنوان یکی از جریان‌های سلفی یاد می‌شود.

در ۱۹۸۵ جریان تکفیری سپاه صحابه در پاکستان به وجود آمد که به تکفیر شیعه می‌پردازد و کاری به غیرشیعه ندارد، زیرا بزرگان دیوبندی قائل به تکفیر مسلمانان نبودند و شاه‌ولی‌الله دهلوی در عین اعتقاد به شرک بودن برخی اعمال مسلمانان، برخلاف وهابیت آن‌ها را به خاطر این اعمال کافر ندانسته و بر مسلمان بودن مسلمین تأکید دارد، ولی برخی از فتوای بزرگان دیوبندیه مبنی بر کفر شیعه، مستمسکی برای سپاه صحابه بر تکفیر شیعیان و به شهادت رساندن شیعیان شده است.^۱ در بیانیه‌های سپاه صحابه آمده است که پاکستان باید از حضور شیعیان خالی شود و پاکستان بدون شیعه می‌خواهیم. لذا در ایام عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به دسته‌جات عزاداری حمله کرده، شیعیان را به شهادت می‌رسانند.^۲ در سه دهه اخیر در کنار سپاه صحابه، چندین گروه افراطی و تکفیری دیگر نیز در پاکستان شکل گرفته است. لشکر جهنگوی، لشکر طیبه و جیش محمد از مهم‌ترین گروه‌های تکفیری در پاکستان هستند.^۳

یکی از عوامل گسترش گروه‌های تکفیری علیه شیعه در پاکستان و کشورهای دیگر، رفتار برخی از شیعیان در توهین و اهانت به مقدسات و بزرگان اهل سنت است؛ مثل آقای اللهیاری در شبکه اهل بیت، آقای یاسر الحیب در لندن در شبکه‌های ماهواره‌ای متعدد. آیت‌الله خامنه‌ای سخنی به این مضمون داشتند که تشیع آمریکایی و لندن، تشیع واقعی نیست. این سخن اشاره به شبکه‌های

۱. نک: علیرضا میرزایی، «سپاه صحابه نماینده افراط‌گرایی دیوبندیه»، سراج منیر، ش ۱۱.

۲. نک: محمد طاهر رفیعی، نقد و بررسی اندیشه‌های کلامی دیوبندیه، فصل آخر.

۳. جواد جمالی، افراط‌گرایی در پاکستان، فصل لشکر جهنگوی و طیبه.

ماهواره‌ای پخش‌شونده از آمریکا و لندن است.

سلفیه جهادی و گسترش خشونت و قتل به اسم اسلام

سومین و مهم‌ترین جریان تکفیری، جریان سلفیه جهادی است که از دل آن، القاعده و داعش بیرون آمد. پیدایش سلفیه جهادی به کتابی از سید قطب به نام *معالم فی الطريق* باز می‌گردد. سید قطب با نگارش این کتاب بیان داشت که ما در دوران جاهلیت قرن بیستم، که بدتر از جاهلیت زمان پیامبر ﷺ است، زندگی می‌کنیم و باید این جاهلیت را که همان فرهنگ غرب است از بین ببریم. تا این‌جا سید قطب اشکالی نداشت، اما دومین مسئله‌ای که ایشان مطرح کرد، جهان اسلام را به تلاطم انداخت. وی بیان داشت که هر کس به این جاهلیت راضی باشد او هم کافر است و تمام شهرهای اسلامی، شهرهای جاهلی است و این‌چنین تمام مسلمانان و شهرهای آن‌ها به حکم سید قطب کافر شدند. سید قطب به پیروان خود توصیه کرد که همچون پیامبر ﷺ از مکه جاهلی به مدینه‌النبی هجرت کنند و یک شهر اسلامی تشکیل دهند و سپس با جهاد برای تشکیل حکومت اسلامی بکوشند.^۱

در همان زمان، تعدادی از جوانان تندرو و افراطی اخوان المسلمین به تفکرات سید قطب پیوستند و گروه‌های تکفیری متعددی را در مصر و کشورهای عربی تأسیس کردند. مهم‌ترین گروه‌ها عبارت‌اند از: جماعه المسلمین یا گروه التکفیر و الهجره به رهبری شکری مصطفی و گروه الجهاد به رهبری محمد عبدالسلام فرج. عبدالسلام فرج مؤلف کتابی است که یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌ها در گسترش تفکر جهادی در میان جوانان مصر است. وی در کتاب *الفريضة*

۱. نک: محمد مسجد جامعی، زمینه‌های سیاسی حکومت اسلامی در تشیع و تسنن،

الغائبه، جهاد را فریضه‌ای می‌داند که مسلمانان قرن‌ها آن را فراموش کرده‌اند، لذا باید آن را دوباره احیا کرد. ایشان جهاد را مثل نماز، واجب عینی برای هر مسلمان، اعم از زن و مرد، دانسته، تمام حاکمان اسلامی را به حکم آیه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱ کافر معرفی می‌کند و جهاد علیه آنان را واجب می‌داند. به نظر وی، جنگ و جهاد علیه دشمنان داخلی، یعنی حکام مسلمان، بر دشمنان خارجی، یعنی غرب و استکبار جهانی، مقدم است و تا مدافعت تفکر غرب را در داخل از بین نبریم، پرداختن به دشمن خارجی بی‌معناست. بدین ترتیب فضای مخالفت با غرب، به داخل جهان اسلام برگشت و جنگ میان مسلمانان شکل گرفت.^۲

جنگ افغانستان فرصت خوبی برای سلفیان جهادی بود. شوروی کافر به کشوری اسلامی حمله کرد و دفاع از اسلام و مسلمانان با فتوای جهادی علمای اهل سنت و وهابیت واجب شد. این تحلیل باعث شد بسیاری از سلفیان جهادی به افغانستان رفته، با عنوان «افغان العرب» یا «عرب - افغان» مشغول جهاد علیه شوروی شوند. فتاوی‌ای جهاد علمای وهابیت و دیوبندیه در این زمینه، رغبت این افراد را دوچندان کرد و اسامه بن لادن پس از آشنایی با عبدالله عزام، رهبر افغان العرب‌ها و حکم جهاد علمای وهابی، راهی افغانستان شد و در آن‌جا به عنوان معاون عبدالله عزام مشغول به کار شد و رشادت‌هایی از خود نشان داد.^۳

۱. مانده، آیه ۴۴.

۲. نک: محمد عماره، *الفريضة الغائبة عرض و نقد*، تمام کتاب.

۳. درباره افغان العرب‌ها نک: ابوولید مصری، *بر بام جهان*؛ سلسله مقالات وحید مزده (بیست مقاله) در خبرگزاری آوای افغان.

بعد از جنگ افغانستان و ترور عبدالله عزام به دست سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، افغان‌العرب‌ها پراکنده شدند و اسامه بن‌لادن به سودان رفت. در ۱۹۹۴ بار دیگر سلفیان جهادی دور هم جمع شدند و اسامه بن‌لادن را به عنوان رهبر خود انتخاب کردند. بدین ترتیب گروه تکفیری القاعده در پیشاور پاکستان تأسیس شد؛ البته برخی تأسیس القاعده را به سال ۱۹۸۸، یعنی بعد از اتمام جنگ افغانستان، باز می‌گردانند که شواهد کافی برای آن وجود ندارد.^۱ با تأسیس القاعده، که مهم‌ترین هدفش مبارزه با آمریکا بود، پایگاه‌ها و سفارت‌خانه‌های آمریکا در آفریقا مورد حمله موشکی و انتحاری القاعده قرار گرفت و ده‌ها نفر از نظامیان آمریکایی به دست القاعده به قتل رسیدند. با بمب‌گذاری در سفارت‌خانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا و حمله به کشتی آمریکایی در خلیج عدن، القاعده به عنوان گروه تروریستی از سوی آمریکا معرفی شد. در این زمان طالبان در افغانستان ظهور کرد و از بن‌لادن برای حضور در افغانستان دعوت به عمل آورد و اسامه بن‌لادن از سودان به افغانستان عزیمت کرد. آمریکا، اسامه بن‌لادن را به عنوان رهبر گروه تروریستی القاعده از طالبان درخواست کرد که با مخالفت طالبان مواجه شد. یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد و حمله به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی به اسم القاعده تمام شد و آمریکا به افغانستان و سپس عراق حمله کرد. پس از آن که بن‌لادن در سال ۲۰۱۰ به دست آمریکا کشته شد. ایمن الظواهری پزشک مصری و رهبر گروه الجهاد مصر، رهبر القاعده شد.^۲

با حضور آمریکا در خلیج فارس و حمله به عراق، گروه جدیدی در عراق شکل

۱. درباره القاعده آثار فراوانی نوشته شده است. یکی از این آثار کتاب مفید القاعده و اخواتها است که کمیل طویل، نویسنده آن، با بیش از بیست نفر از سران القاعده مصاحبه کرده و سپس این اثر را تألیف کرده است.

۲. در این زمینه نک: خبرگزاری جمهوری اسلامی و دیگر خبرگزاری‌ها در زمان قتل اسامه بن‌لادن در ۲۰۱۰.

گرفت که رهبری آن را ابومصعب زرقاوی بر عهده داشت. زرقاوی بیشترین حملات خود را به سمت شیعیان نشانه گرفت و در بیانیه‌های خود استدلال می‌کرد که از آن جهت که شیعه کافر مشرک با آمریکای کافر هم‌دست شده و به قتل مسلمانان پرداخته و برای نهادینه کردن فرهنگ جاهلی در کشور عراق می‌کوشد، لذا بیشترین حملات ما باید متوجه حکومت شیعه در عراق باشد تا نه آمریکا به هدفش برسد و نه شیعه بتواند در عراق جای پای پیدا کند.^۱

با ظهور بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی و اتفاقات سوریه، القاعده سوریه با عنوان جبهة النصرة اعلام موجودیت کرد و دیگر پیروان القاعده را به کمک طلبید. القاعده عراق به رهبری ابوبکر البغدادی به سوریه رفت و در کنار جبهة النصرة به جنگ علیه دولت سوریه پرداخت. اختلافات داخلی گروه‌های مختلف القاعده در سوریه باعث شد ابوبکر البغدادی از فرامین رهبر القاعده سوریه، یعنی محمد جولانی، سرباز زند و اختلافات به قتل میان اعضای جبهة النصرة و القاعده عراق منجر شود. مسئله به ایمن الظواهری، رهبر القاعده، گزارش شد و وی دستور داد ابوبکر البغدادی به فرامین محمد جولانی رهبر جبهة النصرة گوش فرا دهد، اما ابوبکر البغدادی از بیعت ایمن الظواهری خارج شد و داعش (دولت اسلامی عراق و شام) را تأسیس کرد. بنابراین، در این زمان گروه تکفیری جدیدی به وجود آمد که مهم‌ترین هدفش تشکیل حکومت در عراق و شام است و مهم‌ترین مخالفان خود را شیعیان عراق و شام می‌داند و با دولت سوریه و عراق در جنگ است.^۲

۱. نک: مهدی فرمانیان، سلفیه: حال و آینده، بخش القاعده عراق (در دست چاپ).

۲. نک: حمزه مصطفی مصطفی، «جبهة النصرة لاهل الشام من التأسيس الى الانقسام»، مجله دراسات السياسية، مرکز العربي للابحاث و دراسات السياسات، ش ۵، نوامبر ۲۰۱۳ م.

این سه جریان، مهم‌ترین جریان‌های تکفیری جهان اسلام هستند که خود هر کدام به صدها گروه کوچک‌تر تقسیم شده‌اند و در هر کشوری با نام خاصی ظهور یافته‌اند.

جراحی شکل‌گیری جریان‌های سلفی

شاید مهم‌ترین بستر رشد سلفی‌گری، فقدان یک تفکر اسلام‌گرای بدیل در صحنه جهان اسلام باشد. بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، جهان اهل سنت به دنبال ایجاد بدیلی برای امپراتوری عثمانی بود و در این زمینه تلاش فراوانی کرد. از راه‌اندازی جنبش خلافت در هند، پیشنهاد رشید رضا مبنی بر پذیرش خلافت حاکم قریشی و زیدی‌مذهب یمن از سوی مسلمانان تا تأسیس اخوان المسلمین و حزب التحریر همگی در راستای احیای خلافت اسلامی بود. حمید عنایت در دو اثر معروفش درباره اندیشه سیاسی مسلمانان و تلاش متفکران و مصلحان اهل سنت برای راه‌اندازی مجدد امپراتوری اسلامی، به خوبی نشان داده است که علمای اهل سنت در زمینه اندیشه سیاسی با وضعیت فعلی جهان اسلام چه راه‌حل‌هایی ارائه داده‌اند؛ اما مسائل جهان اسلام پیچیده‌تر از آن بود که این راه‌حل‌ها جواب دهد.

حال باید جهان اسلام چه می‌کرد؟ جریان‌های فکری متعددی در جهان اسلام شکل گرفت تا عقب‌ماندگی و تحقیر مسلمانان را جبران کند، اما هیچ یک از جریان‌ها کاری از پیش نبردند.

در این جا بود که شعار بازگشت به سلف، که سید جمال و محمد عبده آن را در جهان طنین‌انداز کرده بودند، از سوی عده‌ای مثل وهابیت و سید محمد رشید رضا به نفع ابن تیمیه مصادره شد و بازگشت به سلف تفسیری ابن تیمیه‌ای یافت و

چرخش فکر جهان اسلام، که می‌رفت به سمت اصلاح‌گری محمد عبده سرعت بگیرد، به وسیله شاگردش رشیدرضا به سمت ابن تیمیه چرخید و اتفاقی که نباید بیفتد افتاد و جهان اسلام در دام افکار ابن تیمیه به عنوان تنها روش خروج جهان اسلام از بن‌بست به‌وجودآمده، افتاد.

در این زمان برخی از مسائل سیاسی و فکری جهان اسلام به وهابیت (برای گسترش فکر ابن تیمیه) کمک کرد. پنج کشور مهم عربی، یعنی مصر، سوریه، اردن، عراق و لیبی، به سمت بلوک شرق گرایش یافتند و جریان چپ در کشورهای اسلامی گسترش یافت.^۱

عامل دیگر گسترش سلفی‌گری در جهان اسلام، خود شعار بازگشت به سلف بود. نزد اهل سنت، کلمه «سلف» قداست خاصی دارد و یادآور دوران خلافت خلفا و صحابه و اوج قدرت خلافت آنهاست. در نگاه اهل سنت، دو چیز در قدرت سیاسی مهم است؛ نخست امپراتوری و اقتدار خلافت؛ و دیگری گسترش سرزمین‌های اسلامی و فتح کشورهای مشرک و تبدیل آن به کشور توحیدی. مهم نیست که حاکم ظالم باشد یا نه، بلکه مهم ابهت و اقتدار خلافت است. حال اگر خود خلیفه هم کاره‌ای نباشد و بازپچه دست دیگران باشد مهم نیست، مهم اقتدار خلافت است که باید باقی باشد. اگر قریشی باشد بهتر و اگر نباشد مهم نیست؛ اقتدار امپراتوری وجود داشته باشد، کافی است. در نگاه اهل سنت، این اقتدار در دوره خلفا و سپس در دوره بنی‌امیه بیش از دیگر خلافت‌ها تجلی یافته است. لذا بازگشت به سلف، یعنی بازگشت به اقتدار گذشته.^۲

۱. نک: حسن اسکندری، «نقش سازمان کنفرانس اسلامی در گسترش وهابیت»، سراج منیر،

ش ۲.

۲. نک: محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه: بدعت یا مذهب، ص ۲۴۷.

دلیل دیگر گسترش تفکر سلفی، رویکرد توحیدی سلفیان است که با دستگاه فکری اهل سنت سازگار است. تمام اهل سنت، اعم از اشاعره، ماتریدیه و اصحاب حدیث، قائل به نظریه خلق افعال عباد یا کسب هستند. یعنی تمام اهل سنتی که تحت تأثیر تصوف نیستند، قائل اند که تمام افعال اختیاری اولیاء الله، خلق خدا و کسب عبد است. با این تفسیر، پیامبری که نمی تواند حتی افعال اختیاری خود را بیافریند، چگونه می تواند مرده را زنده کند و مریض را شفا دهد؟ بنابراین، بر اساس تمام مکاتب اهل سنت، آیاتی که خلق و شفا را به اولیاء الله نسبت می دهند، مجاز است نه حقیقت و آیه «خلق کل شیء» بر تمام آیات قرآن، حاکم است. لذا استغاثه به ارواح اولیای الهی، بنا بر نظریه کسب نزد همه اهل سنت، بوی شرک می دهد مگر این که رویکرد صوفیانه داشته باشد و ولایت تکوینی اولیاء الله را بپذیرد.^۱ عقل گرایی برخاسته از غرب و روشنفکری بسیاری از اهل سنت موجب شد توسلات و تضرعات را نه از مقوله مصادیق شرک، بلکه از مقوله خرافات جایز ندانند و در این زمینه با وهابیت و سلفی گری هم نوا شوند. بنابراین، تفکر تاریخی خلق افعال عباد و جریان روشنفکری تسهیل کننده است و زمینه مساعدی را برای پذیرش افکار سلفی به وجود می آورد.

عامل دیگر گسترش سلفی گری، حضور تفکر اموی گری در سلفیان است که بر تاریخ و رجال و حدیث و فکر و کلام اهل سنت سایه افکنده است و اگر جریان تصوف از اهل سنت رخت بر بندد، یقیناً رویکردهای عثمانی در اهل سنت رشد می کند. رفتار اشتباه طیف مخالفان تقریب در شیعه، به این طیف فکری، در

۱. نک: مهدی فرمانیان، درس نامه فرق و مذاهب کلامی اهل سنت، درس اشاعره و ماتریدیه، نظریه کسب و نقدهای وارده به محتوای آن.

اهانت به مقدسات و بزرگان اهل سنت، به شدت در گسترش تفکر عثمانی - اموی تأثیرگذار است. گسترش تفکر اموی، باعث گسترش تفکر ناصبی‌گری در جهان اسلام است که نشانه‌هایی از ناصبی‌گری در جهان دیده می‌شود. دعوی شیعه - سنی به شدت می‌تواند بر گسترش سلفی‌گری در میان اهل سنت تأثیر بگذارد.

دیگر عامل مساعد در گسترش سلفی‌گری، به قدرت رسیدن شیعه در ایران و سپس در دیگر کشورهاست. خلافت اسلامی، نزد اهل سنت به مراتب بیشتر از شیعیان اهمیت دارد. اهل سنت در طول تاریخ همیشه امپراتوری و خلافت داشته‌اند. اکنون که از منظر خود می‌بینند که شیعه بدعت‌گذار به حکومت رسیده، اما سنی‌ای که حق است نتوانسته به حکومت برسد، این پرسش برای آنها طرح می‌شود که مشکل از کجاست که خدا از اهل سنت روی گردان شده و شیعه بدعت‌گذار و کافر را قدرت داده است. در نگاه آنها، مهم‌ترین دلیل روی گردان شدن خدا از اهل سنت، دور شدن آنها از ایمان و عمل سلف است. لذا بازگشت به سلف که فقط از سوی سلفی‌ها مطرح می‌شود و به شدت تحت تأثیر ابن تیمیه است، تنها راه حل برون رفت جهان اسلام از این وضعیت مطرح می‌شود که جوانان نیز آن را می‌پذیرند.^۱

دلایل قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری در یک دهه اخیر

مهم‌ترین عامل قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری، بدون هیچ شک و شبهه‌ای، حضور نظامی آمریکا در منطقه در یک دهه اخیر است. بر اساس تفکر سید قطب، همه مشکلات ما از جاهلیت قرن بیستم است و جاهلیت قرن بیستم

۱. نک: سالم بهنساوی، نقد و بررسی اندیشه تکفیر، ص ۱۶۵-۱۹۸.

چیزی به غیر از فرهنگ غرب و دموکراسی و او مانيسم نیست.^۱ حال یک دهه است که آمریکا با تمام توان - حتی به صورت نظامی - آمده است تا این فرهنگ را در منطقه نهادینه کند. در این صورت وظیفه یک مسلمان متدین غیرتمند چیست؟ جنگ و جهاد علیه آنها و مسببان و کمک‌کنندگان به آنها در منطقه.

در نگاه القاعده، آل سعود هم مثل بقیه حاکمان اسلامی، کافر است و فرقی میان آل سعود و دیگر حکومت‌ها نیست؛^۲ اما حکومت شیعه عراق رسماً با کمک آمریکا بر سر کار آمده و باید با او مخالفت کرد. هم‌چنین در طول تاریخ همیشه حکومت عراق در دست اهل سنت بوده و امروز، هم‌چون زمان حمله هلاکوخان مغول به بغداد به همراهی خواجه نصیرالدین طوسی شیعه، یک بار دیگر آمریکای کافر با هم‌دستی شیعه کافر و مشرک به فتح بغداد دست زده و وظیفه هر مسلمانی است که نگذارد این پیمان میان شیعه و آمریکا تحقق عملی پیدا کند، لذا همه مسلمانان - حتی با عملیات انتحاری - باید جلوی این هم‌پیمانی را گرفته، از تکرار تاریخ جلوگیری کنند.

حضور آمریکا در افغانستان باعث شد بسیاری از جوانان جماعة التبلیغ، که به تبلیغ مذهب دیوبندی مشغول بودند و کاری به سیاست نداشتند، جذب گروه‌های تکفیری شوند و احساس کنند امروز دیگر با تبلیغ نمی‌توان جهان اسلام را از ورطه سقوط نجات داد. لذا به جریان‌های تکفیری پیوستند و وزنه این جریان‌ها را سنگین‌تر کردند.

۱. نک: سید قطب، معالم فی الطريق، ص ۱۴۳.

۲. نک: جمعی از محققان، عقیده الطاعة و تبذیع المختلف السلفية الجامية که به نقد تفکرات سلفیه جهادی درباره آل سعود پرداخته است. هم‌چنین نامه‌های ابولید مصری به محقق استرالیایی درباره القاعده و جواب ایشان درباره حاکمان عربستان و ایران در اینترنت.

سقوط «محمد مرسی» از حکومت در مصر باعث شد گروه‌های جهادی عزم خود را بیشتر جزم کرده، تصور کنند تنها راه باقی‌مانده برای احقاق حق خود، فقط جهاد و مبارزه مسلحانه است. یقیناً سقوط مرسی به گسترش افکار سلفیه جهادی و گروه‌های تکفیری کمک کرد. اگر این اتفاقات در کشورهای دیگر، مثل تونس و لیبی، هم بیفتد و افراد سکولار در رأس امور قرار گیرند، یقیناً به قدرت‌یابی جریان‌های سلفی کمک خواهد کرد.

مسئله سوریه از دیگر اموری است که باعث گسترش تفکر تکفیری‌ها شد. با فتوای جهاد از سوی افرادی مثل یوسف قرضاوی، که به رهبر معنوی اخوان المسلمین یا فقیه اخوان معروف است، بسیاری از جوانان تند اخوانی و غیراخوانی به سوریه رفتند و جذب گروه‌های تکفیری در سوریه شدند و بعد از اختلاف داعش با جبهه النصره، عده‌ای از همین جوانان، اکنون در کنار داعش به مبارزه مسلحانه با حکومت عراق می‌پردازند و نمی‌دانند که به جنگ مذهبی دامن زده و در زمین آمریکا بازی می‌کنند. بنابراین، می‌توان به صراحت بیان کرد که علت اصلی قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری در یک دهه اخیر، حضور آمریکا در منطقه است.

سلفی گری و وهابیت؛ چیستی، باورها و گونه‌ها

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدمهدی علیزاده موسوی *

اشاره

آشنایی مردم دنیا با فرقه‌ها و مذاهب مختلف، به‌ویژه مسلمانان با آیین و اعتقادات درست و صحیح دینی که از متن قرآن و سنت نبوی ﷺ از سوی علمای پرهیزکار تبیین و تشریح می‌شود، از واجبات اولیه می‌باشد. در این بین، فرقه‌های ضاله برای مقابله با مسلمانان و مکتب اسلام به وجود آمده‌اند؛ یکی از آنها، فرقه ضاله و گمراه وهابیت می‌باشد که به دروغ، مدعی بازگشت به سیره و سلف صالح می‌باشند. بنابراین، لازم است مسلمانان جهان آنها را خوب بشناسند تا دچار انحراف نشوند. سال‌هاست که مسلمانان مظلوم در حجاز، پاکستان، کشمیر، افغانستان، عراق، لبنان و یا سوریه به این بلا گرفتارند و طرفداران گروه‌های سلفی و تکفیری، جنایت‌هایی را مرتکب شده‌اند که زبان قلم یارای نوشتن ندارد. اکنون نیز دنیا شاهد ریخته شدن خون مردم سوریه و عراق به

* رئیس پژوهشکده حج و زیارت.

دست عوامل گروه‌های سلفی و وهابیان تکفیری می‌باشند. جنایات گروه‌های تکفیری با حمایت آشکار مالی، سیاسی و نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی و حکام فاسد کشورهای به‌ظاهر اسلامی، به‌ویژه عربستان سعودی، صورت می‌گیرد.

در این نوشتار، به بررسی عقاید سلفی‌گری و وهابیت و بیان عقاید، ویژگی‌ها و انواع آن می‌پردازیم.

سلفی‌گری و وهابیت

سلفی‌گری و وهابیت، مفاهیمی هستند که نسبت میان آنها، عام و خاص مطلق است؛ به این معنا که سلفی‌گری، مفهومی کلان است و شامل طیف‌ها و جریان‌های مختلف اعتقادی و سیاسی می‌شود که مکتب وهابیت، مصداقی از آن است. سلفی‌گری اصول و مبانی عامی دارد؛ اما چه از نظر اعتقادی و چه از نظر سیاسی، تفاوت‌های بنیادینی میان مصداق‌های آن وجود دارد. همان‌طور که به گروه‌های تکفیری که خون و مال مسلمانان را به علت اختلاف مذهبی مباح می‌دانند، عنوان سلفی داده می‌شود، به جریان‌های معتدل‌تر و غیر تکفیری نیز سلفی می‌گویند.

چیستی سلف

«سلف»، در لغت به معنای «پیشین» است و «سَلَفٌ، یَسْلِفُ، سَلَفًا و سلوفاً»، صیغه‌های صرفی آن می‌باشد و مصدرش به معنای «پیشی گرفتن» است.^۱ به گفته «ابن فارس»، سلف، اصلی است که بر تقدم و سبقت دلالت دارد. پس،

۱. محمدبن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۶۸.

سلف کسانی هستند که در گذشته بوده‌اند.^۱ با توجه به این تعریف، سلف، معنایی نسبی دارد؛ به این صورت که هر زمانی، سلفِ زمان آینده خود است و در مقابل آن، «خَلَف» قرار دارد؛ به عبارت دیگر، ما نسبت به آیندگان، «سلف» هستیم و نسبت به گذشتگان «خلف» شمرده می‌شویم.^۲

معنای متداول سلف نزد عامه مسلمانان، همان معنایی است که از ظاهر این لفظ استفاده می‌شود و هنگامی که «صالح» به آن اضافه شود، به معنای گذشتگانی است که برای آیندگان مایه افتخار و سربلندی بوده‌اند. از این منظر، پیشینیان به سبب انتقال معارف اسلامی به نسل‌های بعدی (خلف) و مجاهدت‌هایی که برای حفظ کیان دین متحمل شده‌اند، دارای ارزش و احترام‌اند. بی‌شک، نزدیکی به عصر بعثت به سبب قداست پیامبر ﷺ، عاملی برای احترام و عظمت گذشتگان شده است.

از نظر اصطلاحی، سلف، در بدعتی ریشه دارد که ابن تیمیه در قرن هفتم ایجاد کرد. وی بر خلاف گذشتگان (سلف)، به مفهوم‌پردازی واژه «سلف» پرداخت و آن را در معنایی به کار برد که تا آن زمان، اندیشمندان اسلامی چنین معنایی را درباره سلف اراده نکرده بودند. مهم‌ترین بدعتی که ابن تیمیه و سپس سلفیان پس از او بنیان نهادند، گسترش منابع تشریح به صحابه، تابعین و تابعین تابعین بود.^۳

پیشینه سلفی‌گری

دیدگاه سلفیان درباره سلف، سبب شده است که مذهب جدیدی با نام «سلفی

۱. احمدبن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۹۵.

۲. سعید رمضان البوطی، السلفية مرحلة زمينة مباركة لا مذهب اسلامي، ص ۹.

۳. ر.ک: احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموعة الفتاوى، ج ۴، ص ۹۶؛ همو، اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم، ج ۲، ص ۶۹۳ و ۶۹۴.

گری» در قرون اخیر شکل گیرد. از نظر تاریخی، برخی از رگه‌های اندیشه سلفی گری در قرن چهارم شکل گرفت؛ اما به دلیل تعارض با اندیشه مسلمانان، در مدتی کوتاه خاموش شد.^۱ در قرن هفتم، ابن تیمیه، مذهب سلفی گری را احیا کرد و آتش اختلاف را میان جهان اسلام شعله‌ور نمود.^۲ پس از وی، شاگردش، ابن قیم، برای زنده نگاه داشتن این اندیشه بسیار کوشید؛ اما کاری از پیش نبرد. در قرن دوازدهم، جریان‌های سلفی گری در نجد و حجاز و شبه‌قاره، با تفاوت‌هایی آغاز شد که به دلیل حمایت‌های انگلستان، به‌ویژه در نجد و حجاز، توانست رشد کند. در دوران کنونی نیز جریان سلفی گری به اهرمی در دست آمریکا برای پیشبرد هدف‌های خود در کشورهای اسلامی تبدیل شده است. امروزه، سلفی گری شاخه‌ها و جریان‌های مختلفی دارد که طیفی از دیدگاه‌ها و باورهای مختلف را تشکیل می‌دهد.

عقاید بنیان‌گذاران

مهم‌ترین ویژگی این مذهب، نفی مذاهب اسلامی و دعوت مسلمانان به پیروی محض و بدون اندیشه و تفکر از گذشتگان است. وهابیان و سلفی‌گران، مسلمانان را به «اسلام بلا مذهب» دعوت می‌کنند. در این مذهب جدید، هیچ یک از مذاهب اسلامی به رسمیت شناخته نمی‌شود و صرفاً تقلید از سلف (قرون مفضله)^۳ محتوای اصلی آن را شکل می‌دهد. سلفیان در حالی مسلمانان

۱. ر.ک: ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، ج ۳، ص ۲۸۵؛ جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲. ر.ک: عباس زریاب، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، مدخل «ابن تیمیه»، مقاله ۱۰۰۸؛ احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، الفتاوی الحمویة الکبری، ص ۱۹۷؛ همو، مجموعه تفسیر، ص ۳۸۵.

۳. سلفیان، به سه قرن نخست اسلام که شامل سه گروه: صحابه، تابعین و تابعین تابعین می‌شود، قرون مفضله می‌گویند.

را به کنار گذاشتن مذاهب خود دعوت می‌کنند که خود مذهب جدیدی به نام «سلفی‌گری» ایجاد کرده‌اند؛ بدعتی که هیچ پیشینه‌ای در میان مذاهب اسلامی ندارد.

مذهب سلفی‌گری با نادیده گرفتن عقل، نگاهی افراطی به نقل دارد. برای نگاه سلفیان، کشف مسائل و معارف دینی، تنها روش نقلی مشروعیت دارد. تفاوتی که این گروه با دیگر مسلمانان دارند، در نگاه عام و استفاده مطلق و بدون قید و شرط از این روش است؛ به این معنا که شرط‌های لازم روش نقلی، مانند بررسی وضعیت ناقل و شرایط نقل، سند روایت و درایة‌الحديث، برای ایشان اهمیت ندارد.

در نگاه سلفیان، احادیث بر قرآن تقدم دارند؛ به این معنا که اگر تعارضی میان قرآن و روایات باشد، سنت بر قرآن مقدم می‌شود. به گفته اشعری، برخی قائل اند: «قرآن نمی‌تواند سنت را نسخ کند؛ ولی سنت توان نسخ قرآن را دارد.»^۱ در این میان، روایت‌هایی وجود دارد که بر مقدم بودن قرآن بر روایات و عرضه روایات بر آیات دلالت دارند؛ اما سلفیان ناچار شده‌اند با وجود اهتمام به حدیث، این روایت‌ها را جعلی تلقی نمایند یا اعلام کنند که نیاز قرآن به سنت، بیش از احتیاج سنت به قرآن است^۲ و تا آنجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند: «عرضه داشتن احادیث بر قرآن، خطایی است که زنادقه آن را ساخته‌اند.»^۳ در زمینه اعتبار خبر واحد، حتی در فروع، قیده‌ها و شرایطی ذکر شده که باید به آنها توجه کرد؛ درحالی‌که تأکید بر حدیث، حتی نوع ضعیف آن، آسان‌گیری در شرایط پذیرش حدیث، و مقدم داشتن آن بر رأی و نظر، از جمله مبانی سلفیان است.^۴

۱. علی بن اسماعیل الاشعری، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین، ص ۶۰۸.

۲. یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۳۳۶ - ۳۳۸.

۳. ابوعبدالرحمن عظیم‌آبادی، عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۳۴.

۴. احمد الامین، فجر الاسلام، ص ۲۳۴.

این گروه، چنان به احادیث به صورت مطلق بها می دهند که نه تنها در فروغ فقهی، بلکه در مسائل اعتقادی نیز که جولانگاه عقل است، نقل را معتبر می شمارند.

از دیگر منابع شناخت در نگاه سلفیان، عملکرد صحابه و تابعین است. در نگاه این گروه، عمل صحابه و تابعین، تشریع کننده احکام است؛ اما عملی که در سنت و عمل صحابه سابقه ای نداشته باشد، از نگاه این گروه، «بدعت» است.^۱ سلف گرایی افراطی آنان، موجب می شود که هرگونه اندیشه ورزی در حوزه دین ممنوع گردد و حد و مرز دین و معارف صرفاً در عملکرد سلف خلاصه شود. چنین نگرشی، نوعی مرجعیت سیاسی و علمی به سلف داده است. تفاوتی که میان سلفیان در این بخش و دیگر اهل سنت وجود دارد، در آن است که اهل سنت کلیات و اصول را هنگام نبود نص، از صحابه می گیرند؛ اما هرگز به مواقف و عملکردهای موردی آنان در زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به دیده تشریعی نمی نگرند و آن را منبع تشریع نمی دانند؛ درحالی که نگاه سلفی گری، نگاهی تشریع آمیز است؛ یعنی کارکرد صحابه را به عنوان تشریع می نگرد؛ حتی عملکردهای موردی و انفرادی را منبع تشریع می داند.

ظاهرگرایی سلفی گری

در حوزه معناشناسی، سلفیان قائل به ظاهرگرایی هستند؛ درحالی که معناشناسی، از رابطه میان لفظ و معنا بحث می کند. ظاهرگرایی، در دو بُعد مطرح می شود: نخست «معنای ظاهری» در برابر «معنای مؤول» (معنای تأویل شده)؛ دوم «معنای حقیقی»، در برابر «معنای مجازی». سلفیان در بخش اول، معتقد به معنای ظاهری هستند و تأویل آیات را درست نمی دانند؛ به همین دلیل،

۱. ر.ک: حافظ وهبة، جزيرة العرب في قرن العشرين، ج ۸، ص ۲۹۱.

با هرگونه تفسیر قرآن مخالف‌اند؛ مگر آنکه با حدیث، قابل تخصیص یا تفسیر باشد. در نگاه آنان، «برای هیچ‌کس تفسیر قرآن، مطلقاً جایز نیست؛ هرچند وی دانشمندی ادیب و دارای اطلاعاتی گسترده در ادله، فقه، نحو، اخبار و آثار باشد و فقط می‌تواند به روایات پیامبر ﷺ، صحابه و تابعین استناد جوید.»^۱ ظاهرگرایی در آیات و روایات، موجب شده است که سلفیان، بسیاری از باورهای سخیف و بی‌پایه را که با توحید و عظمت خداوند متعال سنخیت و همگونی ندارد، بپذیرند. حمل صفات خبری بر معانی ظاهری، از نمونه‌هایی است که به معذورات فراوانی برای سلفیان دامن زده و آنان را در دامن «تشبیه و تجسیم» انداخته است. حمل آیتی از قبیل «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ خدای رحمان، بر عرش استیلا یافته است»^۲ که معنای ظاهری آن، نشستن خدا بر عرش است و یا حمل معنای «يُدُّ إِلَهُ» بر معنای ظاهری که «دست» باشد، مشکلات بسیاری را برای آنها به وجود آورده است.^۳

سلفیه، به نبود مجاز در قرآن باور دارند و بر این عقیده‌اند هر کلمه‌ای که در قرآن آمده، از آن اراده معنای حقیقی شده است. علت مخالفت آنان با مجاز، این‌گونه بیان شده است که مسلمانان، بسیاری از صفات الهی را که در قرآن آمده و در ظاهر نشانگر تشبیه خداوند به موجودات - از جمله انسان - بود، تأویل می‌کردند و آنان چون با تأویل آیات مخالف بودند، می‌کوشیدند تا از رهگذر انکار مجاز، با تأویل آیات صفات مقابله کنند.^۴ این، در حالی است که اندیشمندان مسلمان

۱. محمد حسین ذهبی، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. طه، آیه ۵.

۳. ر.ک: احمد بن عبدالرزاق دویش، فتاوی للجنة الدائمة للبحوث والإفتاء، ج ۳، ص ۱۲۴؛ عبدالله بن محمد بن هب الوهاب، جواب أهل السنة، ص ۱۸۵؛ عبدالعزيز بن باز، تبيہات فی الرد علی من تأول الصفات، ص ۲۲.

۴. محمد علی راغبی، نقد دیدگاه سلفیه درباره مجاز در قرآن، ص ۸۱ - ۸۶.

بر این باورند که مجاز در قرآن وجود دارد؛ چنان‌که جلال‌الدین سیوطی، قرآن پژوه معروف، در این باره می‌نویسد:

«اختلافی در [ورود] حقیقت، یعنی لفظی که در موضوع له خود استعمال شده است، در قرآن نیست؛ بلکه اکثر [بیانات و الفاظ] قرآن به نحو حقیقی استعمال شده‌اند؛ اما درباره مجاز، جمهور علما قائل به وقوع مجاز در قرآن‌اند و عده‌ای هم مثل «ظاهریه»، برخی از شافعیه و مالکیه، منکر وقوع مجاز در قرآن هستند.»^۱

از سوی دیگر، آیاتی که نشانگر وجود مجاز در قرآن می‌باشند نیز بسیارند؛ مثلاً در آیاتی مانند «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ» (یوسف، آیه ۸۲) و یا «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (اسراء، آیه ۲۴)، مراد، گشودن آغوش مهر و عطوفت است؛ نه باز کردن بال؛ زیرا انسان مانند پرندگان، بال ندارد.

حس‌گرایی سلفی‌گری

سلفی‌گری در حوزه هستی‌شناسی، حس‌گراست؛ یعنی ملاک آن در وجود، چیزی است که با حواس ظاهری قابل درک و لمس باشد؛ برای نمونه، ابن تیمیه در «نقض المنطق» بر حس مشهود تأکید می‌کند. وی معتقد است که تنها از راه حس می‌توان به یک امر واقعی خارجی شناخت پیدا کرد. او با بی‌اعتبار کردن قیاس برهانی، برای عقل در گسترش علوم، مجالی باقی نمی‌گذارد و حس و استقرا را «فعال ما یشاء» می‌داند. وی تعمیم‌یافته‌های جزئی حسی را نیز کار قیاس تمثیل دانسته است که آن نیز در حس ریشه دارد.^۲

نخستین پیامد حس‌گرایی سلفی، نزدیک شدن این مکتب به مکتب پوزیتیویسم

۱. جلال‌الدین سیوطی، الإِتقان فی علوم القرآن، ص ۱۵۰۷.

۲. ر.ک: احمد بن عبدالحلیم، ابن تیمیه، نقض المنطق، ص ۲۰۰ - ۲۰۵.

یا اثبات‌گرایی است. اثبات‌گرایان معمولاً در ردیف ملحدان قرار دارند و از این نظر، با توجه به مبانی‌شان، به اثبات وجود خدا و ویژگی‌های آن نیازی ندارند؛ زیرا اساساً چون بسیاری از مباحث دینی با حواس ظاهری اثبات‌پذیر نیستند، آنان این موارد را قبول ندارند. پیامد دیگر حس‌گرایی سلفی، انکار وجود مجردات است. از دیدگاه آنان، انسان‌ها پس از مرگ، هیچ ارتباطی با دنیا ندارند و به‌همین دلیل، ارواح، حتی روح پیامبر ﷺ، نمی‌توانند صدای ما را بشنوند.^۱ حس‌گرایی افراطی، موجب شده که خدای سلفیان، شبیه انسان باشد؛ دارای دست، چشم، گوش و انجام‌دهنده کارهای بشری، مانند نشستن، نگاه کردن و راه رفتن؛ چراکه خدای غیر محسوس با حواس ظاهری، برای آنان تصورنشده‌نی است.

ویژگی‌های سلفی‌گری معاصر

ویژگی‌های سلفی‌گری معاصر، در واکنش به شرایط زمان و مکان شکل گرفته است؛ به عبارت دیگر، بحران‌های موجود در مسیر سلفی‌گری در ابعاد مختلف، موجب تحول سلفی‌گری امروز در محتوا، نگرش سیاسی و نیز در روش و هدف شده است. ویژگی دیگر سلفی‌گری معاصر، اختلاف‌های درونی آن است. افزون بر اختلاف گرایش‌های کلان سلفی‌گری، امروز شاهد اختلاف‌های درونی مکتب‌های سلفی‌گری در نتیجه رویارویی با شرایط پیش روی آنها هستیم. سلفی‌گری معاصر، همانند گونه سنتی آن، صرفاً مکتبی اعتقادی نیست؛ بلکه دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سلفی‌گری اعتقادی صرف جدا می‌کند. سلفی‌گری امروز، مفهومی بسیط و منسجم نیست و دارای گرایش‌های گوناگونی

۱. ر.ک: نعمان بن محمد آل‌لوسی، الآيات البينات فی عدم سماع الاموات عند اخنفة

است که هریک، گرایش‌های دیگر را گاه تا سرحدّ کفر نفی می‌کند؛ به بیان دیگر، مفهوم سلفی‌گری امروز، به تسامح بر طیف گسترده‌ای از جریان‌های تندرو گفته می‌شود که لزوماً همه آنها از نظر مبانی کلامی، اعتقادی و سیاسی و نیز خاستگاه اجتماعی، یکسان نیستند.

تنوع در سلفی‌گری معاصر چنان است که حتی در یک جریان سلفی‌گری خاص، ریزجریان‌هایی دیده می‌شود که اختلاف‌هایی بنیادین با یکدیگر دارند؛ به‌گونه‌ای که سلفی‌گری دوره کنونی به لحاظ عقیدتی از دوره‌های گذشته متنوع‌تر شده است؛ برای نمونه، شاخه اهل حدیث، از مکتب سلفی‌گری «شاه ولی‌الله دهلوی» منشعب شد و سپس، خود نیز پس از فعالیت‌های برخی شخصیت‌های وابسته به آن، موجب انشعاب داخلی گردید. همچنین، سلفی‌گری وهابی در دوره کنونی به شاخه‌های مختلفی تقسیم شده است که هریک ویژگی‌های خود را دارد و نمی‌توان آنها را در یک مفهوم دسته‌بندی کرد؛ به‌گونه‌ای که از گروه‌های بسیار تندرو و سنتی مانند اخوانی‌ها^۱ که صرفاً به باورهای «محمدبن عبدالوهاب» اعتقاد دارند، تا طیف تندرو، روشن‌فکر و جریان سکولار و لائیک را دربرمی‌گیرد.^۲

یکی از ویژگی‌های سلفی‌گری معاصر، نبود تعریف دقیق و مشخص نبودن حد و مرز آن است. تعریف سنتی سلفی‌گری، عبارت است از پیروی کامل از

۱. اخوانی‌های عربستان، غیر از «اخوان المسلمین» مصر است. برای آشنایی با اخوان عربستان، ر.ک: هرایر دکمچیان، اسلام در انقلاب؛ جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه حمید احمدی، ص ۲۳۴ - ۲۵۵.

۲. برای آشنایی با جریان‌های داخلی وهابیت، ر.ک: سید مهدی علی‌زاده موسوی، «جریان شناسی وهابیت» (مصاحبه)، نشریه سراج منیر، ش ۳.

مسلمانان سه قرن نخستین اسلام و نیز پیروی از دیدگاه‌های «ابن تیمیه» در مبانی. حال آیا سلفی‌گری، پیروی از سه نسل اولیه اسلام طبق روایت پیامبر ﷺ (خیریه) است؟ یا پیروی از کتاب و سنت پیامبر و روح حاکم بر آن؟ چنین ابهامی در مفهوم، سلفی‌گری معاصر را با چالش‌های جدی روبه‌رو کرده است؛ تا آنجا که خود سلفیان نیز در تبیین مفهوم سلفی‌گری به عنوان یک مکتب، در مانده‌اند و پس از سال‌ها که از ظهور این گرایش می‌گذرد، جلسه‌ها و همایش‌های فراوانی برای بازتعریف و تعیین حد و مرز آن برگزار می‌کنند؛ برای نمونه، همایشی با عنوان «السلفية: المفهوم، المراحل، التحولات» در ریاض عربستان با حضور اندیشمندان مختلف برگزار شد که بسیاری از آنها درباره ازهم‌پاشیدگی مفهوم سنتی سلفی‌گری و مبهم بودن آن در عصر حاضر سخن گفتند.^۱

اختلاف در مبانی سلفی‌گری

جدا از مفهوم سلفی‌گری که ابهام‌های بسیاری دارد، چالش‌های موجود در مبانی سلفی‌گری نیز آنان را با انشقاق و انشعاب روبه‌رو کرده است؛ برای نمونه، نگاه و رویکرد آنان به عقل و نقل، در چند دهه گذشته متحول شده است. نقل‌گرایی که میراث «احمد بن حنبل» است و زمانی ویژگی اصلی سلفی‌گری شناخته می‌شد، امروزه با پرسش‌های جدی روبه‌رو شده است. «عوسی»، چالش‌های فراروی سلفی‌گری را در دو حوزه بررسی می‌کند: نخست، عقل‌گرایی اسلامی، و دیگری عقل‌گرایی غربی. به باور او، دو گروه از مسلمانان عقل‌گرایی اسلامی در جهان معاصر را نمایندگی می‌کنند: مسلمانانی که در عقل‌گرایی خود بر میراث فرقه‌های اسلامی تکیه کرده و با استناد به آنها به عقل بها می‌دهند، و گروه دیگری که به علت شرایط موجود و ضرورت نگاهی عقلانی به شریعت در دوره

کنونی، از عقل سخن می‌گویند. این گروه، مبارزه با عقل را تحجر و ارتجاع می‌دانند؛^۱ برای نمونه، در حوزه سلفی‌گری وهابی، درحالی‌که دولت برای عقلانی کردن مذهب می‌کوشد و بر این اساس، همایش‌هایی را برگزار می‌کند، طیف‌های رادیکال، هنوز به‌شدت با عقل مبارزه می‌کنند و یا درحالی‌که حدیث‌گرایان افراطی پاکستان برای عقل هیچ‌گونه جایگاهی قائل نیستند، «احسان الهی ظهیر»، انشعابی را در جریان اهل حدیث که بر عقل‌گرایی استوار است، ایجاد کرد.

در حوزه‌های معرفت‌شناسی سلفی‌گری نیز چنین مباحثی وجود دارد؛ برای مثال، اگر «نقل» یگانه راه رسیدن به واقع نیست، جایگاه حدیث به عنوان منبع معرفت، چگونه تعریف می‌شود؟ شرایط اعتبار آن چیست؟ اگر عقل به منزله روش پذیرفته شود، در هستی‌شناسی، عقل‌گرایی حاکم خواهد شد و یا در معناشناسی، مباحث تأویل و مجاز در قرآن و حمل نکردن صفات خبری بر معنای ظاهری آنها، اهمیت خواهد یافت؟

در حوزه مبانی کلامی نیز اگر در گذشته مباحثی همچون توحید و شرک، ایمان و کفر، و سنت و بدعت، به سلفی‌گری انسجام می‌بخشید، امروز این مباحث‌ها با چالش‌های جدی روبه‌رو شده‌اند؛ برای نمونه، دولت عربستان برای پرهیز از انزوا و ایجاد ارتباط با دیگر مسلمانان، چندان به دیدگاه‌های سنتی وهابیت پایبند نیست. این، در حالی است که شاخه افراطی وهابیت، همچنان بر عقاید سنتی خود اصرار می‌ورزد و با گروه‌های داخلی دیگر مخالفت می‌کند. گروه اخوان به

۱. وی در خاتمه این کتاب، چالش‌های پیش‌روی سلفی‌گری در عصر حاضر را فهرست‌وار بیان می‌کند. (مفرح‌بن سلیمان القوسی، الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی بلاد العربیة (دراسة النقدیة)، ص ۱۰۳ - ۳۳۰)

رهبری «جهیمان العتیبی»، با شعار انحراف دولت از عقاید و دیدگاه‌های راستین وهابیت، بر ضدّ دولت شورید و در سال ۱۹۷۹ مسجدالحرام را به مدت دو هفته اشغال کرد.^۱

از سوی دیگر، سلفی گری، مکتبی است که دل در گرو گذشته دارد و می‌کوشد جامعه را به هزار و اندی سال پیش بازگرداند. شعار اصلی آن، مرجعیت سلف در همه امور اجتماعی، دینی و سیاسی جامعه است. در مقابل، جهان امروز، عصر فناوری و رشد علمی است. مظاهر تمدن و نوآوری در همه جنبه‌های زندگی بشر به چشم می‌خورد. وضع کنونی، تأثیری دوسویه بر جریان سلفی گری معاصر داشته است. طیف‌هایی از سلفی گری با تأثیرپذیری از فضای مدرنیسم و فناوری روز، کاملاً شرایط جدید را پذیرفته و از مواضع اعتقادی - سنتی خود، عقب‌نشینی کرده‌اند. این گروه، با الگوبرداری از نظریه‌های توسعه و نوسازی، پای در مسیر غرب گذاشته‌اند؛ درحالی‌که گروه‌های افراطی در واکنش به شرایط امروز، همچنان دیدگاه‌های سنتی خود را حفظ کرده، به رویارویی مستقیم و غیرمستقیم با وضع عصر کنونی پرداخته‌اند؛ برای مثال، جایگاه زن و حد و مرز حضور او در جامعه، از جمله مسائلی است که سلفی گری باید به آن پاسخ دهد. در این زمینه، کاملاً افراط و تفریط دیده می‌شود. دولت عربستان که مهم‌ترین مصداق سلفی گری (سلفی گری وهابی) را نمایندگی می‌کند، نگرشی غربی به زن را پذیرفته است؛ به این معنا که فقط در حرمین شریفین حجاب وجود دارد، اما در شهر جده در نزدیکی شهر مکه، از حجاب هیچ خبری نیست و یا در برنامه‌های صدا و سیما تولیدی دولت عربستان، بی‌حجابی بسیار فراوان است. اما در مقابل، نگاهی کاملاً افراطی به زن وجود دارد که متعلق به

۱. صالح بن حمید، ما هی السلفية وتاریخها، ص ۲۵۲ - ۲۵۳.

جریان افراطی سلفی است. این جریان، هیچ‌گونه حضور اجتماعی را برای زن نمی‌پذیرد و فعالیت او را صرفاً در خانه و آن هم به مثابه کنیزی برای مرد فرض می‌کند.^۱

دسته‌ای دیگر از چالش‌های فراروی سلفی‌گری، یافته‌های علمی و بهره‌برداری از فناوری است. مرجعیت سلف در همه زمینه‌ها، موجب شده است کیفیت استفاده از دستاوردهای علمی بشر و واکنش به نظریه‌های علمی، گاه بسیار سخیف و مضحک شود. در میان فتوای‌های عالمان سلفی، گاهی مواردی دیده می‌شود که هر انسانی را بهت‌زده می‌کند؛ فتوایی درباره حرمت استفاده از ثمرات علم و فناوری، مبارزه با نتایج علمی قطعی مانند کروی بودن زمین یا گردش آن به دور خورشید که بسیاری از عالمان سلفی، حاضر به پذیرش آن نیستند.

یکی دیگر از ویژگی‌های سلفی‌گری معاصر، سیاسی بودن آن است. در گذشته، سلفی‌گری صرفاً در حوزه عقاید مطرح بود؛ اما امروزه در قلمرو سیاست نیز به همان اندازه حضور دارد. اگرچه در اندیشه‌های ابن تیمیه و ابن قیم، اندیشه‌های سیاسی وجود دارد، معمولاً آغاز حضور سیاست عملی در حوزه سلفی‌گری، به آغاز همکاری میان محمدبن عبدالوهاب و آل سعود نسبت داده می‌شود؛ اما نوع سیاست و سمت و سوی آن در دوران معاصر، با سیاستی که در دوره محمدبن عبدالوهاب مطرح بود، متفاوت است. سیاست در دوران محمدبن عبدالوهاب، تقسیم ساده قدرت سیاسی و قدرت دینی بود که میان خاندان آل سعود و آل شیخ (فرزندان محمدبن عبدالوهاب) تقسیم شد؛ اما در این دوره، رابطه سیاست

۱. ر.ک: هرایر دکمچیان، اسلام در انقلاب؛ جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ص ۲۷۵.

و سلفی گری پیچیده شده است. تحول‌ها و نظریه‌های جدید و بنیادگرا، سلفی گری را در حوزه سیاست در شرایط جدیدی قرار داده است. وضعیت سیاسی سلفی گری در عصر حاضر، معلول چند علت است:

۱. بیداری اسلامی: که گاه به شمشیر دو لبه تعبیر می‌شود؛ زیرا اگر هدایت بیداری اسلامی در دست جهان اسلام قرار گیرد، موجب عزت و اقتدار اسلامی خواهد شد؛ اما اگر در دست سلفیان افتد، به بنیادگرایی و فرقه‌گرایی افراطی خواهد انجامید.

۲. انقلاب اسلامی ایران: که جریان سلفی گری به شدت از تأثیر و نفوذ آن در کشورهای اسلامی می‌هراسد، تلاش بسیاری برای محدود کردن دامنه تأثیرات آن بر کشورهای اسلامی نموده و همه همت خود را مبارزه با گسترش و نفوذ آن به کشورهای دیگر و مبارزه مستقیم با شیعیان سایر کشورهای اسلامی قرار داده است.

۳. استفاده ابزاری آمریکا از سلفی گری: آمریکا که به شدت نگران فعالیت‌های شوروی و زیاده‌خواهی‌های کمونیست در منطقه بود. از این نیروها بیشترین بهره را برد و با کمک سازمان اطلاعات پاکستان (ISI)، تجهیزات و سلاح‌های پیشرفته در اختیار آنان قرار داد تا به جای آمریکا، با کمونیست‌ها بجنگند^۱ و به همین دلیل، این گروه‌ها از نظر مالی و تسلیحاتی بسیار توانمند شدند. پس از شکست شوروی، مسئله مبارزه با کفار در افغانستان از میان رفت؛ اما مشکل دیگری به وجود آمد؛ به عبارت دیگر، جریان سلفی ضد کفار، منحرف گشت و موجب تشکیل بسیاری از گروه‌های افراطی در سراسر جهان اسلام شد که به

۱. برای آشنایی با کیفیت حضور عرب افغان‌ها در جنگ مقدس (افغانستان) و بهره‌برداری‌های آمریکا، ر.ک: سیدمهدی علی‌زاده موسوی، ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر.

جای مبارزه با دشمن، در گرداب فرقه‌گرایی و مسلمان‌کشی فرو رفتند.

۴. اندیشه‌های سیاسی سلفی: سلفی‌ها از نظر مدل حکومت، قائل به نهاد خلافت هستند و در دوره کنونی، از اندیشه برخی چهره‌ها همانند رشید رضا تأثیر پذیرفته‌اند.^۱ پس از رشید رضا، اندیشمندان متأخر نیز در هویت سلفی‌گری مؤثر بوده‌اند. سلفی‌گری، نه تنها بدعت‌هایی در مبانی اعتقادی اسلامی به وجود آورده، بلکه با تحریف دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان اسلامی، به آنان نیز جفا کرده است؛ مانند: سید ابوالاعلی مودودی، سید قطب، عبدالسلام فرج و گروه‌هایی همچون اخوان المسلمین و جماعت جهاد مصر.

گونه‌شناسی سلفی‌گری

شکی نیست که عقاید سلفی‌گری با وجود مبانی مشترک، دارای تنوع و گوناگونی است؛ اختلاف‌هایی که در برخی حد و مرز حضور در سیاست، چگونگی تعامل با دولت و موضع‌گیری در برابر مخالفان، و نیز روش رسیدن به هدف‌ها سبب اختلافات درونی سلفی‌ها شده است.

۱. سلفی‌گری تکفیری

سلفی‌گری تکفیری، به گرایش گروهی از سلفیون گفته می‌شود که مخالفان خود را کافر می‌شمارند. بر اساس مبنای فکری آنان، میان ایمان و عمل، تلازم وجود دارد؛ به این معنا که اگر کسی به خدا ایمان داشته باشد و مرتکب کبائر شود، از دین خارج شده و کافر شمرده می‌شود. چنین دیدگاهی، سبب شده که مسلمانان

۱. رشید رضا (۱۸۶۵ - ۱۹۳۵م)، از کسانی است که سال‌های بحران خلافت عثمانی را تجربه کرد و همچنان، قائل به بازگشت به مدل خلافت بود. وی دیدگاه‌های خود را افزون بر نشریه المنار، در کتاب *الخلافة أو السیاسة العظمی* عرضه کرد.

را به علت انجام امور مذهبی خود، در ردیف مشرکان قرار دهند و در نتیجه، آنان را «مهدورالدم»^۱ شمارند.

۲. سلفی گری جهادی

نظریه پردازی درباره سلفی گری جهادی، ریشه در اندیشه دانشمندان مصری دارد. سرچشمه این نوع از سلفی گری را نخست باید در اندیشه‌های «سید قطب» رهبر شاخه انقلابی «اخوان المسلمین» مصر جست‌وجو کرد. سید قطب، با برشمردن مفاسد عصر حاضر، جهان امروز را جامعه جاهلی معرفی کرد؛ اما در دیدگاه‌های سید قطب، جنگ‌ها و اختلاف‌های فرقه‌ای وجود نداشت و عامه مردم و علما به علت اختلاف عقاید، مورد حمله و کشتار قرار نمی‌گرفتند. انحراف در اندیشه سلفی گری جهادی، هنگامی آغاز شد که سلفیان تکفیری کوشیدند این جریان را به نفع خود مصادره کنند. سازمان‌هایی مانند «القاعده» و «حزب التحریر»، به جای مبارزه با کافران، وارد مبارزه‌های عقیدتی درون دینی شدند. این انحراف که تقریباً پس از جنگ افغانستان با شوروی سابق آغاز شد، رفته‌رفته بر جنبه‌های فرقه‌گرایی خود افزود و به حربه‌ای در دست متعصبان و گروه‌های تکفیری سلفی تبدیل شد.^۲

۳. سلفی گری تبلیغی

سلفی گری تبلیغی، بیشتر در برابر سلفی گری تکفیری مطرح می‌شود. سلفی گری تبلیغی، نوعی از سلفی گری است که محور فعالیت‌های خود را تبلیغ اندیشه‌ها و مبانی سلفی گری قرار می‌دهد. در ماهیت این نوع از سلفی گری نیز تکفیر

۱. ر.ک: حافظ وهبة، جزيرة العرب في قرن العشرين، ص ۳۴۱؛ صلاح الدین مختار، التاریخ المملكة العربية السعودية في ماضيها وحاضرها، ج ۳، ص ۷۳.

۲. ر.ک: Wright, Lawrence, The Looming Tower: Al-Qaeda and the Road to 11/9. P. 332.

مخالفان دیده می‌شود؛ اما در ظاهر نسبت به جهاد و مبارزه با مسلمانان کمتر تأکید دارد. سلفی‌گری تبلیغی می‌کوشد تا در عصر جهانی شدن، با بهره‌برداری از فناوری‌های پیشرفته ارتباطی، گفتمان سلفی‌گری را جهانی سازد. چندین هزار سایت اینترنتی و چند شبکه ماهواره‌ای، مسئولیت تبلیغ دیدگاه‌های سلفی‌گری را به عهده دارند که معمولاً در باب تبلیغ نیز این جریان‌ها در دو محور ترویج مبانی سلفی‌گری و شبهه‌افکنی فعالیت می‌کنند.^۱

۴. سلفی‌گری سیاسی

تعریف سلفی‌گری سیاسی نسبت به انواع دیگر سلفی‌گری، با دشواری‌های بیشتری همراه است؛ زیرا از یک سو بسیاری از جریان‌های سلفی، هدف‌های سیاسی را در کنار هدف‌های اعتقادی دنبال می‌کنند و از سوی دیگر، غربی‌ها به هر حرکت اسلامی که قائل به ارتباط دین با سیاست باشد، عنوان سلفی می‌دهند. در این نگاه، تعبیرهایی مانند «بنیادگرایی» و «اسلام سیاسی» نیز مترادف این مفهوم شمرده می‌شود. در تعریف سلفی‌گری سیاسی می‌توان گفت: نوعی از سلفی‌گری است که با وجود داشتن هدف‌های اعتقادی، بیشتر در پی هدف‌های سیاسی و به دست آوردن قدرت سیاسی است. برخی گروه‌های سلفی می‌کوشند از راه روش‌های دیپلماتیک به هدف‌های اعتقادی خود دست یابند؛ مانند «حزب جمعیت العلمای اسلام» در پاکستان که می‌کوشد از راه حضور در مراکز تصمیم‌گیری پاکستان و شرکت در انتخابات مجلس برای به دست آوردن کرسی‌های بیشتر، نفوذ خود را در پاکستان افزایش دهد.

۵. سلفی‌گری اصلاحی

سلفی‌گری اصلاحی، از نظر مفهومی و روشی، با گونه‌های دیگر سلفی‌گری

متفاوت است. این نوع سلفی‌گری، در واکنش به وضعیت اسفناک جهان اسلام و مسلمانان شکل گرفت. سلفی‌گری اصلاحی، در پاسخ به این پرسش شکل گرفت که چرا جهان اسلام در قرن‌های گذشته و حال، به کشورهای عقب‌مانده و ضعیف تبدیل شده است؛ درحالی‌که گذشته بسیار درخشانی داشته‌اند؟ پیروان سلفی‌گری اصلاحی، در پاسخ به این پرسش، علت‌های عقب‌ماندگی جهان اسلام را فراموشی میراث اسلامی و عمل نکردن به تعالیم دینی بیان کرده‌اند. هدف این گروه، نه ایجاد اختلاف و دامن زدن به فرقه‌گرایی، بلکه تقریب و همگرایی جهان اسلام بود. ازاین‌رو، به این گروه، «مصلحین» نیز گفته می‌شود؛ مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی.^۱

بی‌تردید، معنا و مفهوم واقعی سلف‌گرایی که به غلط به جریان‌های تکفیری و فرقه‌گرا گفته می‌شود، همین نوع است.

قلمرو فعالیت سلفی‌گری

دهه دوم قرن بیستم، نقطه عطفی در اندیشه سیاسی جهان سنی بود. در این دهه، طومار آخرین خلیفه عثمانی در هم پیچید و نظام خلافت کاملاً برچیده شد. مسمای خلافت در دوره امپراتوری عثمانی وجود داشت و این خود، از یک سو حلقه پیوند کشورهای سنی با یکدیگر و از سویی، تجسم هرچند ظاهری نظام سیاسی خلافت در میان اهل سنت بود؛ اما در اواخر قرن نوزدهم و دو دهه آغازین قرن بیستم، امپراتوری پیر عثمانی، رفته‌رفته رو به ضعف نهاد و در سال ۱۹۲۴ با تبعید خلیفه عثمانی، از بین رفت.

از میان رفتن خلافت عثمانی، شاید از نظر ظاهری، پیامد جدی برای جهان

۱. برای آشنایی با اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی، ر.ک: سید جواد هاشمی، سید جمال الدین اسدآبادی و همبستگی جهان اسلام.

اسلام دربرداشت؛ اما جهان سنی را در امر حکومت و نظام سیاسی، با چالشی اساسی روبه‌رو کرد؛ زیرا در نظریه‌های سیاسی اندیشمندان سنی، همواره خلافت، مهم‌ترین نهاد جامعه اسلامی و مهم‌ترین رکن نظام سیاسی در اسلام (اهل سنت) شمرده شده است. ازاین‌رو، پس از فروپاشی نهاد خلافت، این پرسش در برابر جهان سنی طرح شد که کدام مدل و نظام سیاسی می‌تواند جایگزین آن شود؟ مشکلی که در برابر اندیشمندان اهل سنت رخ نمود، خلأ نظام سیاسی بود. آیا نهاد خلافت باید احیا می‌شد و یا نظام جدیدی جای آن را می‌گرفت؟ در واکنش به این پرسش‌ها، نظریه‌های مختلف برای جایگزینی نهاد خلافت شکل گرفت؛ از نظریه‌های مارکسیستی گرفته تا دیدگاه‌های لیبرالیستی و نظریه‌های اسلام‌گرایی.

سلفی‌گری وهابی، همپای انگلستان، تلاش بسیاری را برای فروپاشی امپراتوری عثمانی به کار گرفت و در این زمینه، به اهرمی در دست استعمار انگلستان و دیگر کشورهای غربی تبدیل شد. اکنون، سلفی‌گری در مناطق مختلفی فعال است و می‌کوشد با روش‌های مختلف، در عرصه‌های اعتقادی، اجتماعی و سیاسی بر این منطقه‌ها تأثیر بگذارد.

شبه قاره هند

شبه قاره هند، یکی از قطب‌های جمعیتی و اندیشه‌ای جهان اسلام است. دیرزمانی است که شبه قاره هند مرکز تحولات و خاستگاه اندیشه‌های اصلاحی یا افراطی است. فضای سیاسی، اجتماعی و مذهبی شبه قاره، عموماً، و به‌ویژه پاکستان، پس از تقسیم شبه‌قاره، به خاستگاه ستیز میان مذاهب اسلامی تبدیل شده است؛ تا آنجا که سلفی‌های افراطی، این منطقه را بهشت خود می‌دانند. تکفیر در این منطقه، امری طبیعی است و مذاهب مختلف به‌سادگی یکدیگر را

تکفیر می‌کنند. از چنین فضایی، بیش از همه، سلفی‌گری افراطی عربستان بهره برداری کرده و با تلاش برای همگرایی جریان‌های سلفی موجود در این منطقه، به‌خوبی از این جریان‌ها استفاده ابزاری می‌کند.^۱

مصر

سلفی‌گری مصر، در برابر دو چالش اساسی در جهان اسلام شکل گرفت: نخست، زوال تدریجی نهاد خلافت و فروپاشی آن در دهه دوم قرن بیستم. این وضعیت، موجب شد که اندیشمندان مصری در خلأ نظریه سیاسی، برای ارائه مدل حکومت جایگزین، به نظریه‌پردازی بپردازند.

دوم، عقب‌ماندگی و انحطاط جوامع اسلامی و چیرگی تمدن غرب بر آن. اندیشمندان مصر در واکنش به بحران‌ها، بازگشت به ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی را پیشنهاد کردند؛ به این معنا که علت عقب‌افتادگی و انحطاط مسلمانان، روی‌گردانی ایشان از آموزه‌های دینی است. به همین علت، ضروری است که مسلمانان نیم‌نگاهی به گذشته افکنده، بار دیگر ارزش‌های دینی خود را زنده کنند.

سلفی‌گری به این معنا، ریشه در سلفی‌گری تنویری داشت. ماهیت و اساس این نوع سلفی‌گری، با سلفی‌گری وهابی و حتی سلفی‌گری شبه‌قاره متفاوت بود؛ زیرا در این گونه، هرگز به مواضع و رفتار موردی صحابه، تابعین و تابعین تابعین، استناد نمی‌شد؛ بلکه مراد، روح دین و مبانی اسلامی بود که در کتاب و سنت ذکر شده بود و اینک با عنصر عقل و شرایط روز عرضه می‌شد؛ به عبارت دیگر، سلفی‌گری مصر، به معنای ارتجاع و گذشته‌گرایی نبود؛ بلکه بازگشت به هویت

۱. ر.ک: شاه ولی‌الله دهلوی، حجة الله البالغه، ج ۱، ص ۵۷؛ مشیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در هند، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۳۳۹.

اصلی مسلمانان و بهره‌برداری از اوضاع روز بود. ازاین‌رو، حتی اگر روش اسلام‌گرایی مصر را سلفی‌گری بنامیم، مسلماً با سلفی‌گری اعتقادی که مهم‌ترین مصداق آن، سلفی‌گری تکفیری وهابی است، متفاوت اساسی دارد؛ به زبان دیگر، دغدغه اصلی سلفی‌گری مصر، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین راهی برای توسعه و رشد جهان اسلام است؛ درحالی‌که دغدغه سلفی‌گری تکفیری، ترویج قرائتی است بدعت‌گونه از محتوای دین، و استفاده از هر ابزاری برای ترویج این اندیشه؛ هرچند تکفیر مسلمانان را در پی داشته باشد.^۱

سوریه

سوریه، سرزمینی است که از دیرباز خاستگاه اندیشه‌های گوناگون اسلامی بوده است. پیدایش سلفی‌گری در این منطقه، به قرن هفتم بازمی‌گردد. سلفی‌گری کنونی در سوریه، ادامه و دنباله‌روی سلفی‌گری وهابی است و به همین دلیل، ناصرالدین البانی، به عنوان یکی از چهره‌های بزرگ وهابی در جهان اسلام شناخته شده است و وهابی‌ها اندیشه‌های او را در سراسر جهان اسلام ترویج می‌دهند. البته امروزه دیگر نمی‌توان سوریه را یکی از خاستگاه‌های سلفی‌گری معرفی کرد؛ هرچند در گذشته چنین بوده است.

۱. ر.ک: حسن الحنفی، الاصولية الاسلامية، ص ۲۰؛ حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۱۲۹.

بررسی عقاید و عملکرد داعش

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مهدی فرمانیان*

اشاره

امروزه، مهم‌ترین تهدید در جهان اسلام، تکفیر مسلمانان است که کشتار فجیع مسلمانان و اسلام‌هراسی، از نتایج اصلی آن است. کشورهای غربی با حمایت از جنایت‌های جریان‌های تکفیری، علاوه بر ایجاد چهره منفور از اسلام، در جهان به دنبال ایجاد جنگ داخلی و تفرقه در کشورهای اسلامی و تجزیه آنها به کشورهای کوچک می‌باشند. تسلط بر انرژی غرب آسیا و ایجاد یک کشور صهیونیستی به عنوان قدرت اول منطقه، اهدافی است که آمریکا امروز با ابزار جریان‌های تکفیری به دنبال تحقق آن است.

گروه‌های تکفیری برای اولین بار در مصر ظهور یافتند و بعد از تهاجم شوروی، به افغانستان رفتند. این افراد، جهاد را واجب عینی دانسته و با تمسک به فتوای ابن تیمیه، به تکفیر مسلمانان پرداختند. تأکید فراوان این گروه‌ها به جهاد، باعث

* دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

گردید تا به «سلفیه جهادی» مشهور شوند. آنان بعد از اتمام جنگ افغانستان، القاعده را به رهبری اسامه بن لادن تشکیل دادند و در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱م، برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی توسط دو هواپیما فرو ریخت و آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، به افغانستان و عراق لشکر کشید. با ورود آمریکا به عراق، گروه‌های مختلف تکفیری به عراق آمده، به مقابله با آمریکا پرداختند؛ اما فردی به نام «ابومصعب زرقاوی» در عراق ظهور کرد که با نوشتن کتاب «هل أتاك حديث الرافضة»، شیعه را دشمن اصلی خود معرفی کرد و به کشتار و قتل شیعیان پرداخت و این، شروعی بود برای ایجاد گروه تکفیری داعش.

ظهور داعش

با آغاز شورش در سوریه، «ایمن الظواهری»، رهبر القاعده جهان، با صدور بیانیه‌ای القاعده را به شورش و جنگ در شام فرا خواند. پس از مدتی کوتاه، نیروهای تکفیری از سراسر جهان برای ملحق شدن به نیروهای القاعده، به سوی سوریه رهسپار شدند. ابوبکر بغدادی نیز با افراد خود وارد سوریه شد و در بیانیه‌ای در سال ۲۰۱۳م، تأسیس «دولت اسلامی عراق و شام» را اعلام کرد که مخفف آن، «داعش» می‌شود. در مقابل، القاعده سوریه، اسم خود را «جبهة النصرة» گذاشت و این چنین، این دو گروه تکفیری به جان هم افتاده و عده کثیری از یکدیگر را کشتند و همدیگر را کافر خواندند.

با توجه به اختلافات شدید داعش و جبهة النصرة، ایمن الظواهری، رهبر القاعده جهان، در حمایت از جبهة النصرة بیانیه‌ای صادر کرد و ابوبکر البغدادی را خطاکار دانست. در مقابل، ابوبکر بغدادی گروه خود را فسطاط (خیمه) ایمان

که در آن نفاقی وجود ندارد، توصیف کرد و سایر گروه‌ها و کشورهای را که مخالف او هستند، «خیمه کفر» نامید و این چنین، راه خود را از القاعده جدا کرد و گروه تکفیری جدیدی در منطقه شکل گرفت.

اعلان خلافت جهانی از سوی داعش

داعش در ماه مبارک سال ۲۰۱۴م، با همکاری بعضی‌ها و چراغ سبز اهل سنت عرب عراق، به موصل حمله کرد و با خیانت استاندار موصل، این شهر را تصرف نمود و ابوبکر البغدادی ادعای خلافت کرد. داعش در بیانیه‌ای، با اشاره به پیروزی مسلمانان بر کسری و روم در صدر اسلام و تشبیه آن با وضعیت کنونی، دشمنان اصلی داعش را ایران (شیعیان) و غرب معرفی کرد. در این بیانیه، ایران همان کسرای زمان پیامبر تلقی شد که باید با آن جنگید.

از نکات جالب این پیام، آن است که از خلافت داعش با عنوان «دولت آخرالزمان» یاد می‌کند و دعا می‌کند که داعش همان خلافتی باشد که پرچم را به حضرت عیسی بن مریم اعطا می‌کند. داعش در این پیام، ایمن الظواهری، رهبر القاعده جهان را به گمراهی از مسیر جهاد متهم می‌کند و از علویان سوریه و حاکمان سکولار به عنوان «مرتدان» یاد می‌شود.

واکنش‌ها به خلافت ابوبکر بغدادی

با ادعای خلافت ابوبکر البغدادی، گروه‌های تکفیری در واکنش به این اقدام، به دو دسته تقسیم شدند؛ برخی با بغدادی به عنوان خلیفه بیعت کردند؛ ولی ایمن الظواهری رهبر القاعده جهان، در این زمینه گفت: «القاعده، نسبت به اعمال و رفتار داعش برائت می‌جوید.»^۱ عدنان عرعور، از علمای سلفی سوریه و حامی

1. <http://www.al-akhbar.com/node/199979>

جبهه النصره، داعش را خوارج توصیف کرد و آنان را تکفیریان عصر حاضر دانست.^۱ عدنان عرعور، همان فردی است که جهاد در سوریه را جهاد در راه خدا معرفی کرده بود.

عبدالعزیز آل شیخ، مفتی اعظم سعودی و رئیس هیئت کبار العلماء، با انتشار بیانیه‌ای با عنوان «تبصرة وذكری» داعش را خوارج عصر معرفی کرده، باعث تفرقه میان امت اسلامی شد و با دعوت مسلمانان به وحدت، آنها را از داعش برحذر داشت. آل شیخ، کشتار داعش را محکوم و آنان را غلوکننده در تکفیر معرفی کرد.^۲ گفتنی است که مفتی عربستان، پیوستن به القاعده در سوریه را جهاد فی سبیل الله خوانده بود؛ اما زمانی که داعش ادعای خلافت کرد و حکومت آل سعود را به چالش کشید، به یکباره پیوستن به داعش گناه کبیره دانسته شد.

عقیده‌نامه داعش

ابوعمر البغدادی، سرکرده القاعده، بعد از زرقاوی با انتشار بیانیه‌ای در سال ۲۰۰۷م، عقاید این گروه افراطی را در نوزده بند ذکر کرده است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.^۳ عقاید داعش بر اساس بیانیه‌های خود آنها به شرح زیر است:

1. <http://www.elmarada.org/video/latest/aeraour-wasted-blood-daash>

2. <http://murajaat.reasonedcomments.org/2014/08/081901-wahhabism.html#.VCq4HhbJFYE>

۳. ابوعمر بغدادی، قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي، نخبة الاعلام الجهادی؛ ر.ک: <https://nokbah.com/~w3/?p=1264>

نوار صوتی این سخنرانی، در همین لینک وجود دارد و در یوتیوب، با نام «هذه عقيدة الدولة الاسلامية في العراق والشام» موجود است.

۱. داعشی‌ها می‌گویند: «ما به نابودی تمامی مظاهر شرک و تحریم ابزارهای آن، اعتقاد داریم.» داعشی‌ها با استدلال به روایات شاذ،^۱ تمام بناهای قبور اولیای الهی را به گمان شرک بودن تخریب می‌کنند؛ حال آنکه قرآن درباره اصحاب کهف می‌فرماید: «... فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا...»^۲ همچنین، در هیچ کتاب تاریخی، تخریب قبور به دست صحابه گزارش نشده است. هنگامی که صحابه، ایران، شام و مصر را فتح کردند، هیچ قبری را تخریب نکردند، بلکه به قبر حضرت ابراهیم عليه السلام در شام و دانیال نبی در شوش احترام نهادند. دیگر آنکه پیامبر را در خانه‌اش دفن کردند که دارای بنا بود. بنابراین، با استناد به حدیثی مجعول و با تفسیر اشتباه، نمی‌توان میلیون‌ها مسلمان را مشرک دانست و موجب بی‌احترامی به اولیای خدا و آزرده‌گی دل مسلمانان شد.

۲. به اعتقاد داعش‌ها: «رافضی‌ها (شیعیان)، طایفه مشرک و مرتدی هستند که از تطبیق بسیاری از شعائر ظاهری امتناع می‌ورزند. بنابراین، هیچ شیعه‌ای، مسلمان نیست و کشتن‌شان جایز، بلکه واجب است.»

متأسفانه، داعشی‌ها با تحلیل‌ها و برداشت‌های اشتباه ابن تیمیه و تهمت‌هایی که پایه و اساسی ندارد، به جنگ مذهبی دامن می‌زنند و در زمین دشمن اسلام بازی می‌کنند. به تعبیر مقام معظم رهبری، این افراد جاهل‌اند و جهلشان به کشتار مسلمانان دامن می‌زند که ان‌شاءالله، از جهل یا غرض خارج شوند.

۳. داعشی‌ها می‌گویند: «دیدگاه ما درباره ایمان، دیدگاهی بین خوارج غلوکننده

۱. از سیوطی نقل شده است که از ابوالهیاج فقط همین روایت در منابع روایی وجود دارد. ر.ک: رضوانی، سلفی‌گری و پاسخ به شبهات، ص ۵۹۳.

۲. کهف، آیه ۲۱.

و اهل مرجئه افراط‌کننده است. کسی که شهادتین را بگوید و اسلام خود را آشکار کند و نواقض اسلام^۱ را انجام ندهد، او را مسلمان می‌دانیم و باطن او را به خداوند متعال واگذار می‌کنیم. همانا کفر، بر دو قسم است: کفر اکبر و کفر اصغر. حکم کفر، بر کسی واقع می‌شود که به صورت قول یا فعل یا اعتقاد آن را کسب کند؛ اما تکفیر شخص معین و حکم بر خلود او در جهنم، متوقف بر اثبات شروط کفر و منتفی شدن موانع آن است.»

مشکل داعشی، پذیرش کورکورانه عقاید ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب است؛ زیرا بیشتر نواقض اسلامی که محمدبن عبدالوهاب بیان کرده و اکنون داعش در شهرهای تحت اشغال خود، بر کوی و برزن زده است، به تصریح همه علمای بزرگ اسلام، ناقض اسلام نیست و به تصور غلط سلفی‌ها و به تأسی از ابن تیمیه، ناقض گماشته شده است.

۴. آنان معتقدند: «تحاکم به سوی طاغوت که همان احکام وضعی و قوانین عشایر و دولت‌ها و مجالس است، از نواقض اسلام است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲

جای شگفتی است که سلفیان جهادی، این آیه را دالّ بر کفر حاکمان اسلامی و نمایندگان مجلس شوراهای کشورهای اسلامی و دیگر مردمی می‌دانند که به آنان کمک می‌کنند؛ اما دو آیه بعد را که می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ و «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱

۱. نواقض اسلام نزد داعش، همان نواقض اسلام نزد وهابیت است که در کتاب نواقض الإسلام محمدبن عبدالوهاب تجلی یافته است. در اعتقاد آنان، توسل، شفاعت و استغاثه به ارواح اولیای الهی، از جمله موارد نواقض اسلام است که باعث خروج فرد از اسلام می‌شود.

۲. مانده، آیه ۴۴.

۳. مانده، آیه ۴۷.

را نمی‌بینند!

۵. در نگاه داعشیان، تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب و تقدم دیگران بر ایشان، حرام است و کسی که ادعا کند به مقام آن جناب شریف و مقام اهل بیت مطهر و اصحاب بزرگ ایشان از خلفا و سایر اصحاب رسیده، کافر و مرتد می‌شود. بنابراین، شیعیان و صوفیانی که برای بزرگان خود، مقامی همسان، بلکه بالاتر از اصحاب پیامبر قائل‌اند، کافرند.

۶. «همانا غرب‌زدگی با تفاوت پرچم‌ها و تنوع گرایش‌های آن، مانند ملی‌گرایی و وطن‌پرستی و کمونیستی و بعثی، کفر آشکار و موجب نقض اسلام و خروج از دین می‌شود و تمام کسانی که در فعالیت سیاسی مشارکت داشته باشند، مانند احزاب سیاسی که به دنبال جایگزین کردن امر دیگری به جای دین خداوند و تسلط دشمنان خداوند از صلیبیان و روافض (شیعیان) و سایر مرتدان بر بندگان مؤمن خدا هستند، همگی مرتد هستند. خداوند متعال می‌فرماید: (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)^۲ چنان‌که شیوه حزب اسلامی (حزب طارق الهاشمی)، شیوه کفر و ارتداد است و سلوک و منش آن با دیگر شیوه‌های کفار و مرتدان، مانند حزب جعفری و ایاد علاوی، اختلافی ندارد و تمامی رهبران آنها، مرتد هستند. نزد ما، فرقی میان مسئول در حکومت یا مدیر بخش وجود ندارد.^۳

۷. «تمام کسانی که به هر شکلی (مانند: غذا، لباس، درمان و مانند اینها) اشغالگران را یاری دهند، به‌طوری‌که باعث تقویت و قدرت آنها شود، کافر و

۱. مانده، آیه ۴۵.

۲. انعام، آیه ۱۲۱.

۳. محمد ابراهیم نژاد و مهدی فرمانیان، داعش بررسی انتقادی تاریخ و افکار، از ص ۵۸ به بعد.

مرتدند و خون آنها، مباح است.»

۸. «جهاد در راه خدا، از زمان سقوط آندلس برای آزادی شهرهای مسلمان‌نشین، بر تمامی افراد واجب عینی است و بزرگ‌ترین گناهان بعد از کفر به خدا، نهی از جهاد در راه خداست؛ درحالی‌که جهاد، واجب عینی است. ابن حزم می‌گوید: «هیچ گناهی بعد از کفر به خدا، بزرگ‌تر از نهی از جهاد در راه خدا نیست.»

۹. «سرزمین مسلمانان، زمانی که دچار قوانین کفار شود و غلبه در آنها با احکام کفار باشد و احکام اسلام اجرا نشود، حکم سرزمین کفار را دارد و این امر لزوماً موجب تکفیر ساکنان آن نمی‌شود. به سبب آنکه احکامی که امروز تمامی سرزمین‌های اسلامی را فرا گرفته، احکام طاغوت و قوانین آن است، ما حکم به کفر و ارتداد جمیع حاکمان آن کشورها و ارتش‌های آنها می‌کنیم و کشتن آنها، از کشتن اشغالگران صلیبی، واجب‌تر است. متذکر می‌شویم که ما با تمامی قدرت‌هایی که با دولت اسلامی عراق جنگ کنند، هرچند که با نام‌های عربی و اسلامی باشد، می‌جنگیم و آنها را نصیحت می‌کنیم و بر حذر می‌داریم تا خود را قربانی مطامع اشغالگران نکنند.»

۱۰. «کشتن پلیس طاغوت و مرتدان و هر آنچه از این دو پدید بیاید، واجب است؛ مانند تأسیسات نفتی و از بین بردن ساختمان‌ها و مؤسساتی که معلوم بشود طاغوت آنها را محل استقرار خود قرار داده است.»

۱۱. «امروز گروه‌های اهل کتاب و صابئان و مانند اینها در دولت اسلام، حکم دشمن را دارند و اهل ذمه شمرده نمی‌شوند؛ چراکه عهد خود را به شکل‌های گوناگون شکسته‌اند. بنابراین، اگر امنیت و امان بخواهند، باید پیمان جدیدی با دولت اسلامی ببندند و شروط مادام‌العمری که نقض کردند، متوقف خواهد شد.»

۱۲. «همانا فرزندان جهادی که در میدان عمل فعال هستند، برادران دینی ما هستند و ما آنها را متهم به کفر و فسق نمی‌کنیم؛ اما آنها به دلیل تخلف از واجب زمانه که اجتماع زیر پرچم واحد است، دچار عصیان شده‌اند.»

۱۳. «نجات اسیران (سلفیان جهادی زندانی) و حفظ حریم مسلمانان (سلفیان جهادی) از دست کافران (شیعیان و حاکمان سکولار)، از طریق جنگ، واجب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «اسیران را آزاد کنید؛ همان‌طور که کفالت خانواده آنها را مانند خانواده شهدا، واجب می‌دانیم.» و نیز فرمودند: «هرکس که آماده جنگ شود، مانند کسی است که جنگ کرده است و کسی که جنگجویی در خانواده‌اش بگذارد، مانند کسی است که جنگ کرده است.»

۱۴. «آموزش امور دینی به مردم، واجب است؛ هرچند برخی از لذت‌های دنیوی از دست برود. از علوم دنیایی هر آنچه مورد نیاز مردم باشد، واجب و غیر از آن تا زمانی که از ضوابط شرع خارج نباشد، مباح است. هر آنچه مردم را به سوی امور زشت فرا بخواند و کمک بر انجام آن باشد، حرام است؛ مانند دستگاه ماهواره. پوشاندن صورت و دوری از بدحجابی و پابندی بر عفت و طهارت، بر زنان واجب شرعی است.»

نقد برخی از افکار تکفیری داعش

احادیث پیامبر در عدم جواز تکفیر اهل قبله و اهمیت جان و مال و آبروی مسلمان، بسیار است. این احادیث، نشان می‌دهند که دیدگاه داعش، بر خلاف اسلام و سنت پیامبر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر شخصی به برادر مؤمنش بگوید: ای کافر، این

کلام به خودش بازمی‌گردد.»^۱ در حدیث دیگر، ایشان فرمودند: «به اهل توحید تعرض نکنید و به جهت گناه، آنها را تکفیر نکنید. اگر کسی اهل توحید را تکفیر کند، خودش به کفر نزدیک‌تر است.»^۲ همچنین، حضرت فرموده: «هیچ‌یک از اهل قبله را تکفیر نکنید.»^۳

ابوذر غفاری از پیامبر ﷺ روایت کرده: «هیچ انسانی، انسان دیگر را متهم به فسق و کفر نمی‌کند، مگر اینکه خودش مرتد خواهد شد.»^۴ و یا در حدیثی دیگر فرمودند: «کسی که مؤمنی را به کفر نسبت دهد، این عمل مانند قتل مؤمن است.»^۵

سخنان علمای بزرگ اسلام درباره تکفیر مسلمان

ابن همام حنفی در فتح القدير می‌گوید: «حق، در عدم تکفیر اهل قبله است.»^۶ ابن نجیم حنفی نیز در کتاب جمع الجوامع و شرح آن آورده است: «ما هیچ‌یک از اهل قبله را به دلیل بدعت، تکفیر نمی‌کنیم؛ مانند منکران صفات خدا و

۱. صحيح البخاری، ج ۵۶۳۹؛ مسند احمد، ج ۴۴۸۵، ۴۸۳۳، ۵۰۰۸، ۵۶۴۴ و ۵۶۶۳؛ صحيح ابن حبان، ج ۲۴۹.

۲. الطبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۴۱۵.

۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷؛ كنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۵: «عن السيدة عائشة رضی الله تعالى عنها وقال الهیثمی رواه الطبرانی فی الاوسط وفيه علی بن ابی سارة وهو ضعيف متروک الحديث.»؛ نصب الراية فی تخريج احاديث الهداية، ج ۲، ص ۴۸۶: «عن ابی الدرداء وفي اسناده من يروى المناكير ومن هو ضعيف.»

۴. صحيح البخاری، ج ۵۵۸۵؛ مسند احمد، ج ۲۰۵۹۰؛ الطحاوی، مشكل الآثار، ج ۷۲۳.

۵. صحيح البخاری، ج ۵۵۸۷ و ۵۶۴۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۸، ص ۴۸۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۴۶۳.

۶. فتح القدير، ج ۶، ص ۳۹۷؛ ردّ المختار، ج ۹، ص ۳۱۱.

کسانی که قائل به عدم خلق افعال بندگان توسط خداوند هستند و یا کسانی که قائل به رؤیت خداوند متعال در روز قیامت هستند.^۱ نووی از شارحان صحیح مسلم در کتاب روضه می‌گوید: «جمهور فقها از اصحاب ما، هیچ‌یک از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنند.»^۲

در کتاب شرح عقیده طحاویه از کتب مورد توجه سلفیان عصر حاضر، آمده است: «اهل قبله تا زمانی که به آنچه پیامبر اکرم ﷺ آورده، اعتراف داشته و تصدیق کنند، مسلمان و مؤمن می‌باشند.»^۳ ابن ابی العز حنفی در شرح کلام طحاوی می‌گوید: «مسلمان با انجام گناه، از اسلام خارج نمی‌شود؛ تا زمانی که آن گناه را حلال نداند. بنابراین، مسلمان، هرچند اهل هوا و هوس باشد و یا اهل گناه باشد، مادامی که آنچه را پیامبر اکرم ﷺ آورده، تکذیب نکند، کافر نمی‌شود.»^۴

تکفیر مسلمان به دلیل دوستی و همکاری با کفار

یکی از فتاویٰ داعش برای تکفیر مسلمانان، همکاری با کفار است. مقصود از کفار، همان کفار اصلی، یعنی آمریکا و امثال ایشان است. در این باره، بیان چند نکته لازم است:

۱. کمک به کفار، به تصریح روایات و اتفاق همه علمای اسلام، موجب کفر نمی‌شود. صریح‌ترین روایت در این مسئله، حدیث حاطب است که در صحیح

۱. البحر الرائق، ج ۳، ص ۴۰۱.

۲. روضه الطالبین وعمدة المفتین، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳. العقيدة الطحاوية، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۴. شرح الطحاوی، ص ۷۲۳.

بخاری و مُسلم آمده است.^۱ در زمان پیامبر، حاطب نامه‌ای به مشرکان نوشت و برخی اسرار مسلمانان را در اختیار کُفار مکه قرار داد. بعد از آنکه پیامبر اکرم ﷺ متوجه این اقدام حاطب می‌شود، دلیل آن را جویا می‌شود و حاطب دلایلی را ذکر می‌کند و می‌گوید: من کاری که موجب کفر و ارتداد شود، انجام ندادم و به کفر بعد از اسلام راضی نشدم. در این هنگام، عمر به پیامبر اکرم ﷺ عرض می‌کند: اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم که حضرت اجازه نمی‌دهد و می‌فرماید: حاطب، از اهل بدر است.

نکته جالبی که در روایت به‌وضوح دیده می‌شود، این است که حاطب با وجود افشای اسرار جنگی برای کُفار، از سوی پیامبر کافر محسوب نشد؛ ولی داعشی‌ها بر خلاف این روایت، مردم بی‌گناه مسلمان را بدون هیچ دلیلی و تنها به جهت مخالفت با عقیده این گروه، کافر دانسته، خون آنها را مباح می‌دانند.

۲. به تصریح همه علمای اسلام، اگر کمک به کُفار موجب شکست مسلمانان و غلبه کُفار شود، این شخص به دلیل خیانت کشته می‌شود؛ اما تکفیر نمی‌شود.

۳. اگر دوستی و همکاری با کُفار، فقط به انگیزه دنیوی باشد و یا به اجبار و اکراه باشد، در این مورد، تمامی فقهای اسلام اتفاق دارند که حکمش کشتن نباشد؛ هرچند مجازات می‌شود. شافعی در کتاب **الأم** می‌گوید: «در تأیید کُفار و کمک به آنان، هیچ دلیلی وجود ندارد که موجب خروج مسلمان از اسلام شود.»^۲

همچنین، ابن تیمیه در **مجموع الفتاوی** می‌گوید: گاهی اوقات، مسلمان به واسطه ارتباط خویشاوندی و یا نیازی، با کُفار رابطه برقرار می‌کند که این عمل، گناهی است که موجب نقصان در ایمان می‌شود؛ ولی موجب کفر مسلمان

۱. صحیح مسلم، ح ۲۴۹۴.

۲. الأم، ج ۴، ص ۲۴۹.

نمی‌شود؛ مانند نامه حاطب به مشرکان و کمک کردن سعد بن عباد به عبدالله بن ابی در مسئله افک.^۱

۴. در تکفیر کسانی که کفار را اعانت می‌کنند، در دوران معاصر نسبت به دوران گذشته باید احتیاط بیشتری کرد. پیش‌تر جبهه اسلام و کفر کاملاً واضح و روشن بود؛ اما در دوران معاصر به سبب اختلاف علما در مورد مسائل مختلف، این امر برای عموم مردم شبهه‌ناک شده است. در این دوران، برخی با صدور فتوا عده‌ای را تکفیر می‌کنند؛ در حالی که برخی دیگر از علما، از همان عده حمایت می‌کنند و همین مسئله موجب سردرگمی عموم مردم شده است و باید در مسئله تکفیر، احتیاط بیشتری کرد.^۲

حکم کفر برای بلاد اسلامی

داعش ادعا می‌کند: در این دوران، تمامی سرزمین‌های اسلامی، جزو بلاد کفر محسوب می‌شود و علاوه بر تکفیر حاکمان و ارتش کشورهای اسلامی، مردمان این کشورها نیز به سبب زندگی در بلاد کفر و عدم مبارزه با حاکمان آن، تکفیر می‌شوند.

اما علمای اسلام چنین تفسیری از دارالاسلام و دارالکفر را به هیچ وجه قبول ندارند و معتقدند: این بیان، تفسیر بسیار خطرناکی از دارالکفر است. سرخسی از علمای بزرگ حنفی در مبسوط می‌گوید: هر مکانی که احکام اسلام در آن ظاهر باشد و قدرت منطقه در دست مسلمانان باشد، آن منطقه بلاد اسلام است. دارالاسلام، جایی است که بیشتر احکام اسلام در آن ظاهر باشد؛ مانند:

۱. مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۲۲-۵۲۳.

۲. همان.

توحید، اذان، نماز، روزه، حج و حجاب.

ابن‌قیم جوزی شاگرد ابن‌تیمیه می‌گوید: جمهور علما قائل‌اند: دارالاسلام، مکانی است که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند و احکام اسلام در آن جاری است و تا زمانی که احکام اسلام در آن جاری باشد، دارالاسلام است؛ اما بلادی که غالب احکامی که در آن رایج است، احکام اسلامی نباشد، بلاد کفر محسوب می‌شود.

علمای اسلام معتقدند: تبدیل بلاد اسلام به بلاد کفر، شرایطی دارد که عبارت است از: عدم اجرای احکام شریعت، غلبه مشرکان بر بلاد مسلمانان، ظهور احکام کفرآمیز و غلبه آن نسبت به احکام اسلامی. بنابراین، در دوران معاصر بر اساس هیچ‌یک از مذاهب اسلامی، هیچ‌کدام از بلاد اسلامی به بلاد کفر تبدیل نشده است؛ زیرا مشرکین در بلاد اسلامی هیچ‌گونه استیلا و غلبه‌ای ندارند؛ بلکه اکنون در بلاد اسلامی عده‌ای از خود مسلمانان، هرچند ضعیف‌الایمان و وابسته به کشورهای غربی، بر اوضاع حکومت می‌کنند و قوانینی را وضع می‌کنند؛ حتی اگر کفار بر بلاد اسلامی استیلا پیدا کنند و بر آن حکومت نمایند، ولی شعائر اسلامی باقی بماند و عمل به احکام اسلام رایج و آشکار باشد، حکم بلاد کفر پیدا نمی‌کند و همان بلاد اسلامی باقی خواهد ماند.

دسوقی در حاشیه بر شرح کبیر می‌گوید: با غلبه کفار بر بلاد اسلامی، دارالاسلام به دارالحرب تبدیل نمی‌شود تا زمانی که شعائر اسلامی در آن برپا باشد. ضمن اینکه امروزه احکام و شعائر اسلام در همه کشورهای اسلامی آشکار است و احکام اسلام در آن غلبه دارد.

موضع داعش در قبال شیعیان و ایران

در فوریه ۲۰۰۴م، زرقاوی رسماً با صدور بیانیه‌ای، جنگ فرقه‌ای علیه شیعیان را

اعلان کرد.^۱ زرقاوی به عنوان رهبر کاریزمای داعش، پس از تشکیل «القاعده فی بلاد الرافدین»، دشمن اول خود را شیعیان نامید و به طور رسمی، شیعه را خائن و منافق معرفی نمود و عموم شیعیان را تکفیر کرد و کشتن تمامی آنها را جایز شمرد.^۲ زرقاوی در رساله‌ای منسوب به او با نام «هل أتاك حديث الرافضة»، تأسیس شیعه را به دست عبدالله بن سبا یهودی دانست که با هدف تفرقه میان امت اسلام علیه خلیفه وقت قیام کرد و در نهایت، به کشته شدن عثمان منجر شد و پیروان او را «شیعه» نامیدند.

زرقاوی در این رساله، به بررسی عملکرد تمامی گرایش‌های شیعی (دوازده-امامی، زیدیه، اسماعیلی و دیگر فرقه‌های شیعه) در طول تاریخ در برابر اهل سنت پرداخته، با نسبت دادن افتراءات و تهمت‌های بسیار به شیعیان، بهائیت را نیز از فرقه‌های شیعه معرفی می‌کند. این، در حالی است که از نظر تمامی علمای شیعه، بهائیت، فرقه‌ای ضالّه و خارج از اسلام محسوب می‌شود. زرقاوی در این رساله، به گمان خود، با بیانی از آیات قرآن و سنت نبوی، قائل به تکفیر تمامی شیعیان شده است. وی با استناد به منابع تاریخی ضعیف و بی-سند، شیعه را در طول تاریخ هم‌پیمان یهود و نصاری معرفی می‌کند که همیشه با هم‌پیمانی یهود و نصاری، به دنبال نابودی اهل سنت بوده است و در ظاهر، ادعای وحدت با اهل سنت می‌کند و در باطن، آنان را دشمن اصلی خود می‌داند. پس، وحدت میان شیعه و اهل سنت، هرگز ممکن نیست. این، در حالی است که جمهوری اسلامی پرچم‌دار مبارزه با اسرائیل و حمایت از فلسطین در

1. Cordesman A.H, Burke A.A. Zaraqawi's Death: Temporary "Victory" or Lasting Impact. Center for Strategic and International Studies. 2006:1-12.

۲. ابومصعب زرقاوی، کلمات مضیئه، ج ۵، ص ۵۲۵.

جهان اسلام است و تاکنون هزینه‌های سنگینی را به جهت دفاع از مسئله مقدس فلسطین متحمل شده است. به اعتراف تمامی جریان‌های مبارز فلسطینی، جمهوری اسلامی ایران، تنها کشوری است که بیشترین حمایت را از مبارزان فلسطینی داشته است.

اما بهترین دلیل بر بطلان مدعای دروغین زرقلوی و داعش، سنی بودن جریانات مبارز فلسطینی و ارتباط عمیق آنها با جمهوری اسلامی است. سال‌هاست که جمهوری اسلامی با تمام توان و بدون در نظر گرفتن گرایش‌های مذهبی، از تمامی جریانات ضد استکباری و ضد صهیونیسمی در سراسر جهان، از شیعه و سنی حمایت کرده است. سؤالی که در اینجا مطرح است، اینکه چگونه امکان دارد کشوری که بیشترین دشمنی را با اسرائیل دارد، متحد آمریکا باشد و مورد حمایت آمریکا قرار بگیرد؟ کدام منافع آمریکا با حمایت ایران تأمین می‌شود؟ آیا تحریم‌های ظالمانه آمریکا و غرب علیه جمهوری اسلامی، حمایت محسوب می‌شود؟ آیا حمایت‌های هشت‌ساله کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا از صدام برای جنگ با جمهوری اسلامی، حمایت به شمار می‌رود؟

تحلیلی بر مواضع داعش

۱. به نظر می‌رسد داعش برای توجیه اشتباه‌های خود، فضای موجود در عراق و سوریه را به سوی جنگ مذهبی شیعه و سنی کشانده و از طریق تحریک احساسات، جوانان خام، اما پرشور اهل سنت منطقه و جهان را به سوی خود و به کام مرگ می‌کشد. رهبران داعش با بزرگ‌نمایی برخی اشتباه‌ها و تأکید بر ظلم شیعه به اهل سنت عراق، برای بقای خود می‌کوشند. بنابراین، نباید در دام آنها افتاده، به جنگ مذهبی دامن بزنیم که برنده اصلی در این جنگ، آمریکا و بازنده

آن نیز شیعه و سنی خواهد بود.

۲. در طول تاریخ شیعیان و پیروان اهل بیت، به اتهام شیعه بودن، همیشه و همه جا مورد ظلم حاکمان قرار گرفته اند؛ اما از اهل بیت خود آموخته ایم که این جفاها را با محبت و ارتباط و تعامل جبران کنیم و اگر ایران اسلامی دم از وحدت و تقریب می زند، نه خدعه است و نه ریا و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه از اهل بیت خود آموخته ایم که به عیادت مخالف خود برویم. در تشیع جنازه و نماز جماعت آنان شرکت کنیم تا بگویند: «هذا جعفری... هذا أدب جعفر». پس، هزینه فراوان تقریب و وحدت را به دلیل عمل به سخنان گهربار بزرگان خود می پردازیم و از این امر نیز پشیمان نیستیم.

۳. ایران اسلامی بر خود فرض می داند برای حفظ جان مسلمانان در اقصی نقاط جهان بکوشد و برای این کار، نه از کسی اجازه می گیرد و نه از کسی توقع دارد. این را اسلام به ما آموخته و اهل بیت [ع]، نخستین عاملان به آن بودند. ایران اسلامی هر کجا ندای مظلومیت مسلمانی را بشنود، بی هیچ چشم داشتی او را حمایت می کند. اکنون ایران، کشوری شیعی و تنها کشوری است که برای فلسطینیان سنی هزینه فراوانی می دهد؛ اما نه منتی دارد و نه توقعی.

۴. داعشی ها اسم خود را جهادی گذاشته اند؛ ولی به جنگ مسلمانان رفته، برادران دینی خود را به قتل می رسانند و نوامیس و اموال آنان را نشانه می گیرند. حال، پرسش این است که این چه جهادی است که مشرکان از این مجاهدان در آسایش اند و برعکس، مسلمانان و مؤمنان در هراس اند؟ آیا اکنون پیامبر خدا ﷺ از داعشی ها راضی است و آنها واقعاً به نفع اسلام عمل می نمایند؟ یا در زمین دشمن بازی می کنند؟ کمی تأمل، شاید آنها را از راهی که می روند، جدا کند.

۵. شیعه در مقابل خوارج عصر، باید همان روش امیر مؤمنان علیه السلام در مقابل خوارج را عملیاتی کند. امام علی علیه السلام به خوارج فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا الْبَاطِلُ». این، همان روشی است که مقام معظم رهبری در سخنانشان درباره داعش و امثال آن در موارد متعدد، به‌ویژه در سال‌روز رحلت امام خمینی رحمته الله بیان داشتند. ایشان فرمودند: «اینها دشمن اصلی ما نیستند؛ بلکه آمریکا که پشت سر اینهاست، دشمن اصلی ماست. مراقب باشیم در زمین دشمن بازی نکنیم، راه را گم نکنیم و هزینه‌هایمان را در زمین دشمن صرف ننماییم».^۱

۱. سخنرانی ایشان در سال‌روز رحلت امام خمینی، سال ۱۳۹۴.

نقد و بررسی دلیل قرآنی سلفیه بر تکفیر مسلمانان

حجت الاسلام والمسلمین عبدالمحمد شریفات *

اشاره

از مهم‌ترین آیاتی که مورد سوء استفاده گروه‌های تکفیری اعم از داعش، القاعده، بوکوحرام و سلفیه جهادی قرار گرفته، آیه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۱ است. گروه‌های تکفیری با استناد به این آیه، به تکفیر مسلمانان، به خصوص حاکمان کشورهای اسلامی پرداخته، جنگ علیه آنان را واجب دانسته‌اند که نتیجه آن، قتل و غارتی است که امروز جهان اسلام را فراگرفته و اسلام‌هراسی را به دنبال داشته است.

این گروه‌ها بدون توجه به آیات بعدی و معنایی که مفسران بیان داشته‌اند، کفر در این آیه را به خروج از اسلام معنا کرده‌اند که با تفسیر تمام علمای اسلام در تضاد است.

خداوند متعال در آیات بعدی می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲ و «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ اما

* کارشناس ارشد روانشناسی.

۱. مانند، آیه ۴۴: «هرکس به غیر آنچه خدا نازل کرده، حکم کند، کافر است.»
۲. مانند، آیه ۴۵: «هرکس به غیر آنچه خدا نازل کرده، حکم کند، ظالم است.»
۳. مانند، آیه ۴۷: «هرکس به غیر آنچه خدا نازل کرده، حکم کند، فاسق است.»

تکفیری‌ها فقط آیه اول را می‌بینند و به آیات بعدی هیچ توجهی نمی‌کنند و حال آنکه اگر شخصی بخواهد فتوا دهد، باید تمام آیات، احادیث و اقوال مربوط به آن را ببیند و بعد از فحص فراوان، فتوا دهد. با این توضیح، رهبران القاعده و داعش بدون شرایط فتوا، حکم کفر مسلمانان را صادر کرده، جهان اسلام را با چالش‌های گوناگونی مواجه نموده‌اند که آثار و پیامدهای زیان‌باری به دنبال دارد. در این نوشتار، به نقد دلیل قرآنی سلفیه در تکفیر مسلمانان پرداخته‌ایم.

تبیین محل نزاع

بی‌شک، حاکم به حکم غیر الهی، در مواردی عنوان «کفر اکبر» بر آن منطبق می‌شود. البته با تحقق شرایط و انتفای موانع؛ و چنین چیزی، مورد اتفاق مسلمانان است. آنچه سلفی‌های تکفیری را از دیگر مسلمانان جدا می‌کند، اطلاق عنوان «کفر معین» بر حاکم اسلامی به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی است. بنابراین، نزاع مسلمانان با سلفی‌های تکفیری، نزاع صغروی است.

قبل از ورود به بحث، لازم است محل نزاع به دقت تبیین شود تا اشتباهی در این زمینه صورت نگیرد. نوع برخورد مسلمانان با احکام اسلامی، از چهار حالت خارج نیست:

۱. گاهی یک مسلمان، حکم بدیهی و روشن و واضح اسلام را تغییر می‌دهد؛ مثلاً شخصی معتقد است شراب حلال است و - نعوذ بالله - پیامبر خدا ﷺ بی‌خود شراب را حرام کرده است و حلال بودن را از روی قصد و تعمد انجام داده و هیچ توجیه و تأویلی نیز برای کار خود ندارد؛ یعنی نمی‌گوید که شراب امروز با شراب دیروز در ترکیبات فرق دارند. حکم چنین شخصی در نزد تمام فقهای اسلام، کفر است و همه علمای اسلام، چنین شخصی را کافر

می‌شمارند؛ اما تشخیص اجرای حکم این فرد، با حاکم شرع است و اوست که می‌تواند تصمیم بگیرد؛ نه هر شخصی.

۲. گاهی نیز مسلمان حکم اسلام را تغییر می‌دهد؛ اما این کارش از روی عناد با دین نیست و قصد تغییر حکم الهی را هم ندارد؛ بلکه از روی هوا و هوس و برای رسیدن به منافع و مصالح دنیوی، حکم الهی را تغییر می‌دهد یا خیال می‌کند که امروز این حکم اسلامی قابل اجرا نیست. این مورد، محل نزاع بین عموم مسلمانان و سلفیان جهادی است. مسلمانان، چنین حاکمی را فاسق و ظالم می‌دانند؛ ولی کافر نمی‌دانند و می‌گویند: کفر این شخص، کفر اصغر است؛ اما تکفیری‌ها چنین شخصی را کافر و مرتد دانسته، او را از دین خارج می‌دانند.

۳. گاهی انکار حکم خدا به جهت نفوذ افکار غرب در ذهن مسلمانان است؛ یعنی برای آن موضوع حکمی در قرآن و سنت وجود دارد؛ ولی شخص به دلیل مذمت دیگران یا به موجب اینکه حکم شرعی را قدیمی می‌داند، حکم الهی را کنار می‌گذارد. به تصریح علما، این فرد، گنهکار است؛ اما تکفیر نمی‌شود؛ زیرا حکم خدا را تأویل کرده و تأویل، مانع تکفیر است.

۴. گاهی مسلمان به قوانینی همچون قوانین بین‌المللی یا اجتماعی مثل راهنمایی و رانندگی حکم می‌کند و منشأ چنین حکمی، این است که اصلاً چنین قانونی در قرآن و سنت نیامده و از امور مستحدثه است؛ مثل قوانین انتخابات و شوراهای شهر و روستا. به یقین، این فرد هیچ خطایی مرتکب نشده و گناهی صورت نگرفته است؛ زیرا در قرآن و سنت حکمی در این باره وجود ندارد و فقهای اسلام طبق برداشت خود حکمی را صادر می‌کنند که فقط برای مقلدان آنها لازم الاجراست.

آنچه در پی می‌آید، نقد دیدگاه سلفیه جهادی در تکفیر حاکم اسلامی و

همکاران وی به جهت حکم به غیر ما أنزل الله است. همچنین، اثبات خواهیم کرد که نگاه سلفیه جهادی در این زمینه، با کتاب و سنت در تضاد است.

دلیل قرآنی

از جمله آیاتی که سلفیان جهادی به آنها تمسک کرده‌اند و حاکمان اسلامی و مردم مسلمان را تکفیر نموده‌اند، آیه ۴۴ سوره مائده است؛ خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَمَنْ لَّمْ يَخُكْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ و آنها که به احکامی که خدا فرستاده، حکم نمی‌کنند، کافرنند.»

سلفیان جهادی - تکفیری معتقدند^۱ که حکام اسلامی به دلیل استفاده از قوانین عرفی، قوانین بین‌المللی، عدم اجرای احکام الهی و یا به جهت ممانعت از اجرای آنها، کافر و از دین اسلام خارج‌اند و مصداق آیه «مَنْ لَّمْ يَخُكْ» قرار می‌گیرند؛ زیرا کسی که به قوانین بین‌المللی یا عرفی عمل کند، عملاً حکم الهی را کنار گذاشته است و یا کسی که از اجرای احکام الهی سرباز زند و یا بر هر دلیلی از اجرای حکم الهی ممانعت کند، به جنگ حکم الهی رفته است. پس، تکفیری‌ها، فتوای وجوب عینی جهاد می‌دهند^۲ و از آیه به صورت مطلق، حکام و حاشیه آن را تکفیر می‌کنند؛^۳ با این تفاوت، فتوای آنها در مورد حاکم کفر معین است؛ یعنی معتقدند که کفر حاکم، قطعی است؛ اما نسبت به حاشیه حاکم معتقدند که کفرشان، مطلق است؛ یعنی با توجه به شرایط و موانع، کفرشان قطعی خواهد شد؛ اما بی‌شک معتقدند که کسانی (حاشیه) که حاکم را در مبارزه با تکفیری کمک نماید، کفرشان معین خواهد بود. برای اثبات فهم

۱. سید امام الشریف، عبدالقادر عبدالعزيز، الجامع فی طلب علم الشریف، ص ۸۸۵.

۲. سید امام شریف، عنوان ویدیو در یوتوب: «الدكتور فضل منظر الجهاديين في مصر والعالم».

۳. سید امام الشریف، عبدالقادر عبدالعزيز، الجامع فی طلب علم الشریف، ص ۸۹۸.

نادرست آنان از آیه مذکور، در ابتدا شأن نزول آن را مورد بررسی قرار دهیم.

شأن نزول آیه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»

در مورد شأن نزول آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره مائده، دو روایت متفاوت در منابع اهل سنت آمده است. برخی معتقدند شأن نزول این آیات، در مورد تغییر حکم زنا از سوی یهود است. این مفسران برای اثبات ادعای خویش به روایتی استناد می‌کنند که در منابع معتبر اهل سنت آمده است:

«رسول خدا بر یک یهودی که رویش را با زغال سیاه کرده و شلاق زده بودند، گذر کرد و پرسید: آیا در کتاب شما (تورات) حدّ زنا این گونه است؟ گفت: بله. رسول خدا یکی از علمای آنان را فراخواند و فرمود: تو را قسم می‌دهم به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرده است، آیا در کتاب شما (تورات) حدّ زنا این گونه است؟ جواب داد: خیر. در تورات مجازات زنا، رجم است؛ اما اگر اشراف‌زاده‌ای در میان ما زنا می‌کرد، او را ترک می‌کردیم؛ اما اگر ضعیفی زنا می‌کرد، رجم را بر او اجرا می‌کردیم. به این جهت، گفتیم: ای قوم یهود! بیایید حدی اجرا کنیم که هم برای شریف و هم برای ضعیف یکسان باشد. پس، ما هرکس را که زنا می‌کرد، صورتش را سیاه کرده و به او شلاق می‌زدیم. پیامبر فرمود: من حکم الهی را بعد از مردن احیا می‌کنم. در این زمان، یهود گفتند: بروید پیش محمد؛ اگر شما را به سیاه کردن صورت و شلاق دستور داد، قبول کنید؛ ولی اگر شما را به رجم دستور داد، دوری کنید و قبول نکنید. در این زمان، آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره مائده (و من لم یحکم بما انزل الله) نازل شد.»^۱

این روایت را به غیر از بخاری و مسلم در صحاح خود، علمایی همچون:

۱. صحیح بخاری، ح ۳۶۳۵؛ صحیح مسلم، ح ۱۶۹۹.

ابوداود در سنن،^۱ نسائی در تفسیر،^۲ طبری در جامع البیان،^۳ واحدی در اسباب النزول^۴ و ابن نحاس در الناسخ و المنسوخ^۵ از براء بن عازب نقل کرده‌اند. برخی دیگر، شأن نزول آیه را اختلاف دو طایفه بنی قریظه و بنی نضیر می‌دانند. ابن کثیر شأن نزول آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره مائده را اختلاف دو طایفه از یهود می‌داند.^۶ طبری در تفسیر خود این حدیث را آورده و می‌نویسد:

«این آیات، در مورد دو طایفه بنی قریظه و بنی نضیر است. سبب آن، این است که یکی از دو طایفه به طایفه دیگر حمله کرد و آن را شکست داد. این قصه، قبل از آمدن پیامبر به مدینه اتفاق افتاد. طایفه پیروز مقرر کرد که طایفه ضعیف برای مقتولان خود، پنجاه «وسقم» بگیرد و طایفه قوی برای مقتول خود، صد «وسق» دریافت نماید. طایفه ضعیف چنین کاری را به جهت ضعف و ناتوانی قبول کرد. آنان همین پیمان را انجام می‌دادند تا اینکه پیامبر ﷺ به مدینه آمد. در همین زمان، طایفه ضعیف یکی از افراد طایفه پیروز را به قتل رساند. طایفه قوی درخواست یکصد وسق به عنوان دیه نمود؛ اما طایفه ضعیف خطاب به آنها گفت: هرگز چنین عملی انجام نمی‌دهیم و اگر قبلاً چنین کاری را به دلیل ضعف انجام می‌دادیم و شما ظالمانه از ما می‌گرفتید، اکنون انجام نمی‌دهیم. بیاید پیامبر اسلام را حکم قرار دهیم تا هرچه ایشان حکم کند، از آن تبعیت کنیم. هر دو بر این مسئله، اتفاق کردند. در این هنگام، طایفه پیروز ترسید که

۱. أبو داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن أبي داود، ج ۴، ص ۲۶۳.

۲. نسائی، أبو عبد الرحمن، السنن الكبرى، ج ۶، ص ۴۴۳.

۳. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۱۰، ص ۳۵۱.

۴. واحدی، أبو الحسن، اسباب النزول، ص ۱۳۰.

۵. نحاس، الناسخ والمنسوخ، ص ۴۰۱.

۶. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۷۶.

پیامبر ﷺ یکصد «وسق» را به آنها ندهد. از این رو، عده‌ای از منافقان را به سوی پیامبر فرستاده تا از حُکم پیامبر مطلع شوند. آنان تصمیم گرفتند اگر پیامبر اسلام یکصد وسق را به آنها بدهد، یعنی به نفعشان حکم کند، او را حَکَم قرار دهند؛ وگرنه حکمیت پیامبر را نپذیرند. آنان شخص منافق را به خدمت پیامبر ﷺ فرستادند؛ اما پیش از رسیدن آن شخص، خداوند پیامبر خود را از این حادثه مطلع نمود و آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره مائده نازل شد. بنابراین، مراد خداوند از این آیات، یهود است و این صفات در حَقِّ آنها نازل شده است.^۱

این حدیث را ابوداود در سنن،^۲ احمد بن حنبل در مسند،^۳ سعید بن منصور در سنن، طبری در الجامع البیان، طبرانی در المعجم الکبیر،^۴ و البانی در سلسلة الاحادیث الصحیحة^۵ از ابن عباس نقل کرده‌اند.

نظر مفسران قرون پیشین^۶

مفسران درباره تفسیر این آیه، اقوال مختلفی را از صحابه و تابعین و دیگر مفسران قرون نخستین نقل کرده‌اند که مقصود خداوند از نزول این آیات چیست که در ادامه، به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

برخی به دلیل روایت براء بن عازب، معتقدند این آیات درباره کفار و اهل کتاب نازل شده است و حکم آن، مربوط به مسلمانان نیست. این دیدگاه را طبری در تفسیر جامع البیان خود از قتاده، مفسر معروف تابعی و شاگرد ابن عباس، نقل

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

۲. نسائی، أبوعبد الرحمن، السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۲۵.

۳. أبوعبد الله أحمد بن محمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۱۸.

۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

۵. ألبانی، محمد ناصر الدین، السلسلة الصحیحة، ج ۶، ص ۵۱.

۶. مقصود، دیدگاه سلف است.

کرده است.^۱ احمدبن حنبل نیز این تفسیر را در کتاب الایمان خود از ابوسمان صالح نقل کرده است.^۲ برخی از مفسران معتقدند: مراد خداوند از «کافرون»، مسلمانان، و مقصود از «ظالمون»، یهود، و منظور از «فاسقون»، نصاری هستند. این مطلب را سفیان ثوری در تفسیرش،^۳ سعیدبن منصور در سنن، احمدبن حنبل در کتاب الایمان^۴ و طبری در جامع البیان^۵ از شعبی تابعی معروف نقل کرده‌اند. از شنقیطی، یکی از مفسران معروف وهابی نیز نقل می‌کند که تفسیر شعبی، صحیح است.^۶

عده ای از مفسران معتقدند که اگرچه این آیات در مورد اهل کتاب نازل شده است، اما مراد از آن، تمام مردم اعم از اهل کتاب و مسلمان است. این مطلب را طبری از سه نفر از تابعان، یعنی: هشیم، ابراهیم نخعی و سدی^۷ نقل کرده است. همچنین، این تفسیر را احمدبن حنبل در کتاب الایمان، عبدالرزاق در تفسیر و ابن بطة در کتاب الابانه^۸ از این افراد نقل کرده‌اند. این مفسران معتقدند شأن نزول آیات، باعث تنقید آیه نمی‌شود. مفسران با عبارت معروف «آنچه مهم است مفهوم آیه است؛ نه شأن نزول»، به آنچه از آیه فهمیده می‌شود، توجه می‌کنند؛ نه به شأن نزول؛ به عبارت دیگر، شأن نزول آیات، تبیین‌کننده مفهوم آیات هستند؛

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۱.

۲. احمدبن حنبل، الایمان، ج ۴، ص ۱۶۱.

۳. تفسیر سفیان الثوری، ص ۱۰۳.

۴. احمدبن حنبل، الایمان، ج ۴، ص ۱۶۱.

۵. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

۶. شنقیطی، الاضواء البیان، ج ۱، ص ۴۰۷.

۷. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

۸. ابن بطة، الابانة الکبری، ج ۲، ص ۷۳۵.

نه تخصیص دهنده آیات به همان مورد وارد شده در شأن نزول. بنابراین، تمام آیات قرآن برای عموم مردم نازل شده و اختصاصی به مورد نازل شده ندارد. ضمن اینکه خداوند در این آیات، از لفظ «مَنْ» به معنای «هرکسی» استفاده کرده که مفید عموم است و شامل همه اعم از مسلمان و اهل کتاب و غیر اهل کتاب می شود.^۱

تفسیر ابن عباس، جوابی بر استدلال تکفیری‌ها

از مهم‌ترین تفاسیری که از گذشتگان درباره این آیه رسیده و بیشتر علمای و فقها و مفسران اسلام، آن را تفسیر صحیح آیه دانسته‌اند، تفسیر ابن عباس از کلمه «کفر» در آیه است. بنا بر نظر سلفی‌ها، باید فهم ابن عباس از آیه مذکور نسبت به دیگران که در قرن‌های بعدی آمدند، مقدم باشد؛ زیرا ابن عباس، ترجمان و خبر امت است و بی‌شک، مهم‌ترین صحابی مفسر قرآن است و بنا بر نظر سلفی‌ها، فهمش از همه فهم‌ها برتر است؛ اما سلفی‌ها در این زمینه فراموش کرده‌اند که فهم سلف، فهم برتر است و یا شاید خود را به فراموشی زده‌اند. حال، اگر فهم ابن عباس، فهم بهتر است، چرا شما از فهم ابن عباس تبعیت نمی‌کنید و برای خود تفسیری می‌کنید که صددرصد مخالف تفسیر ابن عباس است. بنابراین، باید گفت سلفی‌ها در واقع سلفی نیستند و فقط ادعای سلفی بودن دارند؛ وگرنه نباید از فهم سلف عدول کنند و برای خود اجتهاد در مقابل نص نمایند.

طبری از ابن عباس در تفسیر آیه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» نقل می‌کند که ابن عباس معتقد بود: «من جحد ما أنزل الله، فقد

۱. حاکم، مستدرک، ج ۲، ص ۳۱۲؛ قاضی وکیع، اخبار القضاة، ج ۱، ص ۳۹-۴۰.

کفر، و من أقَر به، لم يحکم به، فهو ظالم فاسق؛^۱ اگر کسی آنچه را خدا نازل کرده، انکار کند، کافر است؛ ولی اگر به آنها اعتقاد دارد، ولی بدان حکم نمی‌کند، چنین فردی، ظالم و فاسق است.»

از ابن عباس در تفسیر آیه، عبارات متعددی رسیده که همگی این مطلب را می‌رسانند که کفر در آیه، «کفر اکبر» و خروج از اسلام نیست. طاووس از ابن عباس نقل می‌کند که ابن عباس می‌گفت: «لیس بالكفر الذی یذهبون إلیه؛^۲ کفر در این آیه، آنی نیست که آنان (خوارج) می‌گویند.» عباراتی همچون: «کفری که باعث خروج از ملت نمی‌شود»، «کفر دون کفر»^۳ و «کفرش مثل کفر به خدا و ملائکه و کتب و رسولان خداوند نیست»^۴ از ابن عباس نقل شده است.

نظر مفسران قرون پسین^۵

بسیاری از مفسران اسلامی در قرن‌های پسین، کلام ابن عباس را پذیرفته و چنین کفری را «کفر اصغر» برشمرده‌اند. آنان معتقدند اگرچه این افراد کافرند، اما کفرشان، کفر ملت نیست و باعث خروج از اسلام نمی‌شود؛ یعنی مثل کفر به خدا و رسولان نیست.

بیشتر مفسران تصریح دارند که تفسیر ابن عباس از آیه، صحیح است و نمی‌توان این گونه افراد را تکفیر کرد. در ادامه، به بیان برخی از این نظرات می‌پردازیم:

۱. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۱۶۶؛ البانی، سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۶، ص ۱۱۴.
۲. مروزی، تعظیم قدر الصلاة، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۷۴.
۳. البانی، سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۶، ص ۱۱۴.
۴. مروزی، تعظیم قدر الصلاة، ج ۲، ص ۵۲۱ و ۵۷۰.
۵. مقصود، دیدگاه خلف، یعنی کسانی است که بعد از سلف، یعنی قرون پیشین زیستند.

۱. بغوی: «قال ابنُ عَبَّاسٍ وَطَاوُسٌ: لَيْسَ بِكُفْرٍ يَنْقُلُ عَنِ الْمِلَّةِ وَ لَيْسَ كَمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. قَالَ عَطَاءٌ: هُوَ كُفْرٌ دُونَ كُفْرٍ، وَظُلْمٌ دُونَ ظُلْمٍ؛ ابن عباس و طاوس قائل اند کفر در آیه، باعث خروج از ملت نمی شود و کفرش، مثل کفر به خدا نیست. عطا گفته: کفر در آیه کفر دون کفر، یعنی کفر اصغر است و ظلم، دون ظلم است.»^۱

۲. قرطبی: اگر شخص حکم الهی را به جهت هوی و هوس ترک کند، مرتکب گناه شده است و بنا بر قاعده اهل سنت، توبه آن پذیرفته می شود.^۲
۳. ابن کثیر: سبب تعبیر به کفر، این است که آنان حکم الهی را از روی عناد و انکار نپذیرفتند.^۳

۴. واحدی: گروهی معتقدند آیات سه گانه، در مورد یهودیانی است که حکم الهی را تغییر دادند و ربطی به مسلمانان ندارد؛ زیرا مسلمان هر چند که مرتکب گناه کبیره شود، به او کافر گفته نمی شود و این دیدگاه قتاده و ضحاک و ابوصالح است و روایت براء بن عازب، مؤید همین دیدگاه است.^۴

۵. ابو حیان اندلسی: ابن مسعود، ابراهیم، عطاء و گروهی دیگر، کفر در آیه را کفر دون کفر، یعنی کفر اصغر می دانند و ظلم در آیه بعدی را ظلم دون ظلم، یعنی ظلم اصغر می دانند و فسق در آیه بعدی را فسق دون فسق، یعنی فسق اصغر می دانند و مراد این است که کفر مسلمان، مانند کفر کافر نیست. همچنین، ظلم و فسق، همانند کافر نیست. بنابراین، او را از اسلام خارج نمی کند. همین دیدگاه را ابن عباس و طاووس پذیرفته اند.^۵

۱. عبد الله بن أحمد بن علی الزید، مختصر تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. قرطبی، أحكام القرآن، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۱.

۴. واحدی، التفسیر الوسیط، ج ۲، ص ۱۹۰.

۵. ابی حیان الاندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۳۹۴.

۶. سمعانی: «واعلم أن الخوارج يستدلون بهذه الآية ويقولون: من لم يحكم بما أنزل الله فهو كافر وأهل السنة قالوا: لا يكفر بترك الحكم؛ خوارج به این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند: کسی که به آنچه خدا نازل کرد حکم نکند، کافر است؛ اما اهل سنت می‌گویند: به دلیل ترک حکم الهی، شخص تکفیر نمی‌شود.»^۱

بنابراین، مفسران از این آیه برداشت کفر اصغر نموده‌اند؛ مگر اینکه شخص مستحل حکم غیر الهی باشد که مصداق کفر اکبر خواهد بود.

نتیجه‌گیری

از مطالب بیان‌شده به دست آمد که:

۱. در نگاه بیشتر مفسران مسلمان، کفر در آیه «ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون»، کفر آشکار نیست و موجب خروج از اسلام نمی‌شود.
۲. دیگر اینکه حکم به غیر ما انزل الله، از مسائل اختلافی است که بر اساس مبانی خود سلفیان، در مسائل اختلافی نمی‌توان حکم به تکفیر دیگران داد.
۳. ابن عباس، معروف‌ترین مفسر صحابه است که در قرن طلایی اول اسلام می‌زیسته و بر اساس مبانی سلفیه، فهم سلف از آیه، بر فهم همه مقدم است و ابن عباس، کفر در آیه را بر کفر اصغر حمل نموده است.
۴. مشهور اقوال علمای اهل سنت از ابتدا تا عصر حاضر، این است که آیه دلالت بر کفر اصغر می‌کند و نمی‌توان بر اساس این آیه، حکم به کفر حاکمان اسلامی داد.

بنابراین، برداشت سلفیان جهادی، به خصوص داعش، برداشت غلطی است و

۱. سمعانی، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۲.

با نص قرآن، سنت، فهم سلف و تفسیر مفسران در سراسر تاریخ، منطبق نیست و هیچ‌یک از علما آن را تأیید نمی‌کنند و یک برداشت غلط و غیرقابل قبول است. نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که اگر شخصی به حکم الهی حکم نکند، می‌توان او را متصف به کفر اصغر نمود.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابراهیم نژاد، محمد، داعش: بررسی انتقادی تاریخ و افکار، قم: دارالاعلام لمدرسه اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۹۳ ش.
۲. ابراهیم بن فرحون، ارشاد السالک إلى افعال المناسک، مصر.
۳. ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، محقق: محمد حامد الفقی، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۴. ابن ادريس، السرائر، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت: دار الأضواء، الأولى، ۱۴۱۱ ق.
۶. ابن الحاج، المدخل، دار التراث، بی تا.
۷. ابن بطة، الإبانة الكبرى، الرياض: دار الایة للنشر والتوزيع، بی تا.
۸. ابن تیمیہ، اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم، تحقیق: ناصر بن عبد الکریم العقل، ریاض: مكتبة الرشد، بی تا.
۹. _____، الاخنائية أو الرد على الاخنائي، جدّه: دار الخراز، ۱۴۲۰ ق.

١٠. —، الفتاوى الحموية الكبرى، تحقيق: حمد بن عبدالمحسن التويجري، رياض: دار الصميعي، دوم، ١٤٢٥ق.
١١. —، مجموع الفتاوى، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية: ١٤١٦ق/١٩٩٥م.
١٢. —، مجموعة الفتاوى، تحقيق: عامر الجزار و انوار الباز، دار الوفاء، ١٤٠٦ق.
١٣. —، نقض المنطق، تحقيق: محمد عبدالرزاق حمزه و سليمان بن عبدالرحمن، قاهره: مكتبة السنة المحمدية، بى تا.
١٤. ابن جبير، محمد، الرحلة، بيروت: دار الهلال.
١٥. ابن جوزى، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، بيروت: دار الكتب العلمية، الأولى، ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
١٦. ابن حبان، صحيح بن حبان، بيروت: مؤسسة الرسالة، الثانية، ١٤١٤ق/١٩٩٣م.
١٧. ابن حجر عسقلانى، فتح البارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار المعرفة، ١٣٧٩ق.
١٨. —، لسان الميزان، بيروت: مؤسسة الاعلمى، دوم، ١٣٩٠.
١٩. ابن حزم اندلسى، المحلى بالآثار، بيروت: دار الفكر، ١٤٢١ق.
٢٠. ابن خلكان، احمد بن محمد، وفيات الاعيان و ابناء ابناء الزمان، تحقيق: دكتور احسان عباس، بيروت: دار الصار، بى تا.
٢١. ابن رشد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بيروت: دار الفكر، ١٤٢١ق.
٢٢. ابن شهر آشوب مازندراني، مناقب آل ابى طالب، نجف: چاپخانه حيدريه، ١٣٧٦ق.
٢٣. ابن عابدين، حاشيه ابن عابدين على الدر المختار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ق.
٢٤. —، رد المختار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ق.

٢٥. ابن عبد البر، جامع بيان العلم وفضله، تحقيق: ابى الاشبال الزهيرى، قاهره: أول، ١٤٢١ق.
٢٦. ابن عبدالرزاق، فتاوى للجنة الدائمة للبحوث والافتاء، رياض: دار المؤيد، بى تا.
٢٧. ابن عساکر، تاريخ دمشق، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا.
٢٨. ابن على الزيد، مختصر تفسير البغوى، الرياض: دار السلام للنشر والتوزيع، الأولى، ١٤١٦ق.
٢٩. ابن فارس، معجم مقائيس اللغة، المحقق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
٣٠. ابن قدامه، المغنى، بيروت: دار الكتاب العربى.
٣١. —، المقنع (الفقه الحنبلى)، بيروت: المصادر الفقهية، أول، ١٤٢٢ق.
٣٢. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمود حسن، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ق/١٩٩٤م.
٣٣. ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، تحقيق: فؤاد عبدالباقي، قاهره: دار إحياء الكتب العربية، ١٩٥٢ - ١٩٥٣م.
٣٤. ابن مالك، موطأ الإمام مالك، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٦ق/١٩٨٥م.
٣٥. ابن مفلح، المبدع فى شرح المقنع، بيروت: دار الكتب العلمية، الأولى، ١٤١٨ق/١٩٩٧م.
٣٦. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار الصادر، ٨.
٣٧. ابن مودود موصلى، الاختيار لتعليل المختار، القاهرة: مطبعة الحلبي، ١٣٥٦.
٣٨. ابن نجيم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
٣٩. ابن هشام، السيرة النبوية، بيروت: دار المعرفة، بى تا.
٤٠. ابن همام صنعانى، المصنف، الهند: المكتب الإسلامى، ١٤٠٣ق.

٤١. ابن همام، محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدير، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
٤٢. ابوالفرج الجوزي، مناقب الإمام أحمد، دار هجر، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ق.
٤٣. ابواللوز، عبدالحكيم، الحركات السلفية في المغرب، مركز دراسات الوحدة العربية، مغرب ٢٠٠٩م.
٤٤. ابوحيان اندلسي، البحر المحيط، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠ق.
٤٥. ابونعيم اصفهاني، احمد، حلية الأولياء، قاهره: ١٣٥١ق/١٩٣٢م.
٤٦. ابوليد مصري، حامد مصطفى، غوغايي بر بام جهان، ترجمه: مرتضوى، [بى نا، بى جا، بى تا].
٤٧. ابى عبدالله حسين صيمرى، اخبار ابى حنيفه، بيروت: عالم الكتب.
٤٨. ابى بكر محمد بن اسحاق، صحيح بن خزيمة، المكتب الاسلامى، ١٤١٢ق.
٤٩. ابى حيان الأندلسي، تفسير البحر المحيط، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق/٢٠٠١م.
٥٠. احمد بن حنبل، مسند احمد، بيروت: دار الصادر، بى تا.
٥١. _____، مسند احمد، تحقيق: احمد محمد شاكر، القاهرة: دار الحديث، أول، ١٤١٦ق/١٩٩٥م.
٥٢. اسكندري، حسن، «نقش سازمان كنفرانس اسلامى در گسترش وهابيت»، در: سراج منير، س ١، ش ٢، ١٣٨٩ش.
٥٣. الاشعري، مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، تصحيح: هلموت ريتز، بى جا: فرانز شتايز، سوم، ١٤٠٠ق.
٥٤. اصفهاني، محمد تقى، مكيال المكارم، قم: ١٣٩٧ق.
٥٥. الألباني، محمد ناصر الدين، التوسل انواعه واحكامه، رياض: مكتبة المعارف.

۵۶. _____، سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، الرياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى.
۵۷. _____، موسوعة الألباني في العقيدة، صنعاء: مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقيق التراث والترجمة، الأولى، ۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م.
۵۸. الامين، احمد، فجر الاسلام، بيروت: دار الكتاب العربي، دهم، ۱۹۶۹م.
۵۹. امين، سيد محسن، كشف الارتياح في أتباع محمد بن عبد الوهاب، بيروت: دار الكتب الإسلامية، بی تا.
۶۰. اميني، محمدا مين، بقیع الغرقد، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۶ش.
۶۱. ايوب صبري پاشا، تاريخ وهابيان، تهران: نشر مشعر، ۱۳۷۷ش.
۶۲. الآلوسی، سيد محمود، الآيات البينات في عدم سماع الاموات عند اخفية السادات، رياض: مكتبة المعارف، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ق.
۶۳. _____، تفسير روح المعاني، بيروت: دار احيا التراث العربي.
۶۴. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، تحقيق: فؤاد عبد الباقي، قاهره: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
۶۵. بهنساوى، سالم، نقد و بررسى انديشه تكفير، ترجمه: سالم افسرى، چاپ اول، نشر احسان، تهران ۱۳۸۸ش.
۶۶. بيهقي، أبوبكر، دلائل النبوة، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۶۷. _____، شعب الإيمان، رياض: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، الأولى، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۳م.
۶۸. ترمزى، محمد، سنن ترمذى، بيروت: دار الفكر، دوم، ۱۴۰۳ق.
۶۹. تمیمی آمدی، غرر الحكم ودرر الكلم، تهران: دانشگاه تهران.

۷۰. تمیمی حنبلی، *مجموعه الرسائل والمسائل والفتاوی*، الطائف: دار ثقیف للنشر والتألیف، ۱۳۹۸.
۷۱. التهانوی، محمدعلی، *کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، اول، بی تا.
۷۲. ثوری، تفسیر الثوری، بیروت: دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۷۳. جمالی، جواد، *افراط گرایی در پاکستان: مبانی، عملکرد و چشم انداز*، چاپ اول، مؤسسه اندیشه سازان نور، تهران ۱۳۹۰ش.
۷۴. جوهری، علی بن جعد، *مسند ابن الجعد*، بیروت: مؤسسه نادر.
۷۵. حافظ علوی زیدی، *الأذان بحی علی خیر العمل*، یمن: مکتبه مرکز بدر العلمی والثقافی، ۱۴۱۸ق.
۷۶. حافظ وهبه، *جزیره العرب فی قرن العشرين*، بی جا: الآفاق العربیه، بی تا.
۷۷. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دار الکتب العلمیه، الأولى، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۰م.
۷۸. حسن الحنفی، *الاصولیه الاسلامیه*، قاهره: مکتبه مدبولی، بی تا.
۷۹. الحسینی السراوی، *القطوف الدانیة فی المسائل الثمانیه*، دار الموده، ۱۹۹۷م.
۸۰. حلبی، علی بن برهان الدین، *السیره الحلبیه فی سیره الامین المأمون*، بیروت: دار المعرفة.
۸۱. خامنه ای، سیدعلی، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۸۲. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، بیروت: دار الغرب الإسلامی، الأولى، ۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م.
۸۳. خمینی، روح الله، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۸۴. دارمی، عبدالله، السنن دارمی، بیروت: ۱۴۰۷ق.
۸۵. دحلان احمد بن زینی، فتنة الوهابية، وقف الاخلاص، استانبول.
۸۶. دکمچیان، هرایر، جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب: بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه: حمید احمدی، چاپ پنجم، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۸۸ش.
۸۷. دیلمی، ارشاد القلوب إلى الصواب، قم: شریف رضی.
۸۸. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، بیروت: دار المعرفة، اول، ۱۳۸۲.
۸۹. ذهبی، محمد حسین، التفسیر والمفسرون، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۹۱. راوندی، قطب الدین، الدعوات، قم: مدرسة الامام المهدي (ع)، اول، ۱۴۰۷ق.
۹۲. رضوانی، علی اصغر، سلفی گری و پاسخ به شبهات، قم: مسجد جمکران، ۱۳۹۰ش.
۹۳. _____، فقه مقارن، ذوی القربی، قم: دوم، ۱۳۸۹ش.
۹۴. _____، وهابیان را بهتر بشناسیم، چاپ اول، دلیل ما، قم، ۱۳۸۷ش.
۹۵. رفاعی، محمد نسیب، التوصل الى حقيقة التوسل، بیروت: دار لبنان، ۱۳۹۹.
۹۶. رفیعی، محمد طاهر، نقد و بررسی اندیشه های کلامی دیوبندیه، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: مهدی فرمانیان، استاد مشاور: حسن یوسفیان، مؤسسه امام خمینی، قم ۱۳۹۰ش.
۹۷. رمضان البوطی، محمد سعید، سلفیه بدعت یا مذهب: نقدی بر مبانی وهابیت، تقریظ: واعظ زاده خراسانی، ترجمه: حسین صابری، چاپ چهارم، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۹ش.

۹۸. زرقاوی، ابومصعب، کلمات مضیئه، شبکه البراق الاسلامیة، ۲۰۰۶م.
۹۹. زرندی حنفی، نظم درالسمطین، مکتبة الامام امیر المؤمنین(ع) العامة، اول، ۱۳۷۷ق.
۱۰۰. زریاب، عباس، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، مدخل «ابن تیمیه».
۱۰۱. زهاوی، جمیل صدقی، الفجر الصادق فی الرد علی الفرقة الوهابیه المارقه، طبع بغداد، ۲۰۰۴م.
۱۰۲. سبجانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۸۳ش.
۱۰۳. _____، گزیده راهنمای حقیقت، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۶ش.
۱۰۴. سبکی شافعی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، بی‌جا: ۱۴۱۹ق.
۱۰۵. سجستانی، سنن أبی داود، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۱۰۶. سرخسی، المبسوط، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۱۰۷. سعید رمضان البوطی، السلفية مرحلة زمينة مباركة لا مذهب اسلامي، دمشق: دار الفكر، بی‌تا.
۱۰۸. سمهودی، علی، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، بیروت: دار الكتب العلمية، الأولى، ۱۴۱۹ق.
۱۰۹. السيد سابق، فقه السنة، بیروت: دار الفكر، دوم، ۱۴۱۹ق.
۱۱۰. سيد مرتضى، الانتصار، مؤسسة النشر الاسلامی، اول، ۱۴۱۵ق.
۱۱۱. _____، المسائل الناصريات، تهران: رابط الثقافة والعلاقات الاسلامية، ۱۳۷۶.
۱۱۲. سيدبن طاوس، اقبال الاعمال، تهران: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۹ق.

۱۱۳. سیوطی، جلال‌الدین، **الاتقان فی علوم القرآن**، تحقیق: مرکز الدراسات القرآنیة، وزارة الشؤون الاسلامیة و الاوقاف و الدعوة و الارشاد مجمع ملک فهد، بی‌تا.
۱۱۴. _____، **الذّر المنثور**، بیروت: دار الفکر.
۱۱۵. شافعی، دیوان امام الشافعی، جمع‌آوری: عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: چاپ دار المعرفة.
۱۱۶. _____، **کتاب الامّ (الفقه الشافعی)**، بیروت: دار المعرفة، اول، ۱۴۲۲ق.
۱۱۷. شاه ولی‌الله دهلوی، **حجة الله البالغة**، تحقیق: سید سابق، دار الجیل، اول، ۱۴۲۶ق.
۱۱۸. شرف‌الدین، عبدالحسین، **المراجعات**، بیروت: جمعیة الاسلامیة، ۱۴۰۲ق.
۱۱۹. _____، **النص و الاجتهاد**، بیروت: دار المورّخ العربی، اول، ۱۴۲۷ق.
۱۲۰. شرنبلالی، حسن، **مراقی الفلاح بامداد الفتاح شرح نور الايضاح و نجات الارواح**، المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ق.
۱۲۱. الشنقیطی، محمد الأمين، **أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن**، بیروت: الفکر للطباعة والنشر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۱۲۲. شوشتری، قاضی نورالله، **احقاق الحق و ازهاق الباطل**، قم: مکتبة آیت‌الله مرعشی، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۲۳. شوکانی، محمدبن‌علی، **تحفه الذاکرين**، چاپ مؤسسة الکتب الثقافیة.
۱۲۴. شهید اول، البیان، قم: بنیاد فرهنگي امام مهدی (ع)، ۱۴۱۲ق.
۱۲۵. شهید ثانی، **مسالك الأفهام**، مؤسسة المعارف الاسلامیة.
۱۲۶. شیخ حرّ عاملی، **وسائل الشیعة**، قم: نشر آل‌البيت (ع)، دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۲۷. شیخ صدوق، **صفات الشیعة**، تهران: اعلمی، اول، ۱۳۶۲ش.

١٢٨. شيخ طبرسى، الاحتجاج، نجف اشرف: نشر دار النعمان.
١٢٩. شيخ طوسى، الخلاف فى الفقه، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٧ق.
١٣٠. _____، تهذيب الأحكام، قم: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ش.
١٣١. شيخ مفيد، الأعلام، بيروت: دار المفيد، دوم، ١٤١٤ق.
١٣٢. _____، المقنعة، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٠ق.
١٣٣. _____، امالى، قم: كنگره شيخ مفيد.
١٣٤. شيخ ياسر مازح، الفقه على المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت (ع)، سيد محمد غروى، بيروت: دار الثقلين، ١٤١٩ق.
١٣٥. صبحى صالح، نهج البلاغه، دار الهجرة، قم: ١٤١٢ق.
١٣٦. صلاح الدين مختار، التاريخ المملكة العربية السعودية فى ماضيها وحاضرها، بيروت: دار المكتبة الحياه، بى تا.
١٣٧. ضميرى، محمدرضا، درسنامه فقه مقارن (پاسخ به شبهات فقهي)، قم: مؤسسه آموزشى پژوهشى مذاهب اسلامى، اول، ١٣٨٤ش.
١٣٨. طباطبايى يزدى، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى، قم: جامعه مدرسين، اول، ١٤٢٠ق.
١٣٩. طباطبايى، سيد محسن، مستمسك العروة، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
١٤٠. طباطبايى، سيد محمد حسين، ترجمه تفسير الميزان، قم: دفتر انتشارات اسلامى، پنجم، ١٣٧٤ش.
١٤١. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الأوسط، القاهرة: دار الحرمين، اول، ١٣٩٨ق.
١٤٢. _____، المعجم الكبير، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.

۱۴۳. _____، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى، القاهرة: مكتبة ابن تيمية، دوم، بى تا.
۱۴۴. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تأويل القرآن، تحقيق: أحمد محمد شاكر، بيروت: مؤسسة الرسالة، أول، ۱۴۲۰ ق.
۱۴۵. طحطاوى، احمد بن محمد، حاشية الطحطاوى على مراقى الفلاح شرح نور الإيضاح، تحقيق: محمد عبدالعزيز الخالدى، بيروت: دار الكتب العلمية، أول، ۱۴۱۸ ق.
۱۴۶. طويل، كميل، القاعده و خواهرانش، ترجمه: محمدعلى پوشى و محمدرضا بلوردى، چاپ اول، مؤسسه اندیشه سازان نور، تهران ۱۳۹۱ ش.
۱۴۷. عبدالسلام فرج، محمد، الفريضة الغائبه، مصر [بى نا، بى جا، بى تا].
۱۴۸. عبدرى قيروانى، محمد، المدخل، بيروت: دار التراث.
۱۴۹. عدنانى، ابو محمد، هذا وعد الله، مؤسسة البتار الاعلامية، بى تا.
۱۵۰. عظيم آبادى، ابو عبد الرحمن، عون المعبود فى شرح سنن أبى داود، بيروت: دار ابن حزم، أول، ۱۴۲۶ ق.
۱۵۱. علامه حلى، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، بى تا.
۱۵۲. _____، قواعد الأحكام، قم: مؤسسة آل البيت (ع).
۱۵۳. _____، منتهى المطلب، تبريز: نشر حاج احمد، ۱۳۳۳.
۱۵۴. عزيزاده موسوى، سيد مهدى، افغانستان؛ ریشه يابی و بازخوانی تحولات معاصر، قم: کيش مهر، ۱۳۸۰ ش.
۱۵۵. _____، مکتب ديوبند و جنبش جماعه التبليغ، چاپ اول، دفتر تبليغات اسلامى، قم ۱۳۹۲ ش.
۱۵۶. عماره، محمد، الفريضة الغائبه: عرض و نقد، دار البيضاء، قاهره ۱۴۳۳ ق.

۱۵۷. عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات خوارزمی، سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۵۸. فخرالدین الرازی، التفسیر الکبیر، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۱۵۹. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۶۰. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، کتاب العین، دار ومکتبة الهلال، بی‌جا: بی‌تا.
۱۶۱. فرمانیان، مهدی، «شبه‌قاره هند، دیوبندی‌ه و رابطه آن با وهابیت»، در: طلوع، ش ۱۳، ۱۳۸۲ش.
۱۶۲. فرمانیان، مهدی، «گرایش‌های فکری سلفیه در جهان معاصر»، در: مشکات، ش ۱۰۴، ۱۳۸۸ش.
۱۶۳. _____، آشنایی با فرق تسنن، چاپ دوم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم ۱۳۸۸ش.
۱۶۴. _____، درس‌نامه فرق و مذاهب کلامی اهل سنت، چاپ اول، مؤسسه آموزشی و پژوهشی مذاهب اسلامی، قم ۱۳۹۰ش.
۱۶۵. فیروزیان، غلامرضا، گفتارهای ارزند، تهران: بنیاد بعثت، دوم، ۱۳۸۹ش.
۱۶۶. الفیومی، احمدبن محمدبن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، بیروت: المکتبة العلمیة، بی‌تا.
۱۶۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۱۶۸. قرطبی، محمد، تفسیر قرطبی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶۹. قندوزی حنفی، ینابیع المودة، دار الأسوة، اول، ۱۴۱۶ق.
۱۷۰. القوسی، مفرح بن سلیمان، الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی بلاد العربیة (دراسة النقدیة)، ریاض: دار الفضیلة، اول، ۱۴۲۳ق.
۱۷۱. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.

۱۷۲. _____، الکافی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۹ق.
۱۷۳. الکاشانی، علاءالدین بن مسعود، بدائع الصنائع (الفقه الحنبلی)، بیروت: المصادر الفقهية، ۱۴۲۲ق.
۱۷۴. کمال بن همام، فتح القدير، بیروت: دار الفكر.
۱۷۵. لويس عجیل، المنجد في الفقه، بیروت: دار المشرق.
۱۷۶. الله بادشتی، علی، بررسی و نقد آرای سلفیه درباره توحید از دیدگاه قرآن، سنت و برهان، چاپ اول، نشر تحسین، قم ۱۳۹۲ش.
۱۷۷. مالک بن انس، المدونة الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۷۸. المالکی، أحكام القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م.
۱۷۹. الماوردی، الحاوی الكبير في فقه مذهب الامام شافعی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۱۸۰. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۱۸۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه وفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۸۲. _____، بحار الانوار، قم: مكتبة الفقيه، ۱۴۰۴ق.
۱۸۳. محقق بحرانی، الحقائق الناضرة، تحقیق: محمدتقی ایروانی، قم: جامعه مدرّسین حوزه علمیه.
۱۸۴. محقق حلی، المعبر في شرح المختصر، قم: مؤسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۳ش.
۱۸۵. محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، بیروت: دار المعرفة، دوم.
۱۸۶. مدرّسی، محمد رضا، تشیع در تسنن، قم: مؤسسه پرتو ثقلین، سوم، ۱۳۸۹ش.

۱۸۷. المَرْوَزِي، تعظيم قدر الصلاة، تحقيق: عبدالرحمن عبدالجبار الفريوائي، المدينة المنورة: مكتبة الدار، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ق.
۱۸۸. مسجد جامعی، محمد، زمینه‌های سیاسی حکومت اسلامی در تشیع و تسنن، چاپ اول، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب ۱۳۸۷ش.
۱۸۹. مشکور، محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی، انتشارات اشراقی، پنجم، ۱۳۷۲ش.
۱۹۰. مشیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در هند، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ش.
۱۹۱. مصطفی مصطفی، حمزه، «جبهه النصره لاهل الشام من التأسيس الى الانقسام»، مجله دراسات السياسيه، مركز العربی للابحاث ودراسات السياسات، ش ۵، نوامبر ۲۰۱۳م.
۱۹۲. معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام)، أعلام الهداية، لجنة التأليف، قم: المجمع العالمي لأهل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۲۲ق.
۱۹۳. مغنیه، محمدجواد، الفقه على المذاهب الخمسة، تهران: مؤسسة الصادق، ۱۳۷۷ش.
۱۹۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية، سی‌وششم.
۱۹۵. _____، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیهم‌السلام)، اول، ۱۴۲۷ق.
۱۹۶. _____، وهابیت بر سر دو راهی، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیهم‌السلام)، بی‌تا.
۱۹۷. مناوی قاهری، فیض القدیر، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، الأولى، ۱۳۵۶ق.
۱۹۸. منصور بن یونس، کشاف القناع، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۱۹۹. الموسوعة الفقهية الكويتية، الكويت: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، نشر أوقاف الكويت.
۲۰۰. موفق الدين مقدسى، مغنى لابن قدامة، بيروت: دار الكتاب العربى.
۲۰۱. ميرزاى، عليرضا، «سپاه صحابه نماينده افراطگرایی ديوبنديه»، در: سراج منير، ش ۱۱، ۱۳۹۲ ش.
۲۰۲. ناصر سعيد، تاريخ آل سعود، منشورات اتحاد شعب الجزيرة العربية، بى تا.
۲۰۳. نجدى، عثمان، المجد فى تاريخ النجد، [بى نا، بى جا، بى تا]
۲۰۴. نجفى، شيخ محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ ش.
۲۰۵. نحّاس، الناسخ والمنسوخ، محقق: محمد عبدالسلام محمد، الكويت: مكتبة الفلاح، أول، ۱۴۰۸ ق.
۲۰۶. نسائى، السنن الكبرى، تصحيح: حسن عبدالمنعم شلبي، تحت اشراف: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الأولى، ۱۴۲۱ ق/ ۲۰۰۱ م.
۲۰۷. نصر اصفهاني، ابازر، كتاب شناسى تكفير، مجموعه آثار كنجره جريان هاى افراطى و تكفيرى از دیدگاه علمای اسلام.
۲۰۸. نمازى شاهرودى، على، مستدرك سفينة البحار، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۹ ق.
۲۰۹. نورالدين هيثمى، مجمع الزوائد، القاهرة: مكتبة القدسى، ۱۴۱۴ ق.
۲۱۰. النووى، يحيى بن شرف، روضة الطالبين وعمده المفتين، بيروت: المكتب الإسلامى، ۱۹۹۱ م.
۲۱۱. _____، الاذكار النووية، بيروت: دار الفكر.
۲۱۲. _____، كتاب المجموع شرح المهدّب للشيرازى، بيروت: داراحياء التراث العربى، الأولى، ۱۴۲۲ ق.

۲۱۳. نیشابوری، مسلم‌بن حجاج، **صحیح مسلم**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.

۲۱۴. _____، **صحیح مسلم**، بیروت: دار الفکر، چهارم، ۱۴۰۳ق.

۲۱۵. واحدی، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق وتعلیق: الشیخ عادل أحمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م.

۲۱۶. وهبه زحیلی، **الفقه الاسلامی وأدلته**، دمشق: دار الفکر، ۱۴۰۵ق.

۲۱۷. هرایر دکمجیان، **اسلام در انقلاب؛ جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب** (بررسی پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۰ش.

۲۱۸. الهروی القاری، **مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح**، بیروت: دار الفکر، الأولى، ۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م.

۲۱۹. هیشمی، علی‌بن‌ابی‌بکر، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.

۲۲۰. یعقوبی، احمدبن اسحاق، **تاریخ الیعقوبی**، بیروت: دار الصادر.